



Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

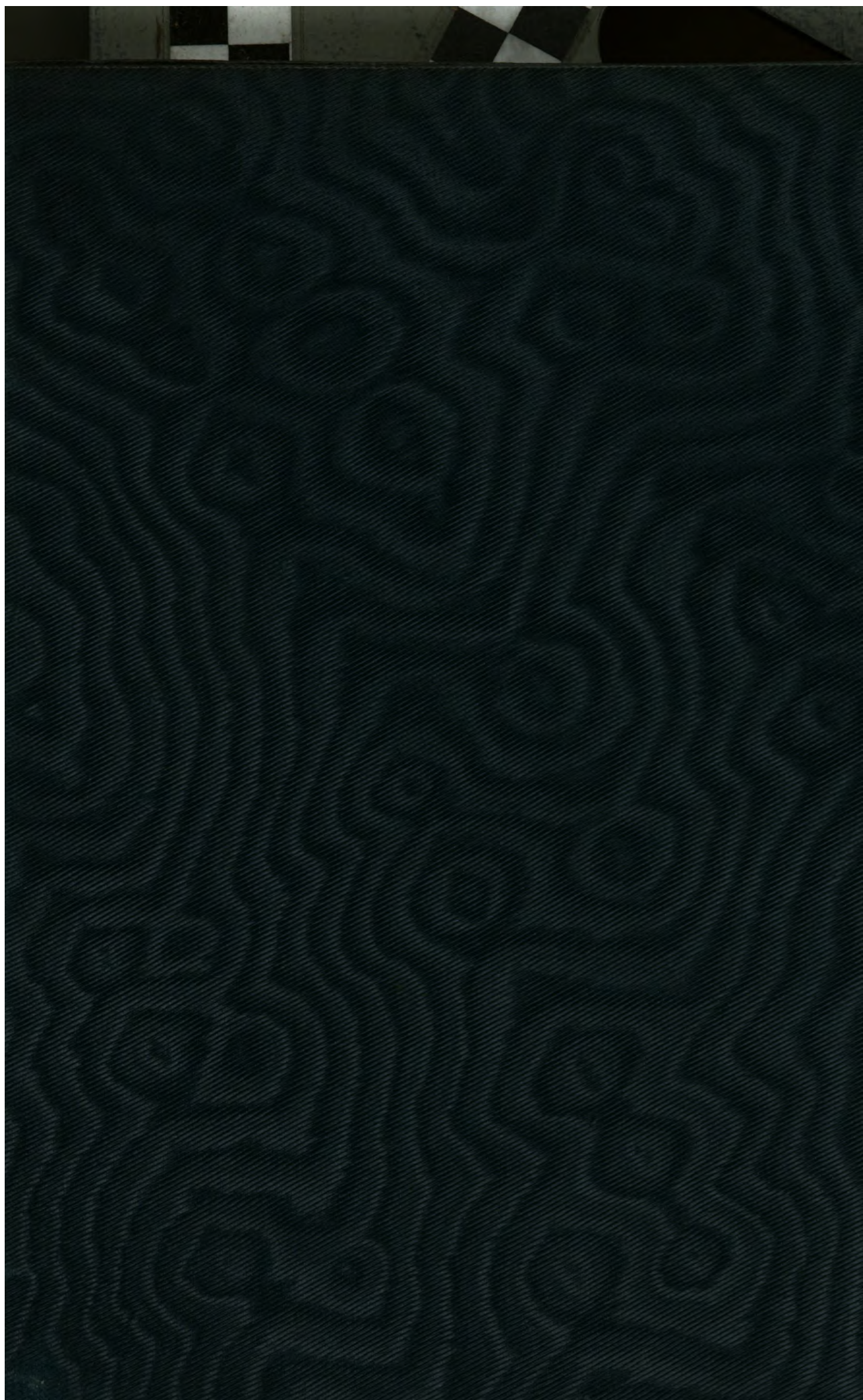
This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-
ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.





احوال حرارت میکند بکبر که موافق باشد منکس غذا را مقوی باه بنظر نگذارد
 مرغ را و آب جوش داده و سفیدی آید و او را که در دهان زردی یکد و سرخ گشته قلعی را بنوشد
 خوردن فائده کثیر می باشد و میشود و حکما را در قعد و جوش خلط است چنانچه از مطالع کتب
 ساس حاجت عالم باشند و دیگر طریق خوردنش بسیار است بعضی خاکینه مرتب میکنند و خبر از خوردن
 مع قدری نمک آتش ترتیب میدهند و بعضی در شیر و شکر و غیره با حلوا ساخته میل میکنند و غرض از این
 مرغوب باشد را بنوشند و همچنین با لاشیر را در تو میدنمی اثر که معانته گردید شاید که در دیگر با نهند
 بنوده با لانه یولک الدننی المونی ماده الشهوۃ و اکثر اکل خوسر که در غیره آن که از این قبیل باشد
 قلع باه است همچنین خوردن آب سرد و جماع قوی را تا اینکه حرارت حادثه از حرکت
 جماعی رو بکمی نیاروده باز از پس ضلالت ترین است بلری باه و استعمال او بیه بارده کثیر مضر
 بیاه می افتد و سگ رده جماع کردن جنون می آرد و بعضی نباشد که نفعهای مختلف المراج درین
 مختصر درج گردیدند حسب مآتب خود حار را از بار و تمیز داده استعمال بدین ظاهر که
 در صورت عدم تمیز و استعمال حار بمقابله غلبت باه حار نقصان بفرقصان خواهد بود و از آنکه
 معالجه با شکر و تخم حکمای متقدمین و متاخرین قرار یافته قد فرغ من تسوید بنده نسخه فی تاریخ
 عشر روم جمعه من شهر محرم الحرام سنه الف و مائتین و سبعة و سبعین من هجرة النبوی الحجاز
 صلی الله علیه و علی آله و صحابه وسلم فی غایة العجالة فی عین التردد و کثرة العلاقی بحجج العوان
 شائقین فن عیاشی را مرده باد که درین ایام مجتبه فرجام کتاب بنیاد الابصار از معی کار پردازا
 بتصحیح تمام در مطبع کانپور باه اپریل سنه ۱۲۸۴م خلیع شریف

اشتت خاطر و غیره نباید از نزدیک او بازمانده بل باطن از تنفر از ج از دست زدن می فریاد
 محبت خود را در دارد و بقول لوندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جمیع برگزاس
 و دیگر حرکات جایجا در گذر نکند چرا که در صورت عدم ظهور ماس و غیره سبکی مردود و بعضی که
 طفولیت قوای دماغی بقوت میداند و درین سن ازین فعل بازمانند و در بیا وقت ظهور
 در قوا را غلبه این فعل بوده نادت العمر تا که آن نمیشوند قوت اند نقصان عقله فی هذه السنه
 و بعضی را در طفولیت ضعف قوای دنگیر میگردد و بسبب عدم تمیز نیک بدگر قوا این فعل بوده
 مین ظهور شباهت که باعث قوت قوای دماغی است بخال معیوبیت باز می آیند و غرض که
 بنسبت شایق این میشود و از زندگی ترک نمی نماید لان اختیار زنده فعل فی هذه السنه
 علی نقصان عقله تا که بطفولیت گرفتار گردند و شباهت باز میمانند بطور قوت التمزیزی زده
 الزمان و آنکه ضعف قوا جسمانی مطلق و ضعف قلبی پیشی دارند همیشه گرفتار و ام بلا بوده از بیکار
 باز نمی آیند و قوی من الاوقات خواه قوای شهوانی قوی باشد خواه ضعیف و بل عند شدت قوای شهوانی
 اگر چه بسبب من و شباهت بود که بهیچ وجه قوای عقلی این فعل بود و بهیچ وجه باز نیامند الا با توفیق صحیح این
 زین بیا ضعف خلقت و قوت حجاب این معین است علی خصوص مع الله باعث بر سر است
 چنانچه در صورت وقوع معصیه و بطبی الانزال بازن سیر الانزال و ضعیفیت و خوار
 محاسن بلذت و تصور حسن جمال و فیه بطی الانزال خود میجوید چه زن شایق بی توافق ازین
 خط نمی یابد و عیاشی در ونگو باطنار شهوت میباشد و خبر عیاشی بچای نسته وزن
 عیاشی معنی فاحشه را عدم سر از محاسن نامیده اند کمال عیاشی که هر که صحبت شود ازین

پسندگنی نرم گفتار شجاع خنده طبع بازی دوست باشی خلالت گوشت نام ده و نقدیده بنده و
 میاشی و با اینهمه با وجود عقل کامل مناسب طبع این کار مناسب خاطر خلقی داری چرا که بدون
 حصول این مرتبه غیبت و ممکن الوتوح نباشد و صین امکان وقوع غیبت انزال و که اهم مراتب
 این فعل است هیچ خبر از لذت دنیا نیست بخوابش طبع جلی او را بایده تلافی انست البینه
 ممکن است و نیز نشانت و خنده و فحش گوی و صدک ضربات فویه به اتصال فرصین صین مقاربت
 و کثرت ملاجه فیل از جماع زود تر لذت آورد و حرکات نرم بعد از جماع بجهت مردود و زدن تنها
 بسیار دبل تر نرم گامیدن و ذکر و فرح و غیره لوازمات اینکار و در زبان دارد که این معنی
 هیچ نشوت جابنین است و نظری طبع عاشقانه و عشق بنظر اراکه و لمانه هم بجای می رسد و حساب
 خواهش و رغبت مشوقه از غیبت جماع بنهاد چه لمانه خردی مرغوبه هیچ لذات کلیت و تامل
 لذت از لذات زن جماع است همگام خواهش دمی دبل میگویند که ادنی مرتبه خواهش او
 کثرت خواهش مرد باشد و کمولت سن او و حرص او و بالامی کند و کمی جیاد برین سن معاودت
 و بر قدر در جملات از و ن ترد نشوت غیبت بخلاف مرد سپین البدن که بر آئینه ضعیف الباه است
 و کمولت سن این موید برین و استمر از فریب و کثرت جماع قبل بهرین معانیات و دایره نور بوده
 در سائر احوال بنان علی الخصوص جماع کند که باعث انزال دمی باشد عذوت و غضب و غم و تنه
 و اطم فرد نشاند و تنگی ازین عمل نتایج خالی و محنت مبدل گردد پس جماع زن مثل مرد است بر جیاد
 زنشان ایشان لاجرم مرد فعال از جماعت ایمان بغیر از محبت بهائرت از محاشرت چهار
 جوید آراستگی زن سائر حیوانات بقول اصح صلیت و بعد از خواط بر گردد و انبدا و غیر

گرفته هر سه را بحق نمایند چون خوب سخن شود بعد از آن سنگ صبری مساوی هر دو اصدایا
 و گند یک گرفته بار کنند و باز بحق نمایند قدریکه سنگ یک یک گردد همه را برداشته در ظرف گلی
 آنجا رسیده بپنایند و کحل شسته آیین را در میان طرف مذکور اندازند اگر برود او مقدار
 دو انگشت بپناید و الا آن یک بریزد و بالا می تننگا دارد تا که خشک شود و هنوز قدر کمی آب
 در طوبیت باقی باشد که آنرا تن فرو آورده و در سایه و بالا کرده گاه دارد که خشک شود بر دارد
 و گاه دارد و قدر اسهال و سرخ است در خران سودا و بلغم هم خوبست لیکن لازم است که در راه
 در دهن انداخته همراه شیر که ترا کسی کرده باشند فرو بریزد و اضمیا ط نماید که بزدان نرسد و بعد
 خوردن این هر گاه فی آید در اسهال کمی خواهد کرد بلکه زیاده و بی ازویت اسهال خواهد نمود و غذا
 در روز نماز اول بسجده سلو و شیر و برنج و دیگر خور و چون سهل فوسیت بخور و یا اسهال نیاید کرد
 حمامه در مضایح به امر عیاشی جمیع حرکات و سکانات و دخول و خروج جنس زنانه و حکمت
 قضای حاجت شهوات چه علبه شهوت او از ذرات است و عفت از جمله عفتیات از استیجاب سنگام
 علبه شهوت کشته شدن را پاک ندارد با وجود عجز ذاتی احتیاج او به مرد بیشتر است لذا خواهان
 بر قوتی و طولانی و فریبی ذکر که متصف با انصاف طول فوظمی سنگام کار است نشود گرمی ظاهر
 و بیوست در باطن شش همچون حرکت باشد پس اگر شوق و موقت و خوشترش مرکوز خاطر داری
 امر که باعث منفعت شود باشد بمیان نیاری و مرغوب طبع نازک و جو یا بوده بکلمه دارشی باندک
 سخن از بیافه نفرانی و نه نقد علم را اعتبار کنی که باعث خرابی تو گردد و بل شیوه خبر الامور و سطلما را
 مرغی داری پس باید که لایمت را بر دستش و شیوه سخن تو را گوئی و عاشق زاجی او علقان بسپدیده

و بدو قشک طر فدا سر و شود از میان طرف بالای احتیاط تمام جوهر بریده بقدر کیسری وزن
 ساخته در مغیر منقعی انداخته مرصع از بخور انداخته رفت روزی باز با ده حبس فزان و روغن زرد
 بر قدر که طبیعت برداشت کند بر روز بخور و غذا تخم است و اگر کم بدست نیاید شیر برنج
 بخورد و دیگر بر چیز که مرغوب باشد بخورد و لیکن غذا و تخم مرغین با شیر برنج اینها شیرین
 کرده فرو ریزد و باشد از ثقل یکپور در مسکه گاو و مرغ هم ساخته بزخم استحال نماید حبس شک
 ص احوال این حواسانی احوال این دسی اجمود با طویله نگ کت پاپر یا مردار سنگ نوینا هر کس باشد
 بهلا نوه جمال گوشت هر یک هفت عدد که در پره کمنه سیاه بر یک چهار باشد بخور سیاه کیتوله قد سیاه
 چهار توله باید که اول بهلا نوه و بخور را در بادون دسته کجا بگویند و بر وقت کوفتن کلاه بهلا نوه در
 نماید باز بگوید که خواب یک شود و دیگر بهلا نوه را جدا جدا بگوید که خواب یک نشوند بهلا نوه و اگر کوفتن
 سیاه ادویه حل نماید که ادویه و سیاه یکذات شود بعد قد سیاه در ادویه مخلوط سازد و در بادون
 دسته انداخته شش به خواب بگوید و اگر ادویه اگر کوفتن خشک شود قدری قد سیاه دیگر اندازد و قشک
 قابل بسنن گویند باشد و گویند که بهار بر تخم ریخته و با کنار صحرانی به بندند و یک لی چهار پاره کرده در
 بالائی خوراک در طلق فرو برد که ادویه در دندان نچسباید که همین طور رفت روزی صبح بخورد
 اگر در هفت روز باقی ماند که در دیگر بخور و محبت خوابد یافت و بر نیز از سر چیز نماید و ال مویک
 و گوشت بز شیرینی بر خواب بخورد البته اسهال می آرد سقوط مسهل برای از راه داده آتشک
 خصوصاً که حامل بماند ص سیاه کند یک اسهال می نماید و بر خد سخن کنند المانع خوابد
 اما قی که خوابد آورد اگر کم سخن کنند فی البته می آرد و قشک اگر کوفتن بخور بر روز و در بادون

دوپرو و دو عدد وقت شام همگی تا سه روز ششصد و هشتاد و دو گویبار در مغربان
 خمیری پیچیده و یا آرد گندم از خمیر کرده قدری از آن گرفته و قرص خور و ساخته گویبار از خمیر
 دیگر در آن دستمالها پیچیده در گلوله اندازد و بر نیر از آب سرد و جوات و شیرینی و دال منوگ
 ماحصل روز لازم دانه بنفشه از کلپاچه بر نماید و اگر از خوردن گویبار جوشش و سوزش در دهان
 پوست بول پشکنی آن برگ چلی از بر یک پاوانا در آب انداخته جوش داد و مضغه کنند ایضا بکبریت
 بنفشه فیدمی افتد و طرزنگی یک نوله طباشیر ششماشته نیلا نهونده شده تا یک مضغه در پاوانا
 آب میون بماند تا آب خشک شود مقدار کنار دشتی حساب زند و یک حبص و شام بخورد
 و از شیرینی بر نیر نمایند و در آب میو سائیده هم طلا میمنوده باشند ایضا شکبده شده
 گفته پاژ یا طباشیر هر یک ششماشته به او دیه را بزرگ پان بقدر حاجت خوب حل نمایند و بهما
 برابر دانه اش بر بندند و یک گوی علی الصباح بخورند بالایش روغن زرد و دانه نموده
 بقدر رنج و چهار غلوس بخورده باشند و دندانهای این نان با روغن و یا با شویا و پود
 بخورد و اگر از حبس لحم اخراز گردد اولست انهرج و برشی و دال اخراز نماید و دو سه مضغه
 استعمال نماید و او بر آبی تشک و جوشش و دهن ص رسک و کینول و زهراب و دانه اش با
 کرل نموده خشک نماید چون خشک کامل شود در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر دهن ظرف
 خوب ص ساخته بگل حکت گیر و بر پشت ظرف بالا پارچه آب بر کرده بهار و از رسیان لکست
 و یکتا را فیلد ساخته در چنان تند و روغن زرد و پاوانا انداخته فیلد را آتش دهد و ظرف
 و آله را بر و بگردان نهد و در ظرف جریع افزوده بهار و تمام روغن مذکور سوخته شود و ظرف
 شدن

زوالش بزودی امکان پذیر است و یا حرارت فاسده بین مردم موجودگی و در بنی
نقطه کیفیت حاده فاسده اصدات کرده فساد بمزاج می نماید زوالش علی السبیل حکایت این
در اکثر مردم ظهور آتش بجلد است و گاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد قیصری و غیره بوجود می آید
بحسب قاعده الحارقه و کثرت معا علاحش از سکنت و مبردات و مطبات مع از ازاله
اهلی که ادویه اش همین خواص داشته باشند مفید گردد چون عروق و غرض از انواع مختلف
علک نیز مختلف است که گنجایش این مختصر نمیدارد و ما چار برین تحریر مختصر کرده است و در آن
از مرض آتشک بوجود می آید باعث نقص زوال آن ماده با سطح از زنده سبب اقلان شد آن
از دوا بر بدتر از بدتر پیش می آید و معالجه اش از تدبیر طول نشوند و دست از تدبیر کوتاه نکنند
حسب سبب آتشک که بخوشش دهن و اسهال و قی فایده میکند و مناسبت گویا در آتشک
هر یک چهارشنبه در دوا ساینده در قند سیاه هشت توله هر قدر که کم باشد بهتر چار گویا باشد
اول یک لی برای خدایس می زنند و سه گویا باقی را تا سه روز هر روز یک لی بخورند و غذا نخورند
بلین در نمک غیره تا سه روز نخورده باشد بعد سه روز یعنی بروز چهارم اگر بعضی سلمان باشند می باید
که در آن مصالح گرم انداخته باشند پنجه هر دو وقت هر طرف نان گندم بخورده باشند و اگر بعضی هند
باشد و از خوردن سکه پانیه نکند روز چهارم نان و دال ش هر دو روز بخورد و بعد از آن
بر پنجم هر چه بدل آید بخورده باشد که دال منوگ و یا خیر که از آن نیز دال منوگ باشد و تا چهار روز
هرگز نخورد و این سبب آتشک و مع مناسبت سبب رسیور شش شانه و فعل کلاه و انفعیل سبب
از هر یک دوازده عدد در آب همه را ساینده هر روز غلوط بسته دو عدد و وقت صبح و دو عدد

تماسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه کرده و مثانه جین لمحت حرارت این
 موضع میگردد و اگر است اندک ظهور بد اکثر میگردد و بجلاوت ککرائی که تسبیب بعد موضع و من و
 قلت تر است اما از اینجا که لمحت حرارت غریزی فصول و داعی که از احداث اخراج بخشیده
 جانب طلق که منفع فصول و داعی مستر از جریع کرده خفاق می آید و ظاهر که مینی طلق
 منفع طبعی ماده و داعی نیست چرا که منفع طبعی ماده فصول و داعی پس من مفر کرده اند از اینجا
 که در مرض خفاق و داعی موقوف نمیشد بر ظاهر که اگر مینی و طلق منفع طبعی ماده و داعی بود
 ضرور افعال داعی بر مرض خفاق موقوف گردیدی و الحال لیس کذک و چون
 و داعی عضو رئیس است بر حال تمام طبیعت به نسبت و افزون ترست و نیز فراجش سرست
 از حیثیت از حرارت خفیفه لمحت و برودی اثر پذیر نمیشود و نیز بعد از موضع ازین باعث
 علت واقع شده وصول حرارت کثیره باین عضو باعث تغییر فراجش باشد و میگردد و بجلاوت
 فصول که صیانت طبیعت به نسبت بر مقابله رئیس نمیشد و علاوه ازین انواع انواع
 امراض از نیز من ماید میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیر من
 اصلی است مع رعایت مرض لاحق و چون علان جمیع امراض متلفه حادثه از مرض آشک
 بسبب مرض واحد اصلی آشک و احد است و اندک تدبیر من اصلی است و دیگر برافروم
 تصویریده گذاشت چه از نوع اصل من فرع ممکن میباشد و بالعکس و بداند که حصول آشک
 از دو حال بیرون نیست یا حرارت ممتد از من ماده بدن بیاید و فسادش بخشیده و فساد
 میکند و یا صورتیکه ماده فاسد مبدن باشد و فسادش غلیظ خواهد شد البته از معا بر معا حاجت

که با استعمال اکثر دوا بمسک و غیره وقوع میرسد البته گاه مفید است شایان آید و اینکه این هر
نوع منحصراً این علت نداشته باشد البته کیست اگر چه غیر اخراج ماده حصول صحت کما فی
مقدور بشرط صحت از طرف تشنگی جماع زنی که بیض و انگیز گردیده احتراز جوید و بل از جماع
زنانیکه در حالت لحوق این عارضه اتفاق محبت بان گردیده باشد کما یسغه و دردی جوید
ورده باز مبتلا از بیض خواهد شد و اگر چاره نباشد اول بهعالجش پردازد من بعد
اعتبار کند و چون آتشک مرض مبدیست اکثر آثارش بجلد ظهور می یابد خواه بطور قرح
باشد یا بشور اما غده سیران حرارت باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد میگرد و اکثر سیاحت
احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع نسل است الا در صورتیکه حرارت این غیر از
جوهر منی نماید بظاهر که وقت شدت اشتعال حرارت این علت ماده موجوده بدن
گشته شود و غیر طبیعی بوده باعث انواع انواع شر میگرد و بل جن عموم احتراق و شرب جمیع بدن
عیاذاً بالله جلدم تهیت و تسکال اعصار را بی رونق کرده رونق حیات از لیکانه و بیگانه
تناسل بر تنها میسر دهد و اکثر خروج و نسل بن ران که آنرا بگویند و گاه تعقد و رابط که اگر آن
کرده اند از خلل ضعیف آتشک پنج بر راحتمی آفراید چه صین محقق حرارت غیر طبیعی بکار خلا
موجوده بکار احتراق یافته جانب طبع طبیعی خویش که بن استقرار یافته وقع گردیده باعث خروج
بر میگرد و در وقت جریان حرارت غیر طبیعی بقلب دم لطیفه موجوده را صحت و نوعی آزار
بخشیده بدفع طبیعی او که ابطه تقر است بسبب حرکت طبعی قلبی راجع به البکار گردیده که اگر
مطور نماید و چون سر این حرارت بکار باعث کثرت عروق در یک و قریب وضع علت است

فصل سوم از باب دوم از مقاله چهارم آتشک و عده است بر روی قضیب
 تخلف مزاج در غول یا فاعل بجانب حرارت بر روی بر سر قضیب بوجود می آید و نیز سزا
 مواجین هرگز وجودش ممکن نباشد اما اگر پیش ناخت گرفتاری مفعول با این
 مرض بچند انواع از روی مشاهدات ممکن است الاملاست همچون آتشک و زهره
 که وقت دخول قضیب در مجرای حرارت محترقه سوزان بحسب تفاوت مراتب قضیب است
 اگر کسی بایند از جاعش علی الخصوص از انزال بکدامی حیل بازماند چرا که وقت نفقاججوی نمی
 صین انزال سیران حرارت بخوبی ممکن باشد و حصول آتشک بوجود می آید بحسب
 اتفاق اگر بدام زنی ملوثه این عارضه گرفتار شوند بطوریکه امکان پذیر بود و مقتضای
 نماید که بحث گرفتاری مرض آتشک متصویر شخص مهم و نوعی که بزن متغیره و غیره
 آتشک گرفتار شود و در حصول آتشک هم رساند بجلالت شخص تحمل حرارت خفیفه که از حرارت
 خفیفه مفعول متاخر میگردد بلکه عین مزاجش میباشد الا البته اجماع زن ملوثه بحرارت کثیره
 و نیز مرض نسبت مزاج فاعل آتش در دلش خواهد افتاد و با سوزاک و انگیزه حالش خواهد بود
 و در صورتی که حرارت مزاج فاعل متغیر مزاج مفعول میگردد و فرسنگه تبائن مزاج از قضیب سبب
 تغیر مزاج دیگری باعث بر مرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بحسب قلیه
 مراتب الخوازه و کثرت و ذوال آتشک بشرط معالج حاذق بر روی که مینمی ممکن است بخلاف
 سوزاک و عده ترین معالجه این مرض جوشن همین است بشرطیکه نسو کامل باشد و سال با
 مخصوصه این عارضه که مجرب باشد اگر چه خفیه اکثر اوقاتش باشد الا ماده مصله جلدی از قضیب

در صورتی که
 حرارت مزاج
 فاعل متغیر
 مزاج مفعول
 میگردد و فرسنگه
 تبائن مزاج
 از قضیب سبب
 تغیر مزاج
 دیگری باعث
 بر مرض است
 خواه جریان
 خواه سوزاک
 خواه آتشک
 بحسب قلیه
 مراتب الخوازه
 و کثرت و ذوال
 آتشک بشرط
 معالج حاذق
 بر روی که
 مینمی ممکن
 است بخلاف
 سوزاک و عده
 ترین معالجه
 این مرض جوشن
 همین است بشرط
 یکدیگر نسو
 کامل باشد و
 سال با
 مخصوصه این
 عارضه که
 مجرب باشد
 اگر چه خفیه
 اکثر اوقاتش
 باشد الا ماده
 مصله جلدی
 از قضیب

بعد بول گفته سفید را باریک ساخته از انبوه باریک درون مجری بول میرسانده باشند
 سفوف برای سوزاک ص اصل الایچی کلان است سلاجیت سنگما بولی اصل السوس گوسف
 است گلو تخم تاج خروس تا لکمانه مغر تخم خیارین پکیان بید هر یک بکدرم جو اکما طبا بنسج
 کینیم ماشه کوفته بنجینه هفت ماشه باب سرفرو بردا ایضا قلمی کشته است گلو سبک ایاچی خور
 کپیان بید ملشی تا لکمانه بنسج چون هر یک بکدرم مصری برابر بهر کوفته بنجینه سفوف سازند
 و هر روز نه ماشه تا یکتوله بدهند ایضا برای سوزاک بول ص اصل السوس مقشره ده تا ناست
 سلاجیت شور قلمی جو اکما الایچی کلان گل میوه لدی برگ خازیره سفید از هر یک دو تا
 نبات است و هفت تا ناک سفوف ساخته بکدرم بنجینه باب سرفرو بردا ایضا برای اندمال
 قرصه سوزاک ص طبا شیر دو درم کبریت زرد دو درم مغر تخم خیارین چهار درم تخم خرفه نیم شغال
 صغ غریبه و انق کتیر اوانق ما میران صینی و انق زرشک بیدانه افیون زراوند مر حج
 از هر یک دو دانق کفج سفید مقشر شغال شکر سفید هموزن او و بیکوفت بنجینه سفوف سازند
 خدا اک کیتقال باب سرفرو بردا ایضا کیتقال قلمی که در سرفرو بردا سوزاک بکامری بید شیر
 برین نیم است که قلمی گداخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول ده گاو یا زاید
 و هفت مرتبه در است سرفرو بردا پس و رها باریک و سپن نموده در میان تهیل
 ماث که بگنیم در آن فرش کرده باشند گذاشته و تهیل را از باریک نیم کرده در ظرف گلی گذارند
 و با چکش شقی در ظرف که یک یک گز از هر طرف باشد آتش دهند باز یکدور زرد کاتش سرفرو
 بر آرد و بر زرد سفید شده را بگنیزد و طول تهیل های ماث بگردد و عرض چهار گره باشد

گل چهار توله مفروح نموده مخلوط کرده در چکپاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال چکپاری
 سوراخ قضیب بکند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود و دوسه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن
 اول اندری چهار بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد با سلیق بکنند و اول چکپاری بکنند
 محل سفید در پشت و ام آب مفروح نموده اول چکپاری نمایند بعدش نسخه مرقه بلبل
 بعل آزند ایضا برای قرص بگیرند نوتیای هندی و در آتش تند بسوزانند که کبود
 اودفع شود پس نرم کوبیده و در قح آب دریا نگاه دارند صلیح آب زلالش را گرفته
 در چکپاری کرده استعمال نمایند و دیگر برای اندمال قرص ص گلنار فارسی گل رمنی کنند
 که وی سوخته موی سوخته انزروت شب بیانی نشاسته صناع عربی و در سنگ گجرات
 و ام الاخوین سفید آب هر یک دو ماشه همه را سه بر سه سا کرده قدری از آن در شیر و خمر آن
 مخلوط و بچکانند و دیگر بگ بگ بنبر بکتوله شب یک پنج ماشه هبلانچ ماشه در نیم آنار
 شب بوش جوش داده نگاه دارند هر گاه بول کنند در همین بکند و بهندیش یا برای قرص
 مجری قضیب بعد پاک کردن قرص ص تو تیا و در سنگ صبر که و محرق نخاس محرق قیامی
 مغسل طین قبرسی شادخ مغسول کند و انزروت ماز و گلنار شب اقا قیامی محرق
 و ام الاخوین گلشنخ افق انار ترش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته شیان
 ساخته استعمال نمایند شیان بند کشاد ص مغربوبی و دوتوله کافور چهار ماشه گل رمنی
 بکتوله باریک سائیده آب بگ نیم شیان دراز باریک بقدر درازی و دو جو ساخته بکنند
 و عند الحاجة یک از آن در سوراخ کرده لنگوئه بندند سه روز این عمل سازند و زور

و توجع قرصه این محل شدت و جمع خصوصاً وقت انزال علما جش از مسکنات منی استعمال
اغذیه و اشربه مسکنه اکثر مفید حاصلش میباشد پس مانند که در علاج انحراف منی مسکنات منی
حالیات یعنی مدرات پس مدرات بکار باید بست زیرا که اگر بغیر تسکین اول مدرات استعمال
نخواهند کرد و در اکثر معین کثرت ماده موجوده بدنی بجا نماند و او به مدره و با فقط بمعاوت
او به مدره ماده موجوده بدنی معین عدم کثرت آن در بدن میلانش جانبی گردد و به
باعث از عیاد و جمع و شیره میگردد و وقت عدم استعمال عالیات بل استعمالش در کمال
کردن نیز موجب و جمع شدید و شدت مرض بل اعتبار منی بل عاید میشود پس منی
الزام که اول مسکنات استعمال کرده من بعد عالیات از مثل اندری چهار و غیره استعمال نمایند
و وقتیکه یقین خاطر گردد که قرصه از کثافت پاک شده یعنی کثرت برجم و غیره رفع گردیده باشد
مدرات بکار برند و بسااست که وقت میلان ماده جانبی قرصه عند کثرت آن احتیاج
بول درین اوقات نباید و نقص ماده موجب این حالات صدگر قفس ضروری می افتد و گاه
عند عدم زوال منی از تدابیر مذکوره بالا استعمال مایه الجین را رفع آن میگردد و استعمال
بهروزه در اکثر افرجه معین که قرصه از ریم از پس مفید میگردد و در اکثر غرض که بهر حسب تشخیص
مرض و محققا وقت و مزاج علی عمل آن زند اندری چهار یعنی برآرنده ماده از مجرای بول
و منی و آلات تناسل ص برکت ترب نیم کار و شیره از آن بگیرند و چنانچه پیسه وزن یک پاره است
کیاشته تا دو ماشوره سلمی در آن آمیزند و بنوشند و روق برای سوزاک ص سفید یک شتری بسیار
هر یک دو ماشه بهر دو اساتیده نگاه دارند و وقت حاجت دو ماشه ازین آمیزه در کلاب است و ترغیر

خوف شسته از هر یک دو مثقال مصطکی علك البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال
 پوست بیلک کابلی لبلبیه سیاه در روغن گاؤ بریان کرده از هر یک دو مثقال غنچه گلشن دو مثقال
 عنبه اشب نیم مثقال موزین سفی سبت مثقال نبات سفیدی مثقال آب سبت برین تینین
 آب انار شیرین آب امرو از هر یک چهل مثقال شربت فواکه شیرین شربت کشمش گلاب از هر یک
 سبت مثقال همچون سازند شربتی بکدرم فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم حرقت
 بول که عوام سوزاک می نامند قرحه است اندرونی مجری قصبه که از حقوق حرارت مفعوله بوجود
 می آید و جریان عجم و گاه خون بطور می انجامد و عند خروج آن وجع شدید تکلیف ده میشود
 و اکثر بابتدای مرض بسبب حرارت محل قرحه وحدت منی شہوت نند تکلیف میدهد الا انما
 منعت در شہوت می آرد حرکت جماعی درین حالت باعث باز و یاد قرحه میگردد لا احتیاج
 الی التسکین بلکه جماع طویل فی الزمان متباسب بول نبزانه دراز حادث آفت مجاری بول
 میکند مثل سوزاک و غیره امراض دیگر آنجوری و نیز خلل ضعیفه آشک یکی از افعال مفعول
 باعث بلا حادث سوزاک نسبت بدیگر می باشد و بل تغییر فراج فاعل و مفعول غنی یکی
 از آن بجاییکه باشد تغییر فراج دیگری می آرد عند وقوع اختلاف و مرض سوزاک اکثر عیاش
 نقصان قوا مجاری بول ضعف باه می آرد چنانچه گفته اند که اکثر امراض مجاری بول بسبب
 ضعف باه میشوند و قرحه سوزاک برع الزوال نیست بلکه نه و انش کاینشی در اکثر بوجود می آید لحد
 البول و موره علیه علی الدوام لان القرحه محتاجه الی التسکین فلیند الا
 نیزول بسرقة الا عند ما لوقه القرحه بحده البول بل فی اکثر یعود

سه ماشه نبات سپید هموزن ادویه کوفته نیمه سفوف سازند خوراک پنجاشه ماهفت شه
 ایضا برای اصلاح منی ص شقاق قلع مصری ثعلب مصطکی و ارچنی بسلوچن تنج مالکشا
 گوهر و شکاره خشک پستان از هر یک یکدوم مصری سه دهم همه را کوفته نیمه بوزن پانزده
 چهارده پرسی بسته هر روز یک پیر باشد کاه بخورد و از ترشی و جماع پرهیز نماید ایضا
 جارجید بر آتجیف منی ص حب الصنوبر بریان قلع بریان از هر یک ده درم گندار
 فارسی گلسنج تخم فنجکشت از هر یک پنجم تخم سداب هفتم درم مجموع را کوفته نیمه سفوف سازند
 و هفت ماشه بخورد حب برای دفع نذی و دومی ص عاقر قروچا جوز بوب با صنی قلع
 ایند کجدر سیاه افیون کوفته نیمه در شد حب بند بوزن دو درم سه روز یک یک حب باشد کاه
 و در روز چهارم یک حب با شام باشد کاه بخورد تا آنکه همه صبا خورده شود و هر روز صغیر
 ص مغز بنور بقدر یکدوم و فلوک گرفته در آب سائیده قند بقدر شیرینی در شیر کاه که در آب و آب
 فنی تیار کرده هر روز همراه غذا بخورده باشند ایضا ثعلب مصری تخم ریحان در شیر کاه و آب
 مع شیرینی بقدر کفایت فنی تیار ساخته بخورد معجون که بمیلان منی و نذی و دومی و سیاه
 رطوبات رحم را که فرس باشد مفید ص مر و ایدنا سفینه که با محرق کرنا زج عذبه گل پسته
 گل سپید شندانج بیاسه عود صلیب لجنان طباشیر سفید کته شسته جفت بلوط صمغ
 عربی ثمر درخت بمیلان همین مزج همین سفید شقاق قلع مصری گلنا فارسی پوست پیاز
 صمغ سپید کشیز خشک صمغ درخت سینبل خضبه ثعلب قوفله صندل صمغ آرد بلوط از هر یک
 یک مثقال مغز به نقره برادام مغز نارچیل مغز فندق مغز جلفوره مغز حب النخضر تخم خشخاش تخم

مختلفه غیر محلی نموده عیوض زوال مرض تغییر مزاج اصلی بجای می نماید لهذا نسخ جریان مثل
 نسخه قوت باه بنایابی مشتبه گردید و پدید ظاهر که از فضل کریم کار ساز اکثره عالیه جریان مقتضای
 عقل ناقص خود تفحص سبب واقعه و از راه جریان مخلون خود بعمل آید بکیم باری غرضه مفید و مندر
 گردید چنانچه حمل و زن مطلوب المزاج یازن عمر رسیده که در فرج این هر دو برودت
 و رطوبت از سبب غالب میباشد دفع حرارت غیره معینه بر ترقیق منی مرد بوده مفید عاقل میگردد
 بدانند که اکثر فائده او و به جریان بدرین طور می باید بعد محال علت عدم حصول تاثیر الیه
 علی صرافته فلما لا ینزل فی الاکثر الا عند زوال حرارت اشبا بیت
 و میلان المزاج الی برود الکموله و الشیخوخه و ایضا حصول الحاره بدون
 تغییر البدن کله فی عضو واحد بعد عن وصول الدوا علی صرافه
 متعذر الزوال اکثر سرعت انزال لازمه غیر مرض تدبیرش و فقیه هبات جبه جریان
 مع رعایت تعلیل بدانند که حب الصنوبر بخصوص برسانیدن تاثیر و دوا و عینه منی مثل
 زعفران قلب پس تاثیر دوا که رسانیدن آن منطوب با و عینه منی باشد چه اهری حب الصنوبر از دوا
 گردید نفون بجهت جریان صحیح نبضیه خرم لعل یک هر دم که کوه تا لکمانه و جبین کشیده است
 و چهار دام کوفته بخیمه با هم چند شکری آمیخته هر روز یک توله آب سرد بدهند ایضا برای
 در و منی و ندی اصل السوس و درم تخم کاهوسه درم گلنار چهارم گلسنج تخم سداب تخم
 هر یک پنج درم کوفته بخیمه سفوف سازند شربتی سه درم ایضا مغایر منی سنگاره خشک
 ششماشه مازوسه ماشه نشاسته تا لکمانه چهار چهار ماشه گوند ششماشه حبشیه شعلیه چار ماشه

باعث خرابی و بهیمنی مزاج دیگری میگردد و بداند که سرمای حرارت مفعوله در صورت تماثل مزاج
از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه مجری بول است که سوزاک و غیره و امراضی که در آن
می آید و اگر از راه او عیبه منی نفوذ نماید جریان و دیگر امراضی که در آن قسم بطوری می آید چنانچه بجا می آید
مبهرین خواهد گردید **فصل اول از باب دوم از مقاله چهارم در درمندی که جریان است**
بجسب و استقامت و استقامت بخاطر این عاید میگردد و با آنکه قبل از وقت خروج بول جریان می
و یا بعد از خروج بول و یا بعد از نزدیکی که قبل از انتشار و یا بعد از وجود می آید و با عیبه منی
انتشار گردد و از جمله اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد و از اقسام جریان می باشد
چنانچه از خواص منقحه اوست جریانش وقت انتشار بنا بر تئیین مجرای منی از آنجا است
که سبب جریان محوق حرارت خلایف مقتضای خلقی که حرق قوام منی کرده جریانش بوجود
می آید و می باشد و جریانیکه باعث کثرت احتباس منی که لازم حالت تجرید می باشد یعنی
کثرت حرارت که از احتباس حاصل میشود و ترقیقش نموده جریان بطور مینماید و عمل جماع مایل میگردد
لذا اکثر دخیل مرض منی تصورند که عارضیت اما از آنجا که سبب کثرت محوق جریان در
طب ترقیق زنده الاجریان فی زمانه از قسم نواحدت میباشد یعنی بسبب کثرت مجامعت بجا
مختلف و تفاوت افراط و تفریط اختلاف مزاج فاعل بوقوع می رسد یعنی حرارت مختلفه و در
مفعولات ترقیق منی نموده جریان عاید مینماید بطیبیان زمانه بسبب عدم ترقیق منی بسبب این
قسم که کتب طب اگر چه باعتبار کلیت و فاعل ترقیق حرارت او عیبه منی است جزو نیست و از کلیه
اخراج کرده غنی بسبب علمی بغیر مخصص حال واقعی سبب جریانی استعمال نسخ کثیره کرده و از آنها هم

مینماید و حرقت با بخت دال بر حرارتش و در حالت اشتدادش جریان جاری گردد که
 آنرا سبب می پر مغز نامند و بلکه اهل هند بر سبب این لفظ مطلق بر جمیع امراض جاری بول می
 تدبیر و فیه حرارت داخلی از طولانی جویند فایده حرارت محصل بدن انسانی در المکنون
 هر دو قسم میباشد فیه فیضان می یابد مع فیضان نفس طایفه مسه غریزی دوم
 غده اجتماع لباطن آن مسه با سطقیه و این غیر غریزیست و غریزی مفهومی بوجود
 بدن و مفارق بود موت سطقی ابرائی هست بدن و باقیه بود موت و حرارتی که در
 حالت مرض بسبب اجتماع فضلات اسواء این هر دو حاصل میشود چرا که فضلات
 و نشئه که جمع میشوند حاصل میگردد و در آن حالت که بسبب آن استعداد این حرارت
 میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات در خارج مثل زبل و غیره حالتی حادثه در آن
 احداث حرارت میکنند و بعضی مینماید و این غیر اولین است زیرا که مفرت با فعال میرساند
 و نزد یک صحبت معدوم میگردد و بخلاف اولین پس و فیه که این حرارت حادث میشود
 میگردد و بواسطه شریان قلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان جمیع بدن بان نماید
 مسه میگردد و کمی اما سبب حرارت خارجی تخلف مزاج مدخوله به اعتبار حرارت عشت
 بر ارض چند هست و هر یک را به اعتبار فاعل و احداث قسم اشک شبنم زد اگر چه سمن با حلا
 ظهورش مختلف میباشد بدانکه جریان حرارت به غیر مزاج طبعی با فیه و غیره معنی گردد پس
 تخلف محقق جریان بنجام حرمان سر راه میکند بل تا فیه از آن آسودگی با معنی و این دو قضا
 عین نزد گمانی خواهد کرد و از آنجا که حرارت محصله می عمل بر تدریج آن میکند و اگر حرارت کثیره محصله از آنجا

یکدم خشک فی اطلی نثراب کوفیه نثراب را گرم کنند و اوویه کوفیه بخیمه در آن آمیزند و خرقه
 باریک کنند بدان الوده بردارند و فرزند چه جهت تقویم رحم که مانع میلان میباشد و مفید مویانی
 صمغ عربی گل زینی بیک کیدرم دم الاخوین و دودرم باریک سوده بدستور پیشم پاره کرد و مطبوخ
 آنرا بر نموده باشند بردارند و بداند که داشتن صره شکری خام قبل از کار میضیبت و
 همچنین داشتن سفیج یکپاس قبل از جماع مفید میباشد و کسی که زمان نبایر است و حکام
 دندان لعل می آرند وقت کار استعمال کردن فوراً ضیق بهم میرساند طلا برای تعظیم ذکر و خضوع
 خشک کلام به این قدر باشد که بعد خشک شدن پادانار باند مقعر پادانار چون خشک
 پادانار خراطین خشک پادانار همه لازم کوفته و در شیشه گل حکمت انداخته چوب کشند و بخار برند
 اینها برای درازی اسکنان گوری و دوام باشی و دانه ساینده در مسکه آده گاو میانه
 و این را در وقت بار و هوره خالی کرده بر سازد و بهفت روزه پادانار بعد از آن پشت
 نوکر را اول سبکین گاو میش ببالند و باین اوویه را بر قصب طلا سازند و از پارچه پسته
 شب بپسند و باید از آب گرم نشویند سخت و دراز خواهد شد باب دوم از متعالیه چهارم
 اما حارات محدثه امر صلی داخل است یا خارجی اما داخل مثل حرارت جگر که متنازیم حارات گزده
 گردد و نشان آن کثرت شهوت و شدت عطش و بیادنی تغییر لائق لمحوق مرض و یا طبیب
 بودن ممکن میباشد و حرارت ثمانه که باعث این بوجود می آید حرقت بول بل بصورتی که عند
 فرجه مجری قصبه کباب زبانه سوراخ مشتهر میکنند عاند شدن و حرارت و عینیتی کثرت خواهش
 جماع ادا می میباشد و طبیعت منی و بیاعت از قیقش که لازمه حرارت است و حرارت از لیل احد

و نیز اگر پوست خنزیر سفید بکلاب ده بزرگ طلا نمایند چون خشک شود بکام مشغول
 شوند مسک است و بعضی طما گفته اند که محرور و فزان اگر کافور فیزیوی در سر طلا کنند
 و افیون و کافور بر دو کف با مالند بر همین عمل بکنند و ابوالقاسم فرشته گوید که اگر بخیون
 نایل بر دو کف پا و دست و مایه چندان مالند که در حلقه نفوذ کند مسک است صفت دومین
 جوزا نایل گیرند جوزا نایل سود کچر و در ربع آن حبه سفید و هر دو را میکوب ساخته در شراب آرد کوب کند
 سیر باشد بهتر و زه خشک و یاد در روغن کاه اندک تر کرده و در شیشه گامکمت انداخته بر آتش ملغم
 روغن کشند و وقت حاجت بخار بند ظاهر است که چون او دویه امساک با وجود سکر و استنشاق
 از داخل اکثر ضعیف العمل اند پس او دویه مسکه مستعمله بخارن ضعیف تر خواهند بود و بلندند
 و عفران مافرد را هر یک شش ماشه مصططه چهار ماشه میوه ساند و دواشته خون کوبشک تر
 بقدر حاجت همه او دویه را بار یک ساییده در خون کوبشک تر خوب حل کرده صوب سازند وقت
 حاجت در آب ساییده بقیضب خما سازند و دیگر گل مولسری را خشک ساییده کاه اند
 وقت حاجت آب گوند بر سر زکر باند بعد از گوند مولسری بر زکر بیاورند و اینها طفل در از نسهاگه
 بنحال کبوتر سفید کافور مساوی کوفه نیمه لعیل قدر حاجت سرشته بر قیضب خما
 ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر و کلاب جبین مجامعت استعمال کردن با کثر از صدمه تلذذ
 بسیار میدهد الا اول سوزن بجا نبیند نباید ایضا طفل را چینی سنبل الطیب خوب بجان
 شکر از هر یک سه ماشه لعیل که در غصیل در آن بر ورده باشند قدر حاجت او دویه بالا کوفه
 بیخته با هم سرشته خما و کنند و بکام مشغول شوند فرزند بقیضب قبل نمک سه گرم و نقل

تخصیب سیگ میکرده میباشد همین بوی ابری ده کس کفایت میکند نسخه با جیل ممسک و مبی سپا
 و نیم تو که کلونجی نه باشد پنج کشتل دو تو از جیل یک عدد و سیاب با گندک کجلی نمایند و دیگر ادویه
 سوده با هم منجمه با جیل را با کنی واده ادویه مذکور را در و بر نماید و دهن او را از طمانی بند نموده
 بالای آن از مار نقره یا آهن خوب بند محکم نموده در ده آن از شیر گاو چهار پاس جوش دهد اگر شیر
 کم شود و دیگر بند از بعد از آن با جیل را از شیر بر آورده پاره نماید و دیر در و نموده با جیل
 را از پاره صاف نموده نگاهدارند قبل از جماع یک پاس شش شانه نازمانه بخورد و حب ممسک
 جوز بوناشگرفت عاف و قوا فیون از هر یک یک گرم هر چهار یکجا کرده کوفته بخیمه بشند سرشته
 بست حب زنده و کمیخت عشا بخورد و بعد ازین یک پیره پان بخورد و ایضا یکدانه کلان
 پر گوشت نموی منقی یعنی تخم اندرونی از او در کرده و بجای آن تخم مقدار خود افیون داشته
 برگرمی چراغ خوب نمایند که بکذات نسو و کیک عادی افیون باشد جمله یک خوراک اگر عادی باشد
 و و خوراک نماید و اگر بخران کسبیکه برود و در طوبت باشد بجای منقی یک پونجه میسین کرده و مقدار خود
 افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضا منق مال بقضا بنگ یکدانه افیون باشد
 مصطک روی گل منی عاف و قوا شگرفت هر یک سه شانه کوفته بخیمه غسل منقی بقدر حاجت
 سرشته بست حب زنده و قوت حاجت کمیختا دل نمایند و بعد از عمل دوا و مشغول بجا شوند
 و بالاین غذا و خصوصاً کنکین بخورند و اگر ضرورت یافت شیر بخورند و باطلو بخورند و بعد از فراغ
 اگر وقت طعام باشد البته مضایقه ندارد ایضا گفته اند که اگر مختل طیب برود باره کرده یکبار
 یک کف پای راست و دیگر کف پای چپ آن ببالند که منی آن ببالند زبان محسوس شود مسک است

بهشت دایم مصلحت چهارده ماسته زعفران هفت ماسته خور بودا سیاه و نعل بر یک چهار ماسته
 قرار مصلحت یکدم لوبان در پاوسیر هر قدر که است بر آید بر روغن بادام روغن قسطر روغن یا
 من کلو واحد دو دایم سواهی قرار و لوبان در روغن کوفته نیمه کدر نموده قریب سافه شست به پا
 قریب گذاشته آرای کرده نگاه دارند صبحی یک دو کرده روغن را از فکر گذاشته نمزدن سازند
 بعد از آن ست لوبان آینه بدارد و سیاه آینه در وقت حاجت طلا نمایند که او بیازگرس
 تخم دایم بهشت دایم در شیرین مع براده مانج کشت ساز و نیمه نمایند نوبه مومین تخم کبر و چینی
 اعلی مافور قحاحم کرم چندید سرفصل بر روی بر یک هفت ماسته و نعل سواهی پوست یک کثیر
 سفید لکنگه در نعل مرغ مصلحت خراطین بنقر نوله مار جیل که کشته سیاه تخم بیدگیر گنوجی سفید
 بر یک ماسته به پاوسیر در شرب و دانه دو و ده پاس کدر نمایند بعد پوئی ماسته در شیر
 و شراب تند و گله می سیک بند بعد از فراغ این دو به پاشند خراطین مصلحت پوست یک کثیر
 سفید سستی خوک چندید ستر تخم آنجه نسل کنیزی ز لوان نیمه اول مافور قحاحل و نعل خور بودا
 تخم آنجه مغز کبرنگ حبیطین در بر خوب سائیده بر نصیب پاشند بالای برگ پان ارشته
 حمام بسته کنند آید است از آب گرم میکرده باشند اگر پوست مال شود روغن چسب طلا نمایند الصبا
 پوئی طین زده ص انبالدی دو دایم آگسیر لکنگه بر یک چهار دایم تخم آنپ سیاه
 تخم گاو سیاه مایه خن قبل ناخن خور سیاه بر یک یکدم انبالد و به آگفته نیمه در پاچه بافت
 سه پوئی برابر بندند و بعد از آن چهار دایم روغن ماده گاو و چهار دایم عرق پیاز در رکاب
 انداخته در کابی را بر آتش نرم نماده پوئی را در آن رکابی گذاشته چهار گتری بالاس

گوی سقید بپوست کچله عاقر قراج کثیر سفید میثبه غبر حال گوشت بر یک دو دمام اول سوانی جمال گوشت
 و بر میثبه سفوف ساخته نگارند و جمال گوشت در بر میثبه را در شیر بز قریب یک آنرا باشد
 پوئلی در پارچه بسته دوسه جوش خوب بدو بر آرد و اگر غلیل زیاده باشد پوئلی را در شیر
 کاذب میش دوسه جوش داده بر آرد و بعد از آن جمله دو بر جمع نموده و شیر بز فوراً بر آن میمالند که کحل
 نماید اگر خشک شود میانه آن غلظت کرده و در میثبه نموده چود و بکشد خسته و درخت قضیب گذاشته
 بر برگ پان بند و بالایش پارچه بار یک بسته خواب کند صبح و آفتاب هر روز رساند نهایت
 دوسه هفته استعمال نماید ایضا که خلق و غیره امراض بارده قضیب را نفع دارد میثبه بلیه دو دمام
 گوی سقید بپوست کچله عاقر قراج کثیر سفید بر پوئلی بر یک یکدم نیم آنرا بر مش علی الاقبال
 هشت پاس کحل نمایند و در سایه خشک کرده گوشتها بعد از کمال جگر بنزد و بدستور معمول
 روغن کشند و بر قضیب طلا نمایند و بالایش برگ پان چسبند ایضا بر آستنی قضیب که سبب
 جلق باشد سپند آن حب الخرد و خردال زبر یک تله درم کوفته با روغن یا همین شسته
 گرم کرده بر ذره و قضیه اند سبطری و قوت در وی بدید ایضا بر آستنی کام اعصاب
 و کچی آن فیون مصری بلدم جوز بواکث متقال و اچینی کثمتقال در ربع آن عاقر قراج کثیر
 پیاز ز گش نیم متقال پوست پنج خور هر سفید نیم متقال کوفته نیمه چهار ساجونی شرب متطر
 سخن کنند و فرما سازند و خشک ساخته بوقت حاجت شرب سایده طلا نمایند ایضا
 بجهت مجلوق ص روغن گا دو دمام آگسیر نیم پاود اچینی چهار دمام به کرمول چهار دمام
 بر چهار است جوش داده شرب طرف منی فلهی دارد نیمه نگارند صبحی عطر و گبر و مغرب السلاطین

آر و خود بریان مید گندم از هر یک پانزده درم و در قدری روغن بریان کرده و سفید یکسیر
 و محل خالص نیم سیر در آب حل کرده صافی نموده بران بریزند و بریزند تا معلوم آید پس زردک و حنا
 در قوط مخلوط کرده و سه جوش داده و درود آورده و مغز کنجد کفک خاکی حل شده و نیز داخل نمایند
 و بهر اینک انزرا و دهنده از ان مغز قندق مغز لادن شیرین مغز سیاه مغز طوطی و مغز زرد
 از هر یک ده درم خسته شده و کشن خراشک عربی و ارچینی و کبیل و خولجان از هر یک یک درم
 از عطران مشک خالص هر یک یکدیم باریک ساخته به صباغ ده درم با پاؤ آمار شیرکا و بخورند و بخور
 مقوی و مسک صحراریدنا سفید ساییده با قوت ربانی سوده و مرجان قرمز سوده کبر
 شمعی ساییده و مرزبانی حقیق زرد و ساییده لعل خشتی سوده شب ساییده و لاجورد و
 سوده هر یک دو مثقال گاه در بان گیلانی گل گاه در بان ابریشم و صندل و سرخ و سفید و دوری
 سرخ و سفید و تقاض مصری خسته شده و مشک طلای و زعفران و ارچینی و دال از عطران مشک و
 بر یک مثقال و ورق نقره و ورق طلا هر یک ده درم و چوب کبیری نیم اول است و چمن تقاض مسدین خاک
 پرورده و تخم شمشاد نیم لیبون مغز سیاه هر یک ده مثقال و عسل مصفی و تخمین خراسانی و سفید و نیم
 وزن او و در روغن چرس در یک آمار هفت شست نوله داخل نمایند با پاؤ آمار نیز داخل نموده
 لیکن مسکه بسیار قوی میگردد و طریق بر آوردن روغن چرس اینست بگیند چرس و در مثل شمشاد
 حل کنند و یک شبانه روز بگذارند بعد از ان جوش خوب داده است بند و پس مسکه از آب آورده
 صاف نموده استعمال نمایند و اگر خواهند که بوی چرس بر طرف شود مسکه را غ کنند و اظهار
 و بزرگ قبول و در قوط و خورالطیبات نماید و انج نمودن بیند و اندود و در آب زکرا غل نمایند طلا و مقوی

نو در عین لسان العصاره از هر واحد یک درم منقر تخم خیارین خرد و منقر بر یک استه منقر تخم
 تخم ششاس بر یک ششاسته ابریشم منقر و اچینی و انیسل بر یک استه خشک مری
 سکا در بان تخم لمبون بر یک چهارم ششاس اعرابی تخم زردک تخم تلخ تخم بادرنجویه تخم فخنشک
 تخم کونج صغری تخم بالنگو تخم چتر تخم انجبه مصلی از هر یک یک درم خوبان بوزیدان بودنی
 خشک بخیل عطران بر یک استه عشر اشب دو ماشه عمل سفید و وزن فند سفید
 یکونان ادویه بطریق متعارف همچون سازند شربتی از یک درم مادودرم همچون پاری باده
 و اساک منی صحره درید استه کبریا تخم از هر یک یکونان همین سرخ و سفید متقابل بخیل بجان
 تخم انجبه تخم تلخ تخم ششاس از هر یک دو توله منورسته منوراجیل منورخوزه که منقر حبه است
 منقر الحضرای و بیان یکی از هر یک چهار توله یا شش اعرابی که ماشه ورق طلا دو ماشه ورق
 نقره و شش ششاس از هر یک استه منقر تخم خیارین منقر تخم خیزه از هر یک پنج توله منقر تخم
 ناگی هفت توله ناگی ششاسته نیرالنج در نه خشک کرده و عطران پنج نعلنج موطه در شیر
 خیسابنده خشک کرده از هر یک چهار ماشه پنج نعلنج موطه را با و خود که ده توله شیر خیس
 کرده در سایه خشک کرده باشند کوفته مجموع ادویه را بسکه گاتوده توله چرب کرده فند سفید
 عمل از هر یک یکصد توله شربت فواکه شربت شربت لمبون از هر یک بست توله بقوام آورده
 ادویه را بدستور و انی سرشته اقواس سازند و با همچون خوراک نهایت که توله حلاوتی زرد
 مغوی با حل زردک شیرین سرخ گان پوست و استخوان دور کرده یک آنار خرافیه پخته
 دور کرده نیم آنار و شیر گاو نیرنه تا نمر شود پس برآورده در اوان چوبین بکوبند با چون تخم

و بعد از آن این گنده از عرق النساء و نقرس نقصان مینوی و امر اس عصبانی می شکند بگیم
 و نیم در چینی و نقل سبیل الطیب سارون بسیار که با به سعد قزو در فلفل عود و جوهر بوانا
 غیر شنبه بخران بر یک کشتان بنجیل بوزیدان فسط شیرین متوجیب نرم در درج حلیب
 حبابان فلفل سفید منور تخم خربزه منور تخم خیار منور تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم کوبیده یمنه رطبه
 خنکاس سفید خشکانه و دو تخم تره نیز تخم شنبه تخم گند نام تخم میون خشک مری
 بر یک و دو درم شفاقل خوبان حصیه الثعلب مینین تو درین لسان اعصاب
 متفق بر یک سه درم با جیل حلیب انحراف منور اودام متوجیب متوجیب و منجیه و آنه کعبه مقشر
 بر یک هفت درم با عمل سبزه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال لبوب بار و بفران حار و فو
 ص منور اودام شیرین متوجیب خنکاس سفید از بر یک شش درم منور تخم کدو و پنج درم منور تخم
 خربزه منور تخم خیار منور تخم باد رنگ تخم خربزه مقشر از بر یک سه درم کثیر اودام و درم نوذری زرد
 نوذری گلگون تخم کدو تخم میون منور حلیوز از بر یک یک درم بنجیل خوبان شفاقل
 از بر یک پنج درم کوفه نیمه تره نیمین کین بنجیل رصاص نموده بقوام آورده اودام را از آن
 سبزه شربتی دو درم لعوق بصل می است و منی را زیاده کند من بگیرند پیاز سفید
 و کوفه آب را بگیرند و مقدار نیمه لای را در یک لعل صاف کرده داخل نموده بپزند تا آب
 پایز رود و عمل باند در ظرف چینی از صافی کرده وقت خواب دو لوطه از آن ببلند
 معجون مقوی یاه ص منور اودام منور فندق منور فندق منور تخم خربزه منور تخم خیار منور تخم کدو
 کشتن خرا متوجیب منور حلیب منور حلیب منور حلیب منور حلیب منور حلیب منور حلیب منور حلیب

برای میگرد و چین حصول لذت رحم بیاعت میلان طبعی خویش بنابر جذب منی که صین
 مس خسته ممکن میباشد میل نیز بر نیاید در بعضی صورت انضمام هر دو با حسن وجه ظهور
 می آید و ادویه ملذذه هر چند که سایده شود موجب زود اثر میگردد و ادویه متفرقه انسداد
 ملذذات و چون آنرا لغایت حصول لذت است انداد ادویه ملذذه و عویه تنزل میباشد
 و اخصیص این ادویه متفرقه وقتی میگردد که زن لطیفی را آنرا بلای مردی سریع الانزال
 افتد و بامر ضعیف القوت با زن بهر قوت مصحبت شود و بسبب ضعف خلقی خود یا قوت زن
 متعادل نمیشود و ادویه همین جهت و دوا و اساک متعادل میدیاند و دوا و اساک هر چند
 جرئت خواهد بود باعث دیربازی خواهد گردید بخلاف بار یک بسیار که سبب عت تاخیر و
 تمام نیز با قلیل میگردد و ادویه مضیق قیل چین و ست مکانی خلقی و یا بموقعی مانع از طوب
 فرج بعد از این ابرغمیت فرام و یا بسبب از اسباب دیگر که دانستگرمی کند نباید و اکثر ادویه
 مضیق شفت اند و ادویه مضیق قیل باید که بار یک باشد بشرطی که بزودی تاثیر آن در کبار
 و اگر در منظر باشد جریش باید بقاء اثر الدوا و فی مدت طولی جوارش آلوده
 را قوت و بهر جهت آرد و در کبریا نشکین و دل القوی اند شیره آله قوی دوازده شقال طایر سفید
 مندل سفید حاق منقی زرشک منقی کلسر با و پنجوبه پوست بیرون آن هر یک یک شقال کلسر خشک
 متفرقه و تخم خرفه متفرقه از هر یک یک شقال مر و اریز ما سفته چهار دانه غبار شنب و ورق طلا
 و ورق نقره از هر یک یک دانه شات سفید این شیرین هر یک دوزن ادویه بتدریج سازند و با
 ماشه نبات بکوبند و استعمال سازند بکوب مقوی باه و دل و دماغ است و در آلودگان و کمال

بجای

عند شدت و قفل نه و تقصیر عند استعمال الحجام و خروج المني خارجا
 از شرج که در بنیاب درج گردید متوجه باید شد و در قیقه ضعف یا به که از رستی عصبان
 قیقه ماضی میگردد و با طلبه اصد و کمادات و غیره مقویه اعصاب مع استعمال معاین
 و غیره مقویه با امید متوجه شود و قضا که سبب عدم وصول به رحم میگردد و در به
 معطش به علاجش باید پرداخت و بداند که تقطیر ذکر تا نیکه بدن در نشو است
 یعنی سی نهایت سی و پنج و سال البته تقطیر امکان پذیر است بعد از بمنزله الاملاح
 مقصوریده اند الا فریبی اش ممکن الوقوع است اختیاء مخفی نیست که چون در نیکه
 اساک شدت می آرد و عالی از سکر نیاید و هر کس را که عادت سکر تواند بود و

استعمالش نقصان در باده و تخیر بطبع البته می آرد و عدم عاده استغفره
 فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس است که استعمال اساک فایده است
 شاید که از محبت بوده باشد که چون اکثر ادویه اساک بغیر افیون نباشد و اساک
 این بنابر برودت و یسوست و تخیر بوده ازین باعث انجام نقصان در باده آرد
 و بیکه بنیاید که جمیع ادویه مسکه که اساکش آید از معاد طبعی بود و ضعف باشد زیرا که
 اساک حبس منی است زیرا که کثیر نسبت عادت طبعی بسبب تخیر طبع و ضعیف حال قواست
 سبب ضعف باده میگردد و بر ظاهر که از عادت طبعی بر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد عادت
 موجب ضعف باده خواهد گردید مثلا شخصی را امر مادی بر طاقت یک گری اساک
 فعل طبعی است و یوسل اساک که جبر بر طبیعت بنوعان گفت تا در گری می محبت

اسطوخودوس گرم کرفس و ورق گل سرخ زرنبا و کچم کنوت و ریخ مخمری همچنین خضیله الطیلب
 آتشه شبل الطیب نصیب لذیره کما فیطوس قسط المنج عصاره عافت قناع از خوار وین
 انیسون فرنجوش مانا مشکط المشیع و ورق طلا و ورق نقره غیره شنبه نمانع بزر
 نیم منتقال در چندان فصد مفید بسرشدن مرتبی که منتقال و غذا نخورد آب فصل چهارم
 از باب اول از مقاله چهارم اناطت دم که باعث ضعف باه گردد از جمله لوازمات
 ضعف جگرست صین تقویت جگر تولید دم صالح رافع تعلیل دم می گردد و اندک صالح
 لطیفه نیز تولید دم صالح نمایند و اناطت ریح که ضعف باه می آورد تدبیرش به ادویه
 و اندک با فحمة صالح باید شد مثل نخود سبز و دال اسف و غیره و نیز در صورت اعتدال
 ریح نفس قضیبی صین تدبیر موهه طیب نفس این عضو را طلبه و تدبیر این به ادا مان مفید
 حالش میگرد و فائده بداند که لمحق ضعف باه مشارکت عضو می که باشد
 اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعد بن ضعف باه که عارضیت بتدبیرش
 متوجیه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و کرده و ثمانه که باعث برکی باه شود
 اول بتقویت اینها باید پرداخت طور می که در مجت اینها به مطولات ترجیح
 و خلل او غنیه منی غنی غنض که ضعف باه عائد نماید بتقویات آن پردازد و اکثر
 تقویات باه مغوی او غنیه منی اند خصوصاً اکلا حارر ایارد و یارد و بار و بار
 معالج باید شد و خلل منی غنض و رقیق و ظهورش صین خرو و صین شاید مل اکثر
 غنض و ربول صین عدم مجامعت نیز آنکه کثیر لا احتقال الحارره و نایره فی البول

تا به نصف آید پس بگیرند آب سبب شیرین آب به شیرین آب از شیرین آب سبب
 ترش آب بمیوه که انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را در هم کرده چند جوش دهند و کف بردارند
 پس فرود آورده بگذارند که در دانه نشین شود آب صافی آنرا بگیرند چند اندک درو
 داخل نشود و یا کبرطل فند سفید بقوام آرد پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند شربت کبوتر
 ضما و حبت حرارت جگر ص زعفران صبر صطکی فستقین هر یک یک مجوز و عود سک سنبل
 هر یک دو جز و گل سرخ سه جز و بار و غن مورد قدر حاجت بیاورند و ضما و ثمانید کل کل آن
 بار و ماز بون بدبر غار بقون پوست ملیله زر دانه هر یک پنج درم عصاره فستقین سه درم رخ
 سوسن گل سرخ تخم کاسنی تخم خرپره رب السوس از هر یک دو درم تخمین خلوس خیار شیر
 فانیه خجری از هر یک پزده درم صاف کرده بقوام آورده دار و بامی دیگر را کوفته آنرا بشیرند
 شربتی دو درم با چهار درم کل کل آنج حار ماز بون بدبر غار بقون پوست ملیله زر و کبکینج
 از هر یک پنج درم ابر ساسه ویم ریو بد چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک
 دو درم کوفته بمیوه مجون سازند با غسل سه چند شربتی سه درم با چهار درم مفرح حبت
 صفت جگر و معده و ضیق نفس زعفران و دانه منتقال مر و اید یا قوت لال خجری کبر باد
 مر جان ابر شیم مقرر ز رشک بیدانه امار دانه بریان کرده در زغای هر یک یک مثقال
 گا و زبان فصاح خشک بادیه بمیوه رب السوس نار خشک پوست بیرون بسته
 پوست تریج سازن هندی عود خام غلغله خشک حب لبان تخم کاشم سعد عود لبان
 مصطکی ضد لبن طباشیر گل مخموم آلبه ریو بد چینی دار چینی انیسون کاک منتقین

پوست بر شیرین خشک کرده نار و بن فومو هر یک یکدرم و دو ملت یکدرم بوبه ارمی
 ملح اندرانی ذوقامی خشک فودنخ جلی ساذن هندی مصطکی تخم صلبه تخم و رب السوس
 هر یک دو درم سرخس ورق شبت هر یک دو درم و نیم تخم کرفس انیسون فستقین رومی
 ورق می العالم فطوریون بار یک مرصاف کبر باد سیعه بابیه میوه سائله هر یک سه درم
 اسارون قطر السلبون قنار اذخر تخم انجیره بنج اذخر لثان کرم اقمیون هر یک ششدرم
 کبکبه زبیب خشک کرده حب الاس زبیب طائفی ورق طرخشقون حب کاکج هر یک سه درم
 عبدان الملک ریوند چینی تخم خیار تخم باد رنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم معصاره
 اینزله سبیله زرد هر یک بست درم همه را سواست زبیب ورق طرخشقون و حب کاکج
 گرفته نیمه تا این سه جزو بیا میرند و ترکیب دهند اما با وصف این دو اما خوب تر است که
 یافت پس با عمل سرشتن مناسب تر میباشد و در امراض بارده رطبه جگر با باد الاصول و سکنجبین
 بزوری و در امراض عاده یا بسه آب هند باد آب طرخشقون و آب حب انگلیب و در
 جگر با سکنجبین بزوری و بعضی گفته اند که حب حرارت جگر با باد الشعیر و صاوی من حب
 او را م بارده صلبه جگر نیز نشاید باشد و بید الور و سبیل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
 و اچینی اذخر اسارون قسط شیرین عافیه تخم کنوت فوده کک منقی تخم کاسنی تخم کرفس
 زرد اوند طویل حب بلبلان خود و نقل سیل از هر یک یکدرم ورق گل سرخ منقوع الانعام
 برابر هم با و به عمل سه ذرن او و به بسرشد شربت از یکدرم ماد و درم شربت زرشک
 زرشک منقعی بست و پنج مثقال شب و آردا لیس و دو صد مثقال نجیانند و صباح بخورند

مقرر کرده اند و نسبت الحديد مدبره نیز برای ضعف جگر مخصوص است و صاحبان
جگر را اکثر خلل بواسير و انگير ميباشد و بيه مقويه جگر و دفع آن ميشود و ديگر تداوي
خاص بضعه بواسير از مطالعة مطولات جوید و گاه از قطع بواسير ضعف باه عائد ميشود
شائق اين عمل از ان ملحوظ خاطر دارد و نیز عند شدت ضعف جگر ضعف معده نیز در انگير
ميشود و بالعکس لان الکبد عند ضعفه لا يجذب الکيموس علم استقصاء
فيتبين في المعده و يحدث لضعف و دفعه منقش حسب تحرير مطولات مبرين
بر آنکه معده عضو ترکت است لهذا اکثر خلل بين خلل باه ميباشد لان المعده عند ضعفه

لا ينضم الغذاء و بل لا يطالب بضعفه و لعدم قدرته على انضمامه تيرش
اصلاح معده است بمقوياتش مع رعایت معاونت باه و تير و دفعه سبب
موتش مراعات حرارت و برودت ملحوظ خاطر باشد و ظاهر که کثرت رايح معدي با
کثرت باه نميباشد چنانچه قول بعضی دال برين است چه رايح معدي سبب اللیم
معده ميشوند نه بر اسودگی طبع که سبب قوت باه ميتوان گفت و کذا الحال في

رياح الامعاء بخلاف رياح العروق فانها يهيج الباه كما قال الشيخ
في القانون تریاق الکبد حسب جميع امراض حارة و بارده مقید بر سنجش
غافل زير که مانی سنبل الطيب ريح سو حسن اسماگلون هر یک بکدرم تخم خطل تخم تخم گشت
ريح سنان الحبل تخم آن تخم بلبلون ريح آن پوست ريح غار پوست ريح غافث با و امم سیرين
با و امم تخم ريح لوت جوده غاريقون با و بونه حسب البان زعفران هر یک بکدرم و تيمر

تنفس با دنی حرکت سریه اعلا به رطوبات الفضلیه و لمحق الضعف
 بواسطه عدم استحالة الغذاء الغضائی و غیره عند شدت ضعف رنگ
 الطهارات لیسفیدی بوده و نیز باریک شده اند و عند انزال و بحکم الانا و جسدین
 بفقدان رطوبات حیاتیة مستقر فی جواب و میلان رنگ بدن زردی
 لقله تولید فی نبویه و یا بخت شدن لاسیتلار البر و حین قلته
 الدم تدبیر و فیه اش در حالت استیلار حرارت که از شدت عطش و تبخیر لطیفه
 و غیره پوشیده نیست از زمان حلو و کاسنی قطره و دیگر تدبیر مقویه بجز محو طاهر و
 و اندکی و طایفه و ضادات مسکنه مقویه شعل شدن و در تن پاره و صندل کلاب
 جایگاه بجز نیز مسکن حرارت بجز است و بداند که مراض بجز بجز است و علی الخصوص
 حرارت بجز و برودت بجز که از قوت عطش و تضرر اندکی طبع و مثال آنها ظاهر میگردد
 انجام ضعف بجز بجز که در سو و فتنه بل استقامت میکند بجز و فیه اش معاصین
 ماره اختیار کند و مثال ویدالور و کلاب و دیگر معاصین مقوی بجز که مضر و وون
 بر باد باشد معنی با وجود و برودت بر تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند
 و در اندکی و ضادات و طایفه نیز همین مراضات محو طاهر دارند و بداند که در طایفه و دات
 او و یطریه یار باشد یا باعث تحلیل ارواح نشوند و کاسنی قطره و برودت و قسام
 سور و راج بجز فیه میگردد و همچنین آکاسنی سبز و قو آب غلب سبز و قو آب
 مفید اکثر امراض بجز ماره و بار و میباشند زیرا که دفع حرارت و برودت بجز از خواص کاسنی

پیدامی کند و نیز گاه برای جذب رطوبات و مانعی سبب منخ تووری منخ و سفید پدید
 اسطوخودس و عود صلیب جد و از نفسش هر یک کیتوله داخل میکنند اقوی در فعال
 میشود و حرارت از بد پید میکنند خمیه امیر بشیم که با شمع شب مندل سفید عود
 مصطکی از هر یک نیم مثقال و نخل شک آب بشیم مقرض مرورید با سفته هر یک کثیرال
 کل گاوزبان و مثقال اینده بگویند و بنزد و آب بشیم خام ده قواله غسل شقیال نبات سفید
 نهقار مثقال گلاب و دانه آب بشیم در گلاب کیشانه روزی ز کرده بخوانند هرگاه نصف
 گلاب باقی ماند صاف نموده کثیرال گاوزبان کثیرال بادرنجبویه علیحده در دست
 آب جوش داده صاف کرده با آن ضم نمایند و غسل نبات و فلک کرده بقوام آرد و
 عنبر و زک که ده خوب کنند که سفید شود بعد از آن دوا با تیکه کوفته داشته شده بیاورند
 و بکار برند و از یک گرم تا یک نیم گرم بخورند شحموی عنبر شبکیه رم عود هندی و درم مندل
 سه درم عنبر با انگلاب بگذارند و عود مندل با یک سائیده در آن آمیزند و بپویند بخور
 مقوی دهن و دماغ است و دیگر منافع دارد و عود هندی قسط شیرین مندل سفید
 هر یک خردی شک کافور هر یک نیم خرد کوفته نجیه انگلاب شسته چهار سازند و بپویند
 فصل سوم از باب اول از مقام چهارم و اما آثار قلت روح طبعی نبودن صفات طبعی فضل
 جامع الایمان است ایادیکر فلهذا القیل استقام الطبیعه قبول الیمنی بل بتغذیه جمیع الیمن
 و عائد بودن ارتفاع جلد لعم استحال الغذاء بعضا و مقتدی علی یاغی و در تکیه
 بی رونقی بشود لعم احمرار الجلد و نورانیت و الشرا و قله تولید لعم و ظهور

تا و در دم پس اندک اگر برود مضعف قوای و داغی بپاییده باشد تدبیر حار لازم داند اعمی خمیر
و مفرحات و دوا المکک عار که در جفت سوم فرج بار و قلب گشت هر چه مناسب
وقت باشد متوجه شود و تسبیط بادمان حاره با سیمین و غیره و شیمیم روح حاره
تشکوفه نایج و مانند آن و تغذیه بلجوم و شمولیات و بخارات مقویه و داغ در حاره
بار و در بار و بخار سرع انشای است و بسات که مین برودت و داغی و حرارت
و دیگر اعضا مثل معده و جگر و غیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود
در بنصورت و فعیه ش از شیمیم و تسبیط سازد و در صورت خرابی معده فتوری
در افعال و داغی می افتد بل اکثر امراض داغی از تغییر افعال معده عائد میشود للمیاد است
و المشارکة بالعصب لئلا در امراض داغی اصلاح معده نیز دهنس گیر
میباشد از کل و شرب علی الخصوص بخیر شیمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان
منفعت و داغ را علی الخصوص که از سردی باشد خمیره گاو زبان عنبر سی گاو زبان
گیلانی سه درم گل گاو زبان کشتی خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو
صندل سفید تخم خربخشک هر یک یک قوطه عنبر اشوب بندرم سوا عنبر و صندل
آب تر نمایند مباح بچو شانند هر گاه سیوم صده بماند صاف نموده با یک آن سفید
و عسل پا و آثار بخواهم آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق نقره و طلا شمشاد
اضافه کنند هر چند که مل خواهند کرد خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بر تقویت
و تفریح مر و اید یا قوت زهر مریه هر یک یک مثقال اضافه کرده بخود مکرم تر یان

که نشویش افعال و باغی گواه اوست از خمیره گاو زبان و خمیره ابریشم که میلان بسیار
 برود و شسته مغز چنانچه و مفرغ که نشو آن در سبخت قلب منبسط یافته و تسبیط باد و آن بارده
 روغن کدو و غیره و شکر سر و اسحق طبعه بارده بهار نارنج و غیره که در سبخت قلب مفید
 نوزاد اختیار کند چه اکثر او به قلبیه و باغیه خصوصاً باعتبار ششیم مشترک النفع اند که
 تفریح یک باعث تقویت دیگری میگردد و لهذا دیگرند اسیر قلبیت را از اغذیه و شکر
 و غیره مفید میگردد و بهر دو اخته متوجه شوند و از اسبب حرارت داخلی و خارجی سر را
 محفوظ دارد خمیره گاو زبان کافور و دوا انگ شکر نیدرم زعفران بیدرم
 گلرنگ ترانته مندل سنبل الطیب همه هر یک سه شقال باور سجوبه پنجه شالی گل
 گاو زبان ده شقال گاو زبان گیلانی سبب شقال سواری سه خور اول همه
 در دو طل آب و گلاب بنجینانند و جوش دهند و صاف نموده با یکدیگر ملقند و نوازم نمایند
 و سه خور اول داخل کرده بکار بنجینانند و دو درم تا مدوم با عرق بیدمشک گلاب
 خمیره ابریشم طباشیر سفید بهمنین شیر خشک پوست برون پسته لوله بنفشه
 که به شش گل نیلوفر گل گاو زبان ابریشم منقرض از هر یک دو درم با قوت ربانی
 بهار دوا انگ برگ گاو زبان گیلانی ده درم کافور و صیوری دو دوا انگ عصاره زرد شکر
 پنجه در مندل سفید سه درم شکر آمله پانزده درم زرد محلول دو دوا انگ قنقروت و
 مشک نیز آنگ عصاره زرد دوا انگ ب سبب برون آب انار شیرین از هر یک شش شقال
 گلاب بیدمشک قنقروت گاو زبان زهر کنگره دو درم قند سفید و من سبب و قنقره معجون سازند و شکر بیدمشک

و عطر حبه و لغذی باغذیه حاره اعنی لحووم و شرب شربت گاوزبان و شربت
 کسور و شربت بید مشک و عقیقات این و دیگر تدابیر حاره مغرضه و گاه عند ضعف
 ضعف دماغ لافق میشو و لشده مناسبت و محاذاته و وار المسک حار
 زرباد و روغن مروارید با سفته که با بسد از هر یک ده درم ابرشیم مقرض شدیم
 بجن سرنج بهمن سفید سنبل الطیب سانج هندی فافله و قفل از هر یک پنج درم
 اشنة و رطل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عمل کمین ابرشیم مقرض
 نمایند که شل غبار شود پس جواهر ابر سنگ سماق خوب صلایه کنند و باقی او ویرا
 کوفته بخیه لعل مصغه بسرشد شربت نیم شقال مقرح حار سعد زرد و قفل
 سنبل الطیب صعلگی سارون زرب زعفران از هر یک سه شقال سیبنا فاقه
 کبار و صغار جز بود از هر یک یکینیم شقال عود خام چهار و نیم شقال عمل مصغه مقبلا و
 شقال علی الریم شش خوراک نیم شقال با عرق گاوزبان و شربت بیضیل
 و دوم از باب اول از مقاله چهارم اما نشان ضعف و قلت روح و با
 قلت لذت با حاک فرجین و عدم شوق و رغبت و تخمیل لفعل جاع و عدم میل
 خاطر به عشق و دوام مبتلا بر بنزله و زکام بادنی سبب محرک آن ذکاوار شدن
 صوت قویه و قوامی و ماغی بر استخراج قیو و مضامین دقیقه و تفهیم مطالب عبرت
 عاری شدن و به تطویل کلام موزمی گردیدن و سهو و انگیر حال ماندن باخبار
 ناگاه پریشان ماند بودن و تشویش فکر و فکر ضعیفه و تحیر ماندن و غلبه نفس بصوت لحوق حرارت

عطر حبه و لغذی باغذیه حاره
 کسور و شربت بید مشک
 عقیقات این و دیگر تدابیر
 حاره مغرضه و گاه عند ضعف
 ضعف دماغ لافق میشو و
 لشده مناسبت و محاذاته و
 وار المسک حار زرباد و روغن
 مروارید با سفته که با بسد
 از هر یک ده درم ابرشیم
 مقرض شدیم بجن سرنج بهمن
 سفید سنبل الطیب سانج
 هندی فافله و قفل از هر یک
 پنج درم اشنة و رطل
 زنجبیل از هر یک چهار درم
 مشک سه درم عمل کمین
 ابرشیم مقرض نمایند که
 شل غبار شود پس جواهر
 ابر سنگ سماق خوب صلایه
 کنند و باقی او ویرا کوفته
 بخیه لعل مصغه بسرشد
 شربت نیم شقال مقرح حار
 سعد زرد و قفل سنبل الطیب
 صعلگی سارون زرب زعفران
 از هر یک سه شقال سیبنا
 فاقه کبار و صغار جز بود
 از هر یک یکینیم شقال عود
 خام چهار و نیم شقال
 عمل مصغه مقبلا و شقال
 علی الریم شش خوراک نیم
 شقال با عرق گاوزبان و
 شربت بیضیل و دوم از باب
 اول از مقاله چهارم اما
 نشان ضعف و قلت روح و
 با قلت لذت با حاک فرجین
 و عدم شوق و رغبت و تخمیل
 لفعل جاع و عدم میل خاطر
 به عشق و دوام مبتلا بر
 بنزله و زکام بادنی سبب
 محرک آن ذکاوار شدن صوت
 قویه و قوامی و ماغی بر
 استخراج قیو و مضامین
 دقیقه و تفهیم مطالب عبرت
 عاری شدن و به تطویل کلام
 موزمی گردیدن و سهو و
 انگیر حال ماندن باخبار
 ناگاه پریشان ماند بودن
 و تشویش فکر و فکر
 ضعیفه و تحیر ماندن و
 غلبه نفس بصوت لحوق
 حرارت

که با شیمی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد ششماشته نبات سفید پاؤنار
 عسل کشمیری مصفی پنجتوله در گلاب و بید مشک هر یک پاؤنار قوام نموده بکشند
 ثمرت یکدرم تا یکمقال خمیره صندل براده صندل سفید بست مثقال و نیم
 گلاب تر نموده یکش بانه روزی نگاه دارند بعد از آن بچشانند و شیر آن بگیرند
 و با یکین صندل سفید که با عرق کیوڑه بید مشک هر یک پاؤنار و خل کرده
 قوام خمیره نموده ورق نقره ششماشته اضافه کرده تیار سازند و بقدر یکتوله پل
 کرده بپزند مفرح بار دوم و درینا سفته که با شیمی هر یک یکمقال گل گاوزبان
 طباشیر سفید غنچه گل سرخ صندل سفید مفرح خم که و شیرین تخم خرفه مفرح هر یک
 دو مثقال عنبر اشب خوشبو ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
 دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک بست مثقال نبات سفید
 یکصد و بست مثقال گلاب نیردی عرق بید مشک کشمیری هر یک بست و نیم مثقال
 بطریق معمول معجون تیار سازند خوراک یکدرم تا یکمقال دوا المسک بار دوم
 مر و درینا سفته که با شیمی از هر یک یکمقال بر شیم خام مفرض طباشیر سفید صندل
 غنچه گل سرخ منبروع الافراج کشنیز خشک مفرح تخم که و شیرین گل گاوزبان شک خالص
 عنبر اشب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و نیم مثقال قند سفید پنجاه
 مثقال به بنور معمول معجون سازند شیرینی یکمقال اما بداند که در صورت وقوع ضعف
 از برودت و فعیه اش از دوا المسک مار و مفرح مار و شیم رب صین جاگ کلین

الابدقت بل اکثر قادر نشدن و مقبض ماندن خاطر لذت روی پریشان و لحوق
خفانیت وقت شدت حرارت و واد شدن جبین صین کثرت برودت و مترو
شدن خاطر باونی نرود و ضعف حرکت بدنی و غرق قلبیه و انفعال از ادنی سلب
مفصل و خوف الا یخون عذ و افراط فرح از سباب سیر و مفرج و عدم قدرت
بر جرات امورات متعلقه قلبیه و تغیر گلگون بصفت تبغیر خفیه مثل غضب و غیر
اما ضعف که از شدت حرارت و انگیز گرد و تدبیرش بمقویات بارده طبعیه قلبیه مثل
خمیره مر و اید و خمیره صندل و مفرج بارود و دار المسک بارود و شیم ریاحین بارود
مانند جن و غیره در و انخ طبعیه مفرجه صندل و مانند آن و عطی کوشد و جن و گل و موتیا
و از بار این و دوام تعدی باغذیه بارده خرفه و غیره و غیره و شرب اشبه
بارده مسکنه مفرجه شربت سیب و گوژیل و عرق کیوڑه و قیام با ماکن بارده
و دعت و سکون که اثر شمس در آن نباشد و قرب میاه باریه و ترک حرکت قوی
علی الخصوص شمس باره و گل نیلوفر اگر چه شاد و اکلاً مقوی قلب است اما مضیف
باه قرار داده اند و سیب نیز شاد و اکلاً مقوی قلب است و شربت کیوڑه و عرق
آن باره و یک سیلان جانب حرارت میدارند الا از بس مفرج اند و عیث
قلب حرارت و قسج مفرط قسج المفرج حتی که قلب را و مار التیار و مار الجین
نیز مضیف بهانش میگردد و داشتن باره که از صندل سفید در آب و با گلایانین
تر کرده بجای قلب خوب مسکن است خمیره مر و اید مر و اید یا سفید کنوله

تاریخ طبرستان

برگز مکن الوقوع نمی باشد اما قلت دوم اکثر از سردی و تری و غیره اسباب انفع حکم
 بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر بطور می یابد و قلت ریح نفس قضیبی
 نیز از انقباض رطوبت فعلی آن موضع ظاهر میگردد اما ضعف معده و یا گرده و یا مثانه
 و یا خلل او عینه می ویاستستی عصاب نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد و بهر
 وضعیه اش تسخ مقویه هر یک ازین اعضا بجز تحریر می آید وقت ضرورت متوجه
 شوند پوشیده از باب تجربه بنیاد باشد که گمانیکه از کثرت مجامعت که طریقه اهل این
 درانست ضعف باه عائد می نمایند علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانی که
 قوی بهیمی بسبب استراحت عاده بقوت اصلی خود نمایند و علامت این امر
 شدن شدت شهوت بفعل جماعت نه باعث موجودگی مجامعت و تخمیل و غیره
 استعمال غذیه لطیفه مقویه یا اغذیه دوائیه مقویه زیرا که اغذیه را به نسبت ادویه

باده تاثیر عظیم است لقولیده الهی و من لبس داته ان الهی ماده
 الباه و در صورت عدم باز آمدن از جماع هیچک تدبیر و معالجه سودمند
 حالش نیگردد و اگر خفای ابتداء از معاجین و طلبیه و غیره حاجت براری
 شدن ممکن الا انجام بسبب ترقی ضعف و قوت بسبب قابل استفاده اعتد
 و ادویه و غیره نمی ماند فصل اول از باب اول از مقاله چهارم
 اما علامت ضعف و قلت روح قلبی معیت افعال علی الخصوص تخمیل جماع
 قلت لذت بسبب مطلقیت جماع و عدم قدرت بفعل جماع غیر مرغوبه مانوسه

مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیعیان زمان مینماید و ایشان بغیر تحقیق
واقعی حدوث ضعف باهی سبب عدم علمیت عیاشا عدم قدرت بر تدبیرش
که سبب نقص بر ذهنیت این فن است باحوال نسخ کثیره خوب و زیشت که
هر یک از این بسبی خاص خصوصیت میدارد و متوجه میشوند فی تحقیق اگر چه
موجب میباشد الا بغیر مناسبت محلی سکین بخش دل رنجور رنگد و ازین جهت
فن طب بر معدومیت نسخه مقوی باه ندیم گردید ورنه از فضل خدای کریم کار ساز
فن طب بتدبیر نخستین اموات بل مبادونت تقدیر ازلی از جمیع اموات بدلی و
نفسی و طبعی عارضیست از آنجاست که بدستی تقدیر ازلی تهدیر صائب
امر صغیر که دغنیة آن ممکن الوقوع نمیداشد چنان نقص شده اند که اثری
از آنها یافته نشد الا موت و زلیست بقبضه قدرت خالق قدیر است کسی را
جای دوم زدن نیست اما از آنجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامع
توار یافته لهذا بتدبیر معالجه اش پرداخت و اسباب باقی ضعف باهی را کیلیا
تثاقین مشروعا تجریش متوجه شده اند ترک کرد که محتمل بر طولیلا لاطال است
باب اول از مفا که چهارم پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بحسب
احتمال اما کن بر سه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی رو و یا در فانی
و یا در طبعی و ضعف این هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل و مباد است

جماع هرگز چشم را بخواب آشنا نکند که مبطل مہاک است تا در روز پنجمین است
 نماید در باب مہاک عجائب است و قیام باوت خواهد شد تا در دو و سه روز منزل
 نخواهد شد اگر چه زن انزال کنانیدن خواهد فائده حکما رنہد مقرر کرده اند کہ
 بوقت جماع دخول منورج را تا وقت انزال بشمار در روز دیگر بقدر نصف دخول و
 خروج منودہ بے انزال بر غیر در روز سوم یک نوبت از شمار نصفی نیاورد و
 بے انزال بر غیر و پنجمین یک یک نوبت زیادہ میگردہ باشد در جملہ روز کا شش شود
 مقالہ چهارم بدان داکاہ باش کہ اکثر حقوق ضعف باہ این زمان بخوبی بودہ کہ
 حدین کثرت مجامعت خلان مقتضای فراجی خویش معدوم خیال مہیت وادام
 اینکار سستی بارہ رو میدہد و با وجود وجود سستی باہی باعث ضرورت
 داعی و فنی و غیر خوشش ہمی استعاش ضروری میباشد ازین جهت تکلیف مسکن
 را وسیلہ قدرت فعل جماعی تصویریدہ کار و ابودہ عادی میشود چون بعضی
 قلیل سبب قوتیت طبیعت و مرعادی بودندش ازینم حاجت براری نیگردد
 باختیار دیگر امور بیمیائی چند روزہ دیگر و فنیہ سستی میجوید انجام کار سبب ترا
 ضعف انا نا علی الخصوص بنا بر طبیعت بواسطہ تکلف مساس و غیرہ امور
 بغیر خوشش شدت توای شہوانی طبیعی ایننگیری مہوس بصدق قول آن کہ
 مصرع مرد چون پیر شود مرص جوان میگردد و طبیعی صبیغ خوشش نفسی و طبیعی
 کہ معینہ بر باہ اند کردہ از کار و بار مجامعت بالکل باز میماند ناچار بگوید وائی

دست و پا و غیره تمام بدن را ملامت بدارد تا که طبع انزال نشود و اگر چه طریقه
 آسن با اهل عیش و سبکدوشی نوشته اند در همه تحلف و در تحلف آسودگی و
 لذت که جالب آسن که سروج جانست بهتر است و طریقه ادبیت کردن
 بر بستر نرم بخوابد و هر دو پای خود در پیچیده آن مرد بدید و مرد بر پشته بر
 جماع مشغول شود و بعضی این تجربه بر آنند که مرد بر بستر نرم دراز بخسبد و زن
 بالا سر و آند و جماع مشغول شود و درین عهدگی چنان بیان کرده که اکثر
 اختیار جماع بدست عورت میماند یعنی هر قدر که میخواهد آلت خود بگیرد و
 حرکت خاطر خواهد دل خود میکند این ترکیب بغیر زن مشاق و پر شهوت گمانی
 بوقوع نمیرسد و یونانیان این طریقه را معیوب دانسته اند و میگویند که منصفیت
 مطبوعی که از رحم آن جاری میشود در سوراخ بول مرد و قوتی که گرفته باشد
 سوزاک و غیره میگیرد و طریقی چهارم روز یک اراده جماع باشد باید که غذا کم
 خورد و جماع مشغول نشود حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس باند تانی
 بجای خود قرار یابد و مرد آسوده گردد و باز شمار نماید و باز باند همین سالن تا که
 زن قریب انزال پیدا چون بیند که منزل میشود خود هم با اتفاق انزال کند و گفته
 کانبراو که اکثر زمان مرد را قریب میدهند عمل کنند چون فارغ شوند از حال شیرینی بخورد
 سنان و صفت انزال باز ماند و نبردی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند و زایل
 گرفته از انزال علم داده گردد و در انیمرتبه هرگز منزل نشود باز بخواب رود و باین هر دو

اولی آنکه نشود
 بالان بستر و غیره
 از قس غیر
 خورد و از آن
 سلا بد

و دلدار می آورد بکار برده دل و بدست گیر و تا باعث لذت و عشرت گردد و بسیار
 که در حین مجامعت در حالت بتیابی خود گوید که بگذرد باشم و بگویم غلطی فتح
 از حرکت میماند زن منزل نمی شود چرا که چون انزال و نزدیکی میشود و بگوید که با
 آفتاب لازم که بگفته او عمل نموده در کار خود همه تن مشغول بانزال عورت ماند
 طریق سوم چون مرد بخواهد که بعد از نزدیکی کند اول سرات را آهسته آهسته بر
 اندام منافی عورت بگذراند تا خوب نفوذ کامل شود و بعد عورت بتیاری گردد و بعد سرات
 را بیکد و گشت و رون کرده آهسته آهسته در آرد و باز تا که زیاده بتیاری گردد و بعد آن
 تمام است را دخول کرده مشغول سحرکت شود تا که زیاده بتیاری نشین طور یا بلیکن
 مرد را لازم است که در میان سرت دم بالا ببرد و برگرفته و آهسته بگذرد تا که
 زود منزل نشود این عمل هم نصف اندری بویست چون بداند که بوقوع حرکت دیگر
 انزال خواهد شد از حرکت باز مانده دو چهار بار دم ببرد و بسیار لاکش و از عورت
 جدا شده اندام خود را از رومال پاک کند و لب پایین و زبان بکشد و پس
 را ببالد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال نزدیک
 رسید با وقت از عورت جدا شده و رومال گرفته دم بالا ببرد و بگذرد و در مالیدن پستان
 و کشیدن لب زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و لذت عورت
 برقرار ماند همین قسم هر قدر که بخواهد بپایداری می تواند شد و مجامعت بظاهر کمال غایت
 کند لیکن در باطن خیال بجای دیگر دارد و دم خود را گرفت نماید یعنی

را مری و کشته و چین جلع از حشفه ذکر رحم معشوقه را دریافته آهسته آهسته بساید و در
حرکت شود و غرض که حرکت بقدر غرضش طرفانی بر جسم میسر آیند باشد و اساس
پیشگاه آنرا محوطه داشته مویاری و شعور داری بکار برده منزل کند و اگر در نیاب
مویاری و غیر داری بکار نخواهد برد و از یافتن رحم و اساس پیشگاه هم ممکن نیست
که منزل شود مگر البته از لذت بیاب میتوان کرد و مرد نادان چون عورت را از
فرط لذت در طوبت آید میداند که انزال کناندم محض غلط فحشی است زیرا که عورت
بکمال محنت از مرد و مویاری منزل میشود و یافتن رحم هم کار هر یک نیست مرد و مویاری
در کمال میشود چرا که وضع طبیعی آن مخالفی و حسب غایت آنکه لغو و تحت مائل
خواهد بود و اکثر اوقات بسببی از اسباب جانب میب یافته میشود و گاهی جانب راست
پس هر یک که سلیقه دریافت آن نداشته باشد باید که اول مخالفی فرج جوید و اگر در نیاب
نیاید جانب چپ دریافت نماید بانطور که در وقت حرکت جسم خود را جانب چپ عورت
کرده حرکت کند در خیالت پس ذکر جانب چپ عورت میگرد و اگر آنجا نیابد جا
راست در یابد غرض که این ترکیب حصول رحم ممکن میباشد و اگر اول از پشت میاید
کرده در یابد حاجت باین تکلفات هم نمیکرد و الا آنکه زن همراه نکرده و باین حرکت
رضعی نمی شود و گاهی بسبب تعسرات یافتن رحم ممکن نباشد و برای آن بیرون آید
خواهد شد حاصل کلام آنکه با وجود یافتن رحم و دیگر مری آنکه بالا بالفرض اگر مری
عورت نباشد بهیچ وجه مرد انزال ممکن نیست پس بطوریکه ممکن باشد لذتی و محبوتی

از خوشن شدن آرد و شستن در آب گلابی منی خود کردن و ضعف عائد نمودن پس حصول لذت
کجا و مستی زن منحصر به سه ساس است بیکر آنکه سر زبان که آنرا سبیدی بپاشنی گویند از
دو انگشت گرفته آهسته آهسته ساس کند تا آن زمان که سبیدی گراید چرا که نرمی آن
بر مردم شہوت او دال است و دوم آنکه لب پایین و زبان سبیدی سوم آنکه بالا پنبه گاه
زن عصبه است که از ساس آن نبرد و میست شہوت میشود لانه کثیر الاعضا
قلیل اللحم اما باید که وقت ساس بفراری زن را اگر آن باشد هر قدر که بفرار گردد
مست شده زود منزل میشود و قبل از جماع بصورت امر کند که بول کرید و آب دست گرفته
بیاید زیرا که از آب دست رطوبات فرج که باعث رطوبت نامی و استسقاء است و این
سبب دیر لذت میباشد پاک شد و خفیف هم برساند و نیز از کردن بول بصورت لذت
بسیار می یابد و زود منزل میشود و بخلاف مردان که اینها را از بولش نه کردن شہوت
زیاده میشود و از زیادتی شہوت انزال حلد میگیرد و و چرا که از تجربه ثابت که هر قدر که شہوت
کم میشود انزال حلد میگیرد و دیرتر مرد بعد سه چهار گتری از جماع زن نواز بول خود
اندام خود نشیند تا آنکه شک یا خلل میگیرد ازین قبیل عائد نگردد و زود و بی جماع بول
کردن باعث کمی شہوت و زردی رنگ است و اگر زن بزخمی بول کند سبب حم و
زردی رنگ و ضعف او است پس فاعل مفعول را لازمست که بعد از سه چهار گتری
بول نمایند و ظاهر است که مفعوله لازم الیدن سر زبان و یکیدن لب و زبان زود و بی
خواستن جماع میگیرد پس فاعل این فعل لازم بلکه لازم است که قبل از جماع لحاظ این حرف را

بکار برده مندرج سازد و نباید بین فاعل و مفعول کار از مژگی مرد و زن است
 زیرا که نام و در یکبار به تیار و شاق نباشند هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و
 قول بعضی نوآموزگان این کار که از فهم و بیاقت این معنی بی بهره اند از ازال زان
 هر روز و بل در جماع متفق و مصر اند مرد و زن باشند زیرا که اگر زن هر روز
 مندرج شود زنده نماند الا در مفسده دوسه مرتبه از مرد کامل عیار پیشه و تحت فراج
 البته ممکن است اگر این معنی هم دوسه ماه متواتر بوقوع رسد نوزدیت و نوزدیت و صلح
 دارد و غیره زن که حیات زن مراد از نیست همه به باد میرود و اکثر اهل تجربه
 بر آنند که رحم زن مطلق بجانب چپ مائل می باشد و بعضی برخلاف این حق آن است
 که رحم مقابل سوراخ فرج زن می باشد خلقتا و اگر از کثرت مجامعت نفس سست
 شده بجهت مائل گردد و آنرا اعتباری نیست لانه باعتبار اصل خلقت
 مرض بشرطیکه آفرینش او مقابل فرج بوده باشد و همین جهت اکثر نشانهات
 جماع را سبب حصول ضعف و میلانش بجهت چپ مائل می باشد چرا که اگر فرم آن مقابل
 باشد ممکن است که دخول منی در فرم رحم صورت بندد و باعث تولد و تناسل گردد
 و گاه از روی خلقت رشتا و چپ مائل می باشد در صورتی که از روی خلقت
 مرغیست نه باعتبار عارضی و جماع بین روانگی نفس از به توجیهی است مرد و
 زن را عکس این باعث غلبه آن مرد بر آن زن می باشد و اگر عکس باشد بالعکس طریق
 و دوم بدان که تازان است شهنشاک گردد و تن جماع نمیدهد در نیوقت مجامعت با آن

جماع مساوی باشند و بلکه مرد پر شهوت نسبت زن باشد چرا که وقت خواست
 معشوقه دیر و کامل عائد نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را بسختیهای
 شهوت آگیز و مساسها مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه را غلبه شایسته خواهد داشت
 بجانب دیگر طبع او مایل خواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه
 و بل سبب مشتاقی هر دو میگردد و تعیین و اثبات هر کس که مشتاق و فاعل امور مذکور
 باشد هر که بداند و خواهد اقامه ماندگی ربانی و علمی و جدائی فیما بین اسکان پیر
 نخواهد شد خوبی و مردانگی مرد هر چه گفته اند همین است و عشق فراق همین است
 لا خیال بمعنی طوطی خاطر دارد که انزال خود بر انزال زن منحصر دارد و نه اگر فاعل
 به پیری طبع خویش و بابر سختنهای دروغ و یا دیگر امورات مفعول به بی انزال
 طرف ثانی شایسته انزالی خود اختیار خواهد کرد و ظاهر که در عرصه قلیل باعث کثرت
 مجامعت که آن سبب منی اوست و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت
 باعث تنفر معشوقه در مصورت چندی فیما بین بسبب خواهد شد انجام جدائی و نه است
 و همچنین خواهد گردید چه مخفی افهام مجربون زنی فطانت نخواهد بود که اگر زن هر چه
 مرد منزل نشود آتش فتنه او نمی نشیند تنفر از معاشرت نکش نماید و مرد بعد از انزال را عاقل
 مرد می خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین فرخانات با ثبات رسید که تا
 زن منزل نگردد و سبب شهوتی خاطر او نمیکرد و مرد عاقل فاعل نیکار کوشش
 و سعی مالا کلام چند آنکه تواند و ممکن باشد خواه از مشتاقی و خواه تملق و خوشامد

نشدند و بر مردی حرفی عائد نگردد و چه هست مردانگی تقاضای آن میکنند که اسکا را
 گذشته زبان درازی طعن زنان بر خود گوارانما بدو سخن ناگفته به ایشان ندمه
 هست خود اختیار سازد بقول شاعری به شکلی نیست که آسان نشود و
 مرد باید که هر اسان نشود و پراپا هر که سر انجام وقوع این امر بوجه حسن طرف ثانی
 گاهی بساخته غیب و خبر دار نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از
 باب چهارم از مقاله سوم در طریق مجامعت مشتمل بر چهار طریق طریق
 اول بعضی مجربون بر آنند که وجود رطوبت فرج زن بغیر لذت ممکن نمیشد
 بشرطیکه محبوبه مریض یا اعتبار حقوق انیمض نباشد بعضی برخلافش بر آنست
 قول اول نجوی برداشته اند که تا که زن را لذت خواه در ساس خواه در گفتار
 شهوت آگیز و غیره طوریکه مرغوب زن باشد حصول نشود رطوبت در فرجش
 نمایان نمیشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت زن گردد و لذت زن منحصر
 بر غیبت اوست یعنی اگر زن بآن مرد رغبت و مناسبت نداشته باشد ذوق نیتنا
 و تن بجای او ندید رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تنه
 بجای آسن سخت میداد قفس کبابی و دخول نمایا بد مرد و ذوق و لذت چنانچه
 باید حصول نمیشود بل تنفر میگردد و انزال زن امرست اهم بلکه با وجود خواهش خود
 تا هم گاه گاه منزل میشود چه جای کوشش مرد پس اگر زن پر شهوت است
 و آن مرد انس میدارد یعنی از مدت دراز بآن مرد مربوط است و مرد نیز شهوت دارد

امساک بزمانه کثیر نسبت مساحقه نخواهد داشت و مرد و سر بیاض از نزال بر او و بر بک
 که در ین باب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از غوث انزال امین بود
 سر انجام کار بخوبی و در جمعی دهد و در انضمام سینه بسینه شکم شکم درستی این امر
 دشوار است الا اگر بالینی کند ز بر سرین او بدارد باین طور که پشت او را گرد
 نه چندان ارتفاع که بزن اندازد و ثقل بدن خود بر استخوان عانة زن آید
 داشته باشد البته در منصورت سینه بسینه شکم شکم بوجه حسن مع حصول
 لذت امکان دارد و حرکت شدید جدا لانه که مشغول بر مجبولیت و عسرت انزال
 مرد و تکلیف زن و حصول وجع با استخوان عانة او که آهمنی باعث تنفر و بگری
 اوست از حصول مرام باز مانده ناراضگی او و نه خود عائد گردست غرض که
 بهر حال نفی لذت خود مرعیه داشته مگر بهمت و رافرونی لذت و انزال زن مضرت
 کرده مگر آن حال زن باشد یعنی بهر کس که از بشه او انقباض رود و باز مانده
 طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آور شود عار محصل آنکه هر قدر که کوشش و
 سعی بهوشیاری بکار خواهد بست بزودی نتیجه خوشی خواهد بود و انیم من لا علاج
 را که از سلف تا این زمان کسی لب سواهی لا علاجی او نکشاده معالج خواهد شد
 و باعث سرخوردنی و همچنان و مداحی زنان که نمره عیاشان روزگار است
 خواهد یافت از بخت تصنع اوقات غیر باین خیریات بمعنی رایگان نموده
 بحقیقت کمای برداشت تا نا یقین و درین امر عاری نبوده مورد طعن زنان

شویوت ناک نموده راغب این فعل بنمایند من بعد حرکات مبل سے آرند پس اہل
 تجربہ تدبیر کہ بنا بر دفعیہ آن مقرر کرده بدو آسن بیان طراز گردیدم و معاونت
 قیاس نیز شاہد بر او آسن اول آنکہ زن را بمساکم مرغوب او شویوت ناک کرده
 دراز بر بستر نرم بر زمین بخواباند و ہر دو پاسی او منضم کنند و مرد بالا نشین سوار
 اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج دخول کرده و پاسے خود را برابر با پای زن
 دراز نموده بانیتور حرکت نماید کہ استخوان عانہ خود بر استخوان عانہ زن سایند
 و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد الا بمعنی بغیر ذکر طویل صورت نمی بندد
 و در صورت داشتن تکیہ زیر سیرین شاید کہ حصول مدعا گردد و دیگر مراتب
 جماع کہ تفصیل با ذکرہ آید لحاظ آن دانستگاہ باشد آسن و و ہم آنکہ بعد تناسک
 کردن زن با سور مذکورہ بالا زمین را بگداید ہا می نرم منبتی بخوبی مرتب کند و بر
 سیرین او بالینی نرم بردارد تا استخوان عانہ او مرتفع شود پس ہر دو پاسی او را
 در پیچولہ ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفہ رحم زن را در یافتہ نگارند
 و استخوان عانہ خود را از زیر استخوان عانہ زن یعنی بجای پیشانی گاہ او داشته بطور
 حرکت کند کہ لحم و تخم و غیرہ فرج زن بطرف استخوان عانہ سایندہ مایل شود
 پس استخوان عانہ او را بلامیت بساید و بگوید کہ حقہ ربتیاب میشود غرض کہ است
 برہن زن و ہر دو استخوان عانہ برابر با ہم سایندہ شوند ہر قدر کہ در برہن بکن
 خواہد بود با عشق معشوقہ خواہد گردید و اگر این صورت از مرد امکان نیست معشوقہ

و یا فقط از محنت عین عدم اسباب استرغام و اگر امکان اتفاق بزرگ شود
 میباشد که در اصل خلقت از خواهب الطایات رابطات و غشیه و سترخی
 و خود سرخ حرکت خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف و تولد و ناسل
 و غیره معاون برین البته امکان پذیر است که میل بخرج کند الا ازین دیگر باین
 صفات موجود شدن دشوار در صورت بیسری آن هرگز تا زندگی نیامین مالی
 ممکن نیست و هر چه گفته شود بجا که انیمه بیچ و از مرد صورت سنگی است در
 و بل خواش و معاینه مرد از دل او بدر میشود تا بجا محنت چه رسد لوفرضا بوم
 من الوجوه اتفاق مجامعت افتد از بس تنفر میگرد و بار دیگر تن جماع نمید
 چرا که مرد را چه یاری که بزبان کثیر مثل زن قاجم ماند و آن سلیقه که با که مانند او
 باشد غرض که تم بیوم ازین فرین با وجود کوشش و سلیقه شکاری مرد شکله
 التکر است بالفرض اگر چنین تمام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتد و در
 خیال محو کنانیدن این شبهه و رام کردن او در سر جا گیر و اول باید که سخنان
 چرب زبانی و دروغ گوئی که اصل اینکار است بتقدیر رسانیده برین فعل لطفی نماید
 طوریکه ممکن باشد چرا که خلقت این فرقه بزافص عقل و دین بوده بچرب زبانی
 و در دنگوئی زود فریفته میشوند بل میگویند که عامل سخن زن نور اول باشد
 خوبی مساحه و نبودن آن لذت و در جماع مردان انواع انواع چرب زبانی را
 راضی کرده گرفتار دم بلامیساند و بمسلس پیشا بگاه و غیره که مرغوب زن میباشد

و بالائی آن غلات مخمل که پارچه و پیر و نهایت نرم میباشد مرتب بنمایند و در آخر
 آن ریمان گنده نصب بپسازند و چین ساخته زن که بجای مردی باشد آن
 سبوره را بالای استخوان عانة خود داشته ریمان را بکم و سرین خود محکم می بندد
 و از سبده اندام سبغول و غیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده و دخول بنمایند و مثل
 مردان بکرت شده منزل میکنند و بسیار است که زن که بالابتدیل نسبت خوش
 مردان بنمایند که غلبه سبذ الفعل لاشها مانفته بالاشکال و او صنایع
 الرجال چنانچه بعضی دسار می بندند و بعضی ریش بند قائم بپسازند ابتدا
 و قشیک لذت این در دل زن جا گرفت ترک آن بهت بعمل می آرند و قشیک
 بغیر سبوره زن بالای آید و استخوان عانة او با استخوان عانة خود آهسته آهسته
 می ساید هر قدر عرصه که بخواهند علی الخصوص بجای عصبه پیشا بگاه زن زبر را از
 فوط لذت بنیاب شده منزل میشوند و زبان زد است که از فوط لذت رحم
 هر دو بیرون آمده میسایند و انزال بنمایند این معنی دور از قیاس است
 اگر باشد امر اتفاقی زیرا که رحم پیشا بگاه خود نزد یک نان از رباطات غشیه
 مربوط است و خروج او ازین فاصله غیر محذوگی از اصل ممکن نیست و امکان آن
 غیر ممکن پس این معنی طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت ضعف که لازم کثرت
 مجامعت و توالد و تناسل و غیره است مسترخ شده وقت نشستن نزدیک
 محسوس میشود قراح مقصود نیست چرا که از نقل اشار و غیره حشرات با تمهیل بنمایند

هر يك انگشت نما ميکنند و زنان صحبت او محبوب ترين خلایق می انگارند بل آهست
 خانه خود با مانع می آیند و زبونی این عند الدنیز کمتر از او طست نخواهد بود پس
 رو سیکار این مقصود گشت از آنجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین
 فعل غلبه نیست چنانچه اگر آتش بر میگردد و وقت خبر گیری شود همان در صورت
 مهاجرت طوریکه اتفاق افتد تارک آن میشوند و بعضی که غلبه میسر سازد با وجود وجود
 مرد و تکلیف نمیدانند یا بسبب کمی شهوت مرد که لازم مجامعت بجای دیگر و پیرایه است
 و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و پشهوتی زن که در جبلت و یاد در صورت
 عدم توالد و مناسل که باعث کمی شهوت او است وقت غلبه شهوت و بهر سبب
 صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند غرض که وقت موقع شایق
 هر دو میگردند و آنرا که رغبت کلی و نفس ایشان تمکین شود و از زندگی تارک
 آن نمیشوند و مشاهده و معاینه مردی تا مدت العمر بدل گوارا نمیکند و بخاطر نمی آیند
 و چنان باشد که سرانجام این امر از مردی مردی بهیچ وجه ممکن نیست علامت
 زنای که طالب و شایق مسامحه میشوند لاغر اندام که لحم و شحم و همین بر ظاهر ایشان کم
 میباشد علی الخصوص بر فرج و استخوان عانة آنها مرفعه نسبت دیگران و خواهش
 از مرد بیدارند و مردی مفتون زنان میشوند و از زندگی نفس مردان گوارا نمی نمایند و
 قسم قسم کرده اند قسمی از سبوره ترتیب میدهند که فلان پس علی الخصوص از نظر
 که از بس مصفا و قابل این فعل میباشد و مرده انداخته موافق گنجایش فرج تیار میکنند

فائده بحیثیه گاه تولد مولود مستعد از حمل واحد حکم خالق قدیر جل جلاله و عم نواله
 بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا ما کرده که تولد یافت از حمل واحد زنی
 پنج مولود وزنده مانند و حکایت کرد از زنکه دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه است
 اول و دیگر سقط کرد و پانزده صورت و بمعاخت معتبری به مقام جربانیه نقل برادر
 که اسقاط کرد زنی کیسه که در آن هفتاد صورت خور و موجود بود ولی صدیق
 فی وطننا و شهرنا شاه جهان آباد ولدنی بمیه نشسته ولدنی بطین خد
 و فی مرتبه آخری سقط کرد کیسه عده صورته صغیره باب چهارم از مقاله سوم
 لا حول لا قوت الا بالله مساحقه زنان که در دیار هندوستان بلفظ
 چپنی شهرت میدار و در حالت عدم مسیری مرد و بی فکری از زمان و فقه و شغله
 و نبوی و شهوت ناکی و بیباکی مزاج و بی حیایم خلقی که عدم خیال و جویا
 مقصود و نبودن تعلی شفیق بر سر در صورت عدم شوهری و غیره این نشدن
 شوهران بکده خدائی و جنبشینی صحبت بد که ترغیب و دهنده این امر شایع شد
 ارتکاب چنین فعل قبیح اختیار میکنند و مگر کلی هم رسانند چنانچه مردان در حالت
 عدم مسیری زنان بسوی از بساط طاعت را اختیار نمایند لان من البدیهه حبه تاش
 و وقتیکه امر عادی شده تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العاده لایزاله
 بالموت اکثر زنان بیبا و بی شرم باین صفت مستصفا بیند چنانچه مردان
 اکثر بیبا و بی غیرت میباشد معیوبت این بسبب رواج دنیا ظاهر که چشم زن زنان مردان

ترک عملی
 که اکثر زنان
 و نبوی
 مقصود
 نشدن
 شوهران
 بکده خدائی
 و جنبشینی
 صحبت بد
 که ترغیب
 و دهنده
 این امر
 شایع شد
 ارتکاب
 چنین فعل
 قبیح
 اختیار
 میکنند
 و مگر کلی
 هم رسانند
 چنانچه
 مردان
 در حالت
 عدم مسیری
 زنان
 بسوی از
 بساط طاعت
 را اختیار
 نمایند
 لان من
 البدیهه
 حبه تاش
 و وقتیکه
 امر عادی
 شده تا
 زندگی
 تارک آن
 نمیشوند
 لان العاده
 لایزاله
 بالموت
 اکثر زنان
 بیبا و بی
 شرم باین
 صفت
 مستصفا
 بیند
 چنانچه
 مردان
 اکثر
 بیبا و
 بی غیرت
 میباشد
 معیوبت
 این
 بسبب
 رواج
 دنیا
 ظاهر
 که
 چشم
 زن
 زنان
 مردان

سبب جماع طوالت اکثر از آنکه محتاج الیه بدن اینان بنا بر تقدیر باشد میگرد و غیر
آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگرد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق
ارض و سما و پستان شش گشته در ایام صغر سن می بودی و سبب
پرورش مولود میگرد و علاوه ازین باوقات دیگر مدین زیادتى آن بواسطه
عروق جانب رحم مائل شده حیض استفرغ مییابد و ثبوت شدت شدت
رحم پستان اتفاخش نزدیکی ل اواز حیض کرده اند فصل سوم از باب سوم
از مقاله سوم تولید نمود و فرزند نسبت به بی نوع انسانی بحسب ارات اکثر
برود قرار یافته بنا بر علیه مد و ندی اینان برود مقرر گشت از انجاست که تولید
کلب اکثر بهشت عدد مقرر گردید و بندگان از ان بهشت پستان مقرر شد
علاوه ازین شاید که چون خالق بی نیاز از خلقت انسان را در ابتداء تکوین بر دو پستان
قرار داده است و عاقل دقیقه سخن بران منوط گردید که تولید فرزند بحسب
تقاضای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد چه خلافتش باشت خروج نوعیت
میگرد و نیز از اوله طبیعیه ثابت که مدین استکمال هم از بهر خرمین الاجز
البدن جده شده در نشین آمده نفع مرتبه ثانی یافته منی میگرد و تولید فرزند ازین
بالتحقیق تحقیق از انجاست که عند نقصان عضو والدین خلل عضو خاص مولود بوجود
می آید از جهت خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگرد و بشه لیکه نقصان خلقی نیست
بوالدین باشد زیرا که بعد و سبب العضو اعتبار اصل خلقت مجوز میباشد نه عارضی اکثر

فیه نظر کرد که من المثل بود که دم طشت منقسم و قسم می باشد قسم منصرف بخدا چنانچه
 و قسم که صلاحیت لبن میدارد و بنابرین جانب ندری زن صعود میکند و قسم که فضل
 است که مجتس تا وقت نفاس می باشد بنفاس منافع میگردد و الحق عند می باشد
 العلامة او عند تسلیم قول المسیحی لایحوز احتباس الطمث فی ایام
 الارضاع و الطاهرین فی اکثر الامراض کحین المراه فی ایام الارضاع
 الا فی مذرة ای فی وقت الشبابة و کثرت مایة الحین فلهین
 بخلاف الاوقات الاخر و ایضا من البلیة ان احتباس طمث
 فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض و من
 التعجب ان یختیس الطمث فی ایام الحمل بشرط عدم اعتدای الجنین
 الی تسعة اشهر مع انه روی قابل الدفع و من شان الودی احداث
 المرض و لا یحدث المرض فصل دوم از باب سوم از مقاله سوم
 حکمت بالغه الهیه بر کمی حرارت بدن زنان باعث عدم نفاسی مایة طثیه بوده
 تا باقی ماندن کل غذای بقیه که چنانکه ضرورت غذا را معده بری چنین وقت
 پیدایش او باشد و آن بقیه جمع گردیده در ماهی مقداری بهم رساند و با بر دفع
 بحیض میگردد و چنانچه بعضی موانع بسبب نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف است
 و این سبب عدم تحلل فضول غذای کماهی بوجود می آید بحسب قرار داد جنین سبع
 آن سبیل اجزاء خون بواسطه و غیره امر عادی میگردد و بظاهر که قلت حرارت اینها

ز اند برین نوزت خواهد بود و نیز در میان دورین اعنی ایامیکه سبب عدم حریات
 و بست روز نسبت از ماه آینده مقرر گردد اگر عادت گردد نوزت باشد و قلت
 برین مثلاً بعد پانزده یوم هم داخل نوزت همین سان بعد سیستین و نوزت شصت و
 سیصد فصل اول از باب سوم از مقاله سوم بقول سحی جریان طمث زنان
 در اکثر غالب امکم از مدت چهارده سال و غایت از بست سالگی ممکن نباشد
 اعنی غایت شروع جریان تا بست سال و وقت انقطاع سی و شش سال
 و نزدیک انقطاع عیش حمل منقطع میشود نه بحیال آنکه این ماده طمئیه بکار غذاست چنین
 در رحم می آید زیرا که از محالات است که این فصله رویه قابل دفع که مکروه طبیعت
 بدنیه است و بجهت روائت دفع میکند از بدن زن پس چگونه تصور کرده آید که غذا بر
 جنین از و حاصل میشود و با وجودین بدن جنین و فراح آن لطیف است و ترکیب آن
 ضعیف و قوای آن سست در طوبائش و انقباض فی سبب باعث خرابی و میگردد
 کجا که این فصله رویه بودیه بل سبب است آن در ابا هم حمل بنا بر شتمال حجم بطفه پس چنین
 و ضغطه جنین نزدیک بزرگیش با و عیه حجم از خجبت فصله مذکور بند میشود و نیز در احتساب
 آن فایده است که آن فصله مذکور اعانت میکند جنین را بر خروج از لاق و نیز ظاهر
 که اگر جنین غذا نیست از و چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهده میشود پس غرض جنین آن
 از فضل و وجود دم موجوده بدن ام که آن غذا جنین میگرد و و اندفاع مالاصلع بنای
 تغذیه بیاچاند مع فصله مذکوره برای خروج بخارج تا وقت ولادت قال العلامة

بلفظ چوپا و هر شش در دم صلب کثیف و غلیظ باشد خواهان ضربات قویه بل غلبه
 لذت نیابد بهینسیا و هر شش در و سوم متوسط متوسط در ضربات و کثافت
 و لطافت الا وقت انزال البته خواهان ضربات قویه می باشد سواد هر تبخیر کرده
 و باست که رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف باشد و بسبب کثرت
 مجامعت و یا بیاعتن تو لید و غیره ضعیف می سازد آنهم بسبب تحمل ضربات قویه
 نیگردد و اعتبار این خلقت قانع تفصیل لانه داخل فی المرض نیز صلابت
 و تلذذ بدن بر صلابت و غلظت رحم دال است در اکثر اگر عکس شد بالعکس شد المحرم
 و دیر خواهان جماع را رحم صلب باشد انتباه قلت حرص و دیر خواهان بطور الا انزال
 بر بغیبت مزاج و دالت میکند و صفراوی زود و انزال و شدید المحرم زود خواهان
 بجماع اند و دو گو کمتر از صفراوی و سواد و می کمتر از بغنی الا در خواهان جماع و حین
 ترکیب با تین بهر ماده که غلبه یابد حکم او را مقدم دارند بابت سوم از مقاله سوم
 فی حدوث الحیض و احوال الحبله مخفی خاطر ارباب بصیرت مبارکه ابتدا در شروع
 حیض از نه باده ساله و قطع آن در اکثر زمان چهل و شش نهایت پنجاه سال اجل
 میگیرند تا که حیض میسکینند و بعد پنجاه سالگی حیل قلیل لوقوع می باشد و اصل در شش ماه
 چنانچه مشاهد شده باشد بزرنگی او و اکثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بر آن کردند
 وضع کرد حمل مع ظهور دندان مولود بعد چهار سال ما از آنجا که اول وقت حیض منظم می شود
 قرار یاب پس خروج دم قبل از زین و نگر و دیدن بدو در اول آن دور روز و اکثر هفت روز می ماند

و کثرت ماده طغنی و ضعف حرارت تدیین باعث بزرگداشتی عظم و ظهور آن میگردد
 و نیز ظهور عظم آن فعل سبکست بمانند ماشانه و بلیست صریح که عضو مستعد بنا بر نوع
 وقت حاجت باشد لا ان فعل حکیم لا یخلو عن الحکمه فصل اول از باب
 دوم از مقاله سوم و کسان نا تجربیه کار بر معذرت منی زن مصر اندیش
 که وجود منی زن لابد است و چرا نباشد که صریح مشاهده بشهادت آن شاهد که اخراج
 رطوبت رقیق که مراد از منی اوست و قلیل نسبت بمنی مرد در عین شدت
 لذت بدقت از باطن جمش منی انزال یافته میشود و تنفر بعدش از مجامعت
 که شرط انزال مرد نیز برین مقرر است بوجود می آید و علاوه ازین وجود احتیاج
 بر سبیل ندرت لقله المنی فیه و ظهور حیوان موان برین لاشبات القوه
 فی غیبه و شهادت معاینه جالینوس و عمار منی در بعضی زنان مملو از رطوبت
 سفید نرج موید این فصل دوم از باب دوم از مقاله سوم فی کیفیت البکره از انجا
 شدت انقباض رحم در حالت بکره بطور احداث عضوان می باشد و بر غصون
 امتیاج عروق از عروق الرحم ظهور می آید و در حالت مجامعت که اتصال
 بکارت مراد از دست عروق و غصون می شکند و سیلان دم میگردد و در صورت
 ظهور حیض بی باعث افتتاح مجرای رحم غصون سست میشوند لیکن رافع بکارت
 نمیگردد و مجرای بول بالای رحم است فائده حلیمه جل جلاله عظم شانه آفرین
 رحم صنف کرده یکی نرم و باریک اندام لطیف بود از ضربات قوی متضرر گردد

و کثرت ماده طغنی
 و ضعف حرارت تدیین
 باعث بزرگداشتی عظم
 و ظهور آن میگردد
 و نیز ظهور عظم آن
 فعل سبکست بمانند
 ماشانه و بلیست
 صریح که عضو
 مستعد بنا بر نوع
 وقت حاجت باشد
 لا ان فعل حکیم
 لا یخلو عن الحکمه
 فصل اول از باب
 دوم از مقاله سوم
 و کسان نا تجربیه
 کار بر معذرت منی
 زن مصر اندیش
 که وجود منی زن
 لابد است و چرا
 نباشد که صریح
 مشاهده بشهادت
 آن شاهد که
 اخراج رطوبت
 رقیق که مراد از
 منی اوست و قلیل
 نسبت بمنی مرد
 در عین شدت
 لذت بدقت از
 باطن جمش منی
 انزال یافته
 میشود و تنفر
 بعدش از مجامعت
 که شرط انزال
 مرد نیز برین
 مقرر است
 بوجود می آید
 و علاوه ازین
 وجود احتیاج
 بر سبیل ندرت
 لقله المنی
 فیه و ظهور
 حیوان موان
 برین لاشبات
 القوه فی غیبه
 و شهادت
 معاینه
 جالینوس و
 عمار منی
 در بعضی
 زنان
 مملو از
 رطوبت سفید
 نرج موید
 این فصل
 دوم از
 باب دوم
 از مقاله
 سوم فی
 کیفیت
 البکره
 از انجا
 شدت
 انقباض
 رحم در
 حالت
 بکره
 بطور
 احداث
 عضوان
 می باشد
 و بر غصون
 امتیاج
 عروق
 از عروق
 الرحم
 ظهور
 می آید
 و در حالت
 مجامعت
 که اتصال
 بکارت
 مراد از
 دست
 عروق و
 غصون
 می شکند
 و سیلان
 دم
 میگردد
 و در صورت
 ظهور
 حیض
 بی باعث
 افتتاح
 مجرای
 رحم
 غصون
 سست
 میشوند
 لیکن
 رافع
 بکارت
 نمیگردد
 و مجرای
 بول
 بالای
 رحم
 است
 فائده
 حلیمه
 جل
 جلاله
 عظم
 شانه
 آفرین
 رحم
 صنف
 کرده
 یکی
 نرم و
 باریک
 اندام
 لطیف
 بود از
 ضربات
 قوی
 متضرر
 گردد

زن موزونیت نمیدارد و به گویا پستان نام نهاده اند در حالت کبر سن و ارضاع
و غیره مسترخ و سست شده باعث تنفر مردان میگردد و زنان پنجاب اکثر باین
سوم متوسط در کلانی و خوردی که با وجود غلظت اصل ارتفاع و غلظت
بالا هم میدارند این را برای پستان نام ندوده اند بهترین اقسام پستان دانسته
با غرض لبیبی از اسباب مذکوره بالا خلل پذیر شود تا هم چشیت اصلی خوب نگردد
و معدوم نمیکرد و بسیار است که بسبب عدم رواج نفیب محرم نمیکند اگر چه پستان
خوب باشد الا بعضی قلیل خراب شده معیوبیت پیدا میکند و بداند سر پستان
که پسندی مبنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان به پستان کلان
دانسته اند و گاه بعضی سوم هم یافته میشود و خورد و مخصوص نخورد و اکثر در سوم و
اگر چه در حالت ارضاع میل بکلانی میکند و کلان اکثر بمیاس لایق بجلالت خود
انتباه اگر چه پس پستان تعقد دران یا بند علامت سستی و اجتماع منی او
مثل زنان و مردان نوع مردال است بر اینکه از ویرا شنائی مرونشده و اگر شده باشد
همش در غایت او نبوده و بدانند تعقد یک وقت بلوغ بشروع جوانی عارض میشود
بسبب کثرت ماده منویه و طبعیه طبیعی آنرا از او عیبه منی جانب ثنیدین بر سبیل
مجران به تخیر صعود میکند الا ان المشاركة بینهما و بین او عیبه المنی بالعرض
الواصله ثانیه پس انچه متصاعده پیشانفت جرم پستان لطیف آن
به تحلیل رفته باقی بسبب بروت آن موضع کشیف غلیظ و سلب شده عقده می پذیرد

لحم پستان و ساق و قدین و فرج غلیم اکثر رنج جانب شوهری بل بر شوهری
و حرمت فم ماره لمیس سخت پستان مع طولانی بائل نبر و نخی عجن از روی نکاح
خطر ندارد و همچنان سرخ رنگ گره چشم شوت ناک چشم بزرگ مثل گوساله
بر علیه زن و بزرگی دوش خور و عجن را فرج کبیر و بلندی چشمان جانب پشانی
وسعت فرج را شاید و نیز فرج نخی غنی تخم آگین نمیداند لذت جماع مکرر از ذکر
طویل و وازده انگشتی فرج طویل و چسبیده سرخه الانزال و صغیر و محمی طبع الانزال
باب دوم از انتقاله سوم اما سبب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلی مستدعی بر آن بود
که موضع آن قرب رحم قرار مییابد تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به ثدی آن میسر شود
الا انما انجا که تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و وقوع و حرکت فاد نیست
بل مستلزم بماند و بعد مدت این حالت بهم میرسد از جهت موضع ثدی اش بر تفع
از حشیش بیابان است ارتفاع بدخول علمه ثدی لغیر عقل بصورت تولید مستلزم قرار است
و نیز مؤثریت جسمانی او داعی بر ارتفاع آن به مقام سینه متبعی شد و اکثر
تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رعشت از ثدی ام خود بسبب عجز ویت
و قیامت و تحرک بسرعت نسبت مولود انسانی میگردد لهذا وضعش را القرب رحم
ماشی یا فرید فایده جمعیبه قدیر علیم و عالم علیم پستان از ستم خلقت نموده یکس خور
غلظ الاصل از بالا باریک که ارتفاع کم داشته باشد مسجی کچی پستان در میان شیردهی
و نه از بدن از مرض یا بکبر سن معدوم شده سینه صاف میگردد و دوم کل آن جسم

بدکاری او داند و طولانی و فرسبی مینی بر طولانی فرسبی رحم خلافتش بر خلافتش
 فیر میندی مینی بر عمق فرج و عکس این بعکس مکی دمان برنگی فرج و فراخی آن
 بر فراخی او و خوب صورتی دمانه بر خوب صورتی او بد صورتی آن بر بد صورتی او غلظت
 لب بر غلظت کنار و فرج باریکی آن بر باریکی آن و ظهور مو بر لب بالا باعث
 کثرت موی زمارش طولانی زرقن بر عمق فرج و کوچکی آن بر بزرگی او غلظت گردن
 بر بزرگی فرج و دوش بزرگ بر گوشت مع عراضت استخوانش بر قوت قواس
 بدنی او پستان صلب بر گوشت که میل به میندی داشته باشد مع باریکی کمر
 بر پر شهوتی و زیادتی میل بجامع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر انجوشش
 بجامع خلاف این بخلاف این میندی استخوان عانه مع قلفت لحم و تخم و سیمین
 سرخ الاثر ال باعث زود رغبتی بمباحقه زنان و عکس لعکس سکافی عانه نه باعتبار
 فرسبی بل مساحتی که از استخوان عانه تا ناف سینت به موز و نیت بدنش زیاده باشد
 بر عمق فرج و الاغلا سرین مرتفع و فریه نیز بر عمق فرج و اگر عکس باشد
 بالعکس فمخه و ساق صلب و فریه کثیر الشبق و عکس بر عکس پس اکثر ایه مو بر هر جانب
 که یابند حکم آنرا مقدم دارند فاعلم فیتر گفته اند اگر باشد و من زن و وسیع باشد
 فرجش وسیع و بالعکس مع غرضت سفلی بر ضیق فرج و سرخی زبان به شدت
 بر تخفیف فرج و زبان مدور گویا که مقلوع الراس است بر کثرت رطوبتین و وجه
 بزرگ مع غلظت گردن با وجود صغر عین بر بزرگی فرجش با وصف ضیق و کثرت

اول از مقام سووم خالق ارض و سما از مخلوقات هر یک را بجزان خاص خلقت کرده
 و بر باطن طبیعی و عاداتی نامتناهی عطا فرموده اما در انسان سوا بطن و حسیله
 علامتهاست از اعضا و میرزنی ظاهر ساخته که بعلم قیافه ما فرد گردید پس حکما سلف
 و خلف سید است تمام و میل الا کلام کوشش و سعی بیکار برده هر ار
 خفا از روی آئینه مدعا محال کن زد و زد اما اشتراک قیافه مرد و زن در اکثر
 حالات ظاهر لیکن از اینجا که شاید مدعا محلی مستدعی اظهار قیافه مختص زمان
 و انگیزی کرد از بخت این بے بضاعت بر بهی عقل از روی تجربه و قیاس ظاهر
 منعطف ساخت و الله اعلم بحقیقه الحال کلامی جمیع اعضا و با وصف
 پیر گوشت و پرفوت بودن سبب زیادتی جمع قوی جسمانی و بهر اعضا و نسبت
 به موز و نیت جسمی نقصان یابند حکم بر ضعف آن نمایند و خلاف این بر خلاف
 در از بالا سبزه رنگ غراند ام سربع الازال عکسی بن بر عکس کثرت شعور و بزرگانی آن
 برفوت مزاج اول و قوع خلافت بر ضعف و صلابت چهره علاوه از آثار چوبیت
 شهوت ناک بیابک بدوری و فریبی و غیر رنگی و فریبی و نهمیت فرج و عکس آن بر عکس آن
 سفیدی و فریبی بشیره بر کمی شهوت و سرخی آن بر کثرت شهوت و سمرت بر زیادتی شهوت
 نسبت بسرخ پیره بر افزونی آن نسبت بسمرت لبندی پشانی بزدی و دوتی او و گریه چشمی
 بر شهوت ناک و سیاه بر عکس بزرگی مع خمار و لو دگی آن بر وسعت فرج و خواست ناک آن
 و اکثر مرغوب مردان باشد و شوخی چشم حرکت سر بر علی مخصوص جان بن مرد هر قدر که یابند یا

نمیدانند باین قبول این ماده کل شهر و محله نیست از جنین احتیاج گردد سوم آنکه حصول
 کس که لازمه سردی مزاجی اوست علیه بافته قابل صلاحیت بنا بر ترتیب اجنه
 و از دوم مسکن و قیام بامر اولاد و مصالح البیت باشد فصل اول از باب اول
 از مقاله سوم و باید خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دوازده سالگی
 شمرده می یابند تا پانزده ساله قابل موز و نیت از تخمیت جسم و ظهور پستان و غیره
 لوازمات الایدئیک می حیاتی خبر از ملاوت جماع و بخت سالگی او بدین مشابیهت
 سبب ملاوت جا بدین و حدسی سالگی اش به کمال خوبی و غیج و جلال و کرشمه و عثوه
 و از استخوان راغب و شائق لذت جماع آراستگی خود میجوایند و هیچکس مرد و بهیست
 از جماع نمیدانند و ظهور فرزند برود می بینانند و چهل سالگی مجوزه گوشت بدنش
 از استخوان سست شده لذت و بهیست و صفای رود و کمی آورده و سادگی خود را
 میجوایند و خواهان خود میجویند و مضوع و فرودنی و تعلق بر مردان بیشتر و بهیست
 خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گزند شستگی
 ازین سن گنجایش و توهمی میصفت مردان نمیدانند لذت سواد و مرز در مجامعت
 اینان حاصل نمیشد چنانچه پناه سالگی او قابل قتل و قاتل به اعتبار مجامعت
 الا قابل پرورش فرزند ان و دیگر مراتب اهل دنیا را ناظم و شصت سالگی
 تا انتهای عمرش بر عازم مجامعت او لعنة الله علیه و الملائکة و الناس
 اجمعین بر طاهر که بر قدرشش بالاید شهنش و در بالا آید فصل دوم از باب

تختی مائل فیران اناث و در خامس تختی مائل فیران ذکور و در قسم رابع و خامس اگر
 با وجود تساوی کثرت مائین باشد عضو جانبین خواهند داشت و الا فلا و صین کثرت
 ماده اناتی متبادر که تولید رحم و ظهور سپان هم صورت بند و بحسب قلمه الماده
 و کثرت و وقت شدت غلبه مزاج اناتی باوینیت و در حالت غلبه مزاج ذکورے
 بسحق راغب خواهند صین عدم عضو فریقین و نرمی بشیر علامت انانیت فائده
 جلیله بعید نیست که قطع عضو مناس قبل از بلوغ و فیضان فیران ذکورے که
 علامتن ظهور ریش و برودت و استعمال صدای اول صدای مردانست عمل آید بر تیره
 مانع فیضان فیران ذکورے میگردد بل فیران شبیه انانیت فیضان س می یابد
 از اجناس که قطع العضو قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث
 عدم استعمال صدای ذکورے میشود اما بعد از بلوغ و فیضان فیران ذکورے
 در اعضا و ظهور گرفتن علامتن مانع اینهمه نمیشود بند حاصل ما قاله الشیخ
 فی کتاب حیوان الشفاری باب عدم نبات الشعر فی اللحیه
 و البروقه باب اول از رتقاله سوم علت غائی سردی از مزیه زمان یخچد و صیه
 نسبت کرده اند بیکه اگر محتاجیت جنین بحسب کمون و تغذیه بنابر تکمیل و نشو و آن
 بعد ولادت بسبب رضاعت و موقوفیت این به تدفین ماده غریزیه بیدان ام
 که حصولش بر برودت مزاجی او موقوف گردد و بدینچه حرارت باعث تجلیل است
 دوم اینکه تولید بدن اینان بر رخاوت و سستی براس استعداد

ملاحظه فرمائید
 در کتاب غلبه مزاج
 ذکورے و انانیت
 فیران و در حالت
 غلبه مزاج ذکورے
 مانع فیضان فیران
 ذکورے میگردد
 بل فیران شبیه
 انانیت فیضان
 س می یابد
 از اجناس که
 قطع العضو
 قبل از بلوغ
 سبب عدم رستن
 ریش و غیره
 و باعث عدم
 استعمال صدای
 ذکورے میشود
 اما بعد از بلوغ
 و فیضان فیران
 ذکورے در اعضا
 و ظهور گرفتن
 علامتن مانع
 اینهمه نمیشود
 بند حاصل ما
 قاله الشیخ فی
 کتاب حیوان
 الشفاری باب
 عدم نبات
 الشعر فی
 اللحیه و البروقه
 باب اول از
 رتقاله سوم
 علت غائی
 سردی از مزیه
 زمان یخچد و
 صیه نسبت کرده
 اند بیکه اگر
 محتاجیت جنین
 بحسب کمون و
 تغذیه بنابر
 تکمیل و نشو و
 آن بعد ولادت
 بسبب رضاعت
 و موقوفیت
 این به تدفین
 ماده غریزیه
 بیدان ام که
 حصولش بر
 برودت مزاجی
 او موقوف
 گردد و بدین
 چه حرارت
 باعث تجلیل
 است دوم
 اینکه تولید
 بدن اینان
 بر رخاوت و
 سستی براس
 استعداد

ذکوری نشاعیه فراح انانی داشته باشد خوابه مراقب مندری پیدا خواهد شد و اگر
 به قسم مندری خوابه سراد اعضا و اوصاف مردانه باشد در خوابه سه و او اکثر
 زمانه و زمره قننی شمر دگی خواهد یافت چرا که اطلاق لفظ قننی در اصل آنکه عضو زمان
 و مردان نداشتند که در اند غرض که بر قدر کمی فیضان فراح انونی خواهد شد باعث
 کمی مفعولیت خواهد گردید و قوت فراح و قوی و افعال لازم فراح ذکوری و خلاف
 این لازم فراح انانی و گاهی قوای حیوانی بقوت الایباعت ضعیفی فراح خلق
 سگاه به مفعولیت راغب میباشد و حاصل آنکه سیکه فراح مردانه در اصل خلقت
 پیدایش مییابد قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد چه حرارت در قلب نشان
 بکثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که برودت فراح اینان قوی میباشد مثل
 اریب و تصلب اعضا و نشان غلبه فراح ذکوریست اما در یا فگی فراح انانی بر برزی
 و برزی ظاهر اگر انانیت بر فراح خلقی خود افزینش باید زن به اوصاف زمان مخلوق
 خواهد گردید و در صورت غلبه فراح ذکوری و قهره اوضاع زنان الاصفات
 مردانه از اعضا و غیره خواهد داشت ظن غالب سبب راغب خواهد شد اما در صورت
 خلاف این با وجود کمی تاوین علی سبیل التساوی مونسادی فراحین غلبه ماده
 انانی یا غلبه ماده ذکوری یا تاوین فراحین و غلبه فراح انونی و یا ذکوری در
 صورت اول قننی که سواد مخزن بول عضو به جابنین نمیشد و در زمانی قننی که عضو
 زمان بقوت داشته باشد و در ثالث خلق بقوت عضو مردان و در رابع

خورجانی علی الدوام بالون خواهد ماند و زمره مردان مابونی گشته شریک زمانه
 و مختار نخواهند شد و در صورت نقص فیضان مزاج انائی در طفولیت با وجود
 این فریق بابونیت اختیار خواهد کرد و بین ظهور نواحی حیوانی اکثر فعالیت و کماؤ
 مفعولیت الادراخه و رفت زوال نواحی سیمی سلوی مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد
 بحسب العاده المستقره فی حد ذاته الانسبت قسم اول اکثر ترکیبات
 مردانه خواهد شد نواحی المزاج این قسم که لازم نواحی الشبن و قوت حرارت غریزیه
 در حالت طفولیت البته مفعولیت گرفتار بوده و صین ظهور حرارت غریزی و قوا
 شبانی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان قوه المزاج الذکوری
 و ظهور الحرارة الغریزیه و الهوی علی کماله متغیر و بدفع المزاج الانائی
 لکونه ضعیفانی اصل الخلقه و اگر فیضان مزاج انائی باعث نقص مزاج
 ذکوری گشت الا بیل نسبت به اصل خلقت از قسم زمانه تولد خواهد شد و در صورت
 کمترین نقص مختل تولد خواهد یافت و بعد قطع عضو ناسل ترکیب مختار نخواهد گردید
 و اگر با وجود عدم فیضان مزاج انائی در اصل خلقت مزاج ذکوری روی کمی
 خواهد نهاد الا بقلیت خواجه سر را باوصاف مردانه از قسم با دمی و با بسته
 پیدایش خواهد یافت لکن ماده العضو الذکور و کثرت و تناسل
 بابونیت نخواهد داشت بل بسبب فقر آن اگر قدرت به جماع زن نخواهد داشت
 بمساحقه زمان گرفتار خواهد شد و اگر با وصف کمی مزاج ذکوری و نقص ماده

قطع عضو تناسل نموده شریک مخمضان شوند با بونیت در قفس را پیشه میکنند باز و گریه
 زیاده از لولیان میدارند و در اکثر سبب غلبه فران ذکروری خود فاعل بوده صاحب
 نوالد و تناسل میشود پس بهر حال طهار سبب ولادت هر یک لابدی آید بر ظاهر
 که از دلایل طبیعیه بآیات رسید که فران مذکور گرم و خشک مزاج مونث سرد و تر
 بالضرورتی هر یک متساوی فران بر واحد باشد بوفوع توافق از این حکم خالق
 بی نیاز ما اگر اجتماع منبیین بر سبیل نوالد و تناسل ظهور باید حرارت و یبوست منی
 مرد و برودت و رطوبت منی زن مختلط شده اعتدال فاعلتین و منفعلتین ظهور گرفته
 فرزند معتدله فران بوجود می آید و در صورت کمی ویشی فاعلتین و منفعلتین میلان
 فران مولود بدان سمت قرار میابد مثلاً فران ذکروری برسی درجه حرارت و یبوست درجه
 برودت و پائزده درجه یبوست و ده درجه رطوبت و مزاج انانی برسی درجه
 برودت و یبوست درجه حرارت و پائزده درجه رطوبت و ده درجه یبوست قرار
 داده آید اگر همین انحراف منبیین منی و غلبه یافت اعنی حرارت و یبوست ذکروری
 بفران اصلی خود خلق گردد که جمیع صفات و خواص مردانه داشته باشد و در صورت
 کمی ویشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچه اگر برین فران ذکروری فضا
 فران انانی کما یغنی صورت بند و مرد با اعضا مردانه و بعضی اوصاف زنانه بوجود آید
 راغب یا بونیت با نفع من وقت جوانی بحسب اتفاق اگر راغب شود و قدرت باید
 بلواطت نه زنانه قوای جسمانی او ضعیف خواهد بود لانه لازم فران انانی بعد از

در مولود در حالت
 اعتدال فاعلتین
 و منفعلتین که اعتدال
 یافته و از آنست
 نادر الوقوع است
 کما یستفاد من
 ۱۲ مذکور شد

و در قیام این کسب زن آن تر نیم یافته وقت ضرورت عمل آور شود و میست اسم صفت
 بقیست خرد و کوری و انانی سوا و مخرب بول عضو جانین نباشد پس قسم صندل
 خواج سران داخل خنثی گردید و بعضی از عضو فریقین افزیده مساوا و اما در
 الا بر جمیع بقوت یکی ازان کرده لعلیه مزاجه و علامت قوت و صلیت هر یک
 خروج بول است ازان مخرب و ظهور حیض و استقرار حمل بر سیل قدرت
 در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل نفاقا با ذکر مصدق بشدت آن افزوده
 مندا قطع عضو ضعف و تدبیر آن بمرام عمل می آید که معطل است و بیکار و گاه
 مساوی داشته از محبت فقها و تخنیتی مشکله نام زد گردند و حکایت جناب
 جدی فیلد و کعبه مرحوم مخفون شاید برین و قومیت در سنده سی چمنش به لفظ
 سیمجر است بر باعث غلبه مزاج انانی و مخلوقیت به اخلاق زمان قطع عضو
 تناسل و در آن که بمرام کرده پیشه با بونیت اختیار میسازند ازان میان اسم
 پیشه جمع شده به لفظ گرد و قرار میدهند که منفضل به انفصال قضا با سی نمابین باشد
 و بسبب کثرت سماعت فرین صدق پیوست که قضیه انفاقی را گفتن هم نمیشد
 خاندن ضروری قرار یافته که حین شرکت شخص جدید که ای بچتری بطور نیاز
 مرتب میکنند هر کسی شجاع و مردود را انجا نشیند با تخصیص مزد اکی او یکبارگی ارسه
 بدر شده شرکت حالات آنرا میگردد و سوا سواقیاس منی آید و فوسه جدید از
 قبیل خنثی که خود را به لفظ زانه نام زد میکنند انقدر غلبه مزاج انانی منبذ ازند که

و در قیام این کسب زن آن تر نیم یافته وقت ضرورت عمل آور شود و میست اسم صفت
 بقیست خرد و کوری و انانی سوا و مخرب بول عضو جانین نباشد پس قسم صندل
 خواج سران داخل خنثی گردید و بعضی از عضو فریقین افزیده مساوا و اما در
 الا بر جمیع بقوت یکی ازان کرده لعلیه مزاجه و علامت قوت و صلیت هر یک
 خروج بول است ازان مخرب و ظهور حیض و استقرار حمل بر سیل قدرت
 در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل نفاقا با ذکر مصدق بشدت آن افزوده
 مندا قطع عضو ضعف و تدبیر آن بمرام عمل می آید که معطل است و بیکار و گاه
 مساوی داشته از محبت فقها و تخنیتی مشکله نام زد گردند و حکایت جناب
 جدی فیلد و کعبه مرحوم مخفون شاید برین و قومیت در سنده سی چمنش به لفظ
 سیمجر است بر باعث غلبه مزاج انانی و مخلوقیت به اخلاق زمان قطع عضو
 تناسل و در آن که بمرام کرده پیشه با بونیت اختیار میسازند ازان میان اسم
 پیشه جمع شده به لفظ گرد و قرار میدهند که منفضل به انفصال قضا با سی نمابین باشد
 و بسبب کثرت سماعت فرین صدق پیوست که قضیه انفاقی را گفتن هم نمیشد
 خاندن ضروری قرار یافته که حین شرکت شخص جدید که ای بچتری بطور نیاز
 مرتب میکنند هر کسی شجاع و مردود را انجا نشیند با تخصیص مزد اکی او یکبارگی ارسه
 بدر شده شرکت حالات آنرا میگردد و سوا سواقیاس منی آید و فوسه جدید از
 قبیل خنثی که خود را به لفظ زانه نام زد میکنند انقدر غلبه مزاج انانی منبذ ازند که

انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردد بدین که فرق در رطوبت و منی و دم
 طمست بهمین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر اقتضای و بر معدومیت دیگر
 حالات انزال که بجایگاهش مبدون گردیده میباشد و خروج منی بالتدایع و علامت
 مختصه اش که در ضمن انزال منی مضطرب یافته بار میآید و جریان دم طمست را
 ایلام مخصوص به ایلام جریانش و مانگیه میگردد و اگر چه منی را منجمد رطوبات
 بدینیه تصوریده آید باشد که اسم مشترک میتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات
 بدنی فصیح مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین و ادغیه منی نیاید با اسم منی میسر نمی گردد
 مقاله سوم خالق ارض و سما جلوت خلقت از مخلوقات اجناس و انواع و صنایع
 اما تمایز خلقت کرده که انحصار آن بر زنده همت عبادیت خارج از وهم خیال
 اما آنچه از ان بقصد و معاینه قریب پیوست بنگارش آن بر خست از انچه از او پیش
 خواجه سرایان به صنف بوده با دایمی و پستی و صندلی قضیب مانند مثل با دم
 و پستی بقدر پسته و صندلی سوای سوراخ منجمد بول عضوی نمیدارند بنا بر غلبه خیر
 ذکر بیت بسحق می آیند و باعث انانیت که لازمه عدم ظهور ذکر و غیره است اما پستی
 اختیار بیند غرض که جزئی که بحسب غلبه نبراجش بیاید با آن فعل کار بند میشوند
 و ریش و برودت که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان بیاید که
 مخصوص به با دایمی باشد و در غیر آن امر اتفاقی و سخن استناد فعل بسحق زیادت بل متضمنی
 بقصد شریعت یافته که زنان مربوط بسحق مسا حق زن و خواجه سرای بکار مرد می نمایند

۱۰
 بدایمی را وقت انزال
 منی اندازد و منی
 خروج منی را
 در کمال و پستی
 انجان ۱۲
 ۱۱
 حقیقت که در ان
 که میباید بقصد
 خود صنف
 بیکدیگر
 ۱۲

و جانب حق نگاه داشته بطلان از تن صحیح نه هند بد آنکه ارسطاطالیس بر افهام
 منی زن مقبرل از جنس دم طمش نامیده و جالینوس در روش مجتبیان کرده
 اول آنکه از شیخ زنان معلوم شد که در او عینه منی زنان رطوبت سفید رنج موجود است
 چنانچه در او عینه منی مردان دوم آنکه عارض میگردد بر زنان عارضه اختناق
 رحم بسبب بعد عید ایشان از جماع پس انزال میشوند و کمند و می بماند از خود
 آن همچنین که حاصل میشود از جماع و موجب رنگاری ایشان از آن علت
 میگردد سوم آنکه اگر منی بود برای زنان منی هر آئینه خلقت نشین ببار ایشان
 عبت میشد چهارم تولد اعضا صلیبه مثل استخوان در گما و غیره از رطوبت
 اینج که عبارت از منی اوست آسان تر میشد البته از تولید آنها از خون تخم قرمز
 گاهی شبیه به پدر و گاهی مشابه مادر نسبت منی پدر مشابه پدر و بیاعتش منی
 مادر مشابه مادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضا از خون باشد هر آئینه ممکن
 بود عود هر اکب اعضا بعد معدومیت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضا صلیبه
 بعد قطع آنها بسبب وجود ماده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس و مجتبیای
 جالینوس را به لائل غیر صحیح بمقام شفا که حواله آن جانب شیخ کردن از حجاب
 بنظر گذشت از تحریرش باز ماندم و نیز در صورت عدم ثبوت منی زن خلاف
 حکما عائد میگردد زیرا که قوت عاقبت منی بمرد و منعقدیت منی زن مجتبیای
 کلمه خویش با ثبات رسانیدند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا شطر توافق

منی را بدو طمست بنحوی بیان کرده که لذت می یابد زن بسیلان منی بطرف رحم
و متالم میگردد بجزایان و دم طمست و اقترار شیخ بطور اظهار حق بر وجود منی زن
گردد بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقد در منی زن گفته اما جالینوسی مفر
منی مرد و زن است و قوت عاقده و منعقد نسبت هر دو منکر گردید الا تزیج
عاقده بمنی مرد و منعقد بمنی زن میدهد اما علماء حکما فقط بر عاقده بمنی مرد
و منعقد بمنی زن مصر اند و بما بین دو یقین بنا بر ثبوت و محو خود با دلائل
و جمتهای موثقه هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار آنرا در فاتر باید که محمل جمتهای
متنجا معین گردد از جهت خلاصه مطلب صلیح را اشاره گردد و دلائل که احتمال
زوائد دارد اگر چه اثبات مذاهب بنحوی ممکن میباشد لیکن آن اسکان گنجایش
این مختصر نیست بیک آن جهت پس در صورت استخراج همین منی مرد و عاقد
نوعیت خود و یا قرب نوع منعقد میازد و اگر آنکه با منی باشد اعمی نقص منین و نند
آن و منی زن مشرع است در قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما
متفق اند که عند انحلال منین منی مرد فعل میکند بقوت عاقدیت در منی زن و منی
زن و دم طمست و در جرمیت بدن مولود دخل عظیم دارد و اکثر دخل منی مرد
روح بدن مولود است مثل مایه در شیر اما از اینجا که در اثبات منی زن دلائل و
جمتهای جالینوسی بمقابل ارسطاطالیست بسیار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره
از آن بنا بر استفاده حواله خاصه میکنیم تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند

که منی تشابه الامتزاج است چرا که خارج میگردد از کل بدن از عظم شبیه عظم و از لحم
 شبیه لحم و علی هذا القیاس حقیقت کل خبر منفصله مغایرت برای حقیقه خبره دیگر
 بنابر اختلاف اعضاء که این خبر از ان بر سر آید در یقوت نمیشاید تشابه الالباب
 بل تشابه الامتزاج زیرا که حس تمیز نمیکند در میان این اعضاء با وجود آنکه نفس را
 ششیر است بعضی ازین اجزاء از بعضی و برای کلا واحد ازین مذاهب مجتهدانند که
 محتمل این مختصر ندارد و انتباه اما اختلاف الالباب در جزئیته منی مرد نسبت جنین
 ظاهر چنانچه جالبینوس ناقل از معلم اول منظر که منی مرد منقطع بنگرد و مشکون را و
 نمیشاید خبره از ان و اظهار شیخ در شفاء که نیست این رای معلم اول بل بیان معلم
 بر اینکه اختلاف منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه مادیت و تیر عدم
 و دخول آن در اقوام اعضاء با هر چه و غولیت در قوام شمس از خواص روحیه است
 یا آنکه باشد از نشان او بعد از فاعله قوت تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردیده کلامش
 درین مسئله اگر چه تصریح کرده در قانون هر جا که گفته که کلا واحد ازین جنین جوهر اند جنین را
 فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیه بین الالباب
 بر وجود منی زن بظاهر مشهور از معلم اول اعنی ارسطاطالیس بر وجودش انگا
 است مگر از جنس دم طبعی قرار میدهد و شیخ الرئیس بعد طول کلامی در بقیام خلاصه
 از معلم اول اقربا بیا تشکی رعبیت نسبت زن شبیه به منی که می آید و مشکون را
 ورنه هر آینه خلقت نشین برای ایشان عبث میشد استنباط کرده و نفی

یعنی مرد و منفردیت منی زن غالب نبوده اثبات احد القولین و نیز سبب
عدم قدرت بر جلوگیری حالاتش لا یعلم حقیقه حاله الا ان یقدر بعض سبک زد که
چون منی مرد جاری پس و منی زن بار در طلب تا وقتیکه منی مجتمع نگردد و دیده اعتدال
فاصلتین و نقطتین ظهور نماید قابل تولید نباشد و بشرطیکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود
باشند و غیره در آن راه نباید پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردد و آئینده و آیه
اعلم بالصواب فصل سوم از باب دوم از مقاله دوم و نیز حکما متفق اند بر آنکه
انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده منی فصله هفتم چهارم عضویت و نیز تفاوت
دارند که منی متشابه الاجزاء در حص و اختلاف فیما بین که آیا منی مختلف الاجزاء
تجسست یا نه مذہب بعض ثبوت اول قرار یافته بدلیل آنکه بدلیش کل عضو جنین
بجسب انجذاب جزر جزر از هر اعضا مشتمل بر والدین بوجود می آید چنانچه فیما
از جزر منجذب از عینین والدین و انف از انف جنین جمیع اعضا جنین از جزر
جمیع اعضا والدین بطور می آید از نجسبت مشابست مولود بوالدین ال برین
زیرا که مثلا جزر منجذب از عینین بخلقت انف و جزر منجذب از انف بوجود عینین
مکن الوقوع نیست چرا که قرینه ذہنی مستحکمست که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود
قائده و نیز بعضی قدام فیما بین مختلف اند که منی متشابه الاجزاء است یا متشابه
الا متزاج پس ارسطو و اتباع آن تصورند که منی متشابه الاجزاء است زیرا که
از اینشین فقط و نیز کل جزر منی شاکر است در سهم و عدد و بقراط و شعیب ان گفتند

مناسبت محل که در خلقت مجسم بنشین حصول گردد و بدیه سفید میباشد و بل از روح
 کثیره آن محل بسبب اذیت زردیت باعث برآید سفیدی آن میگردد و بدیه خرد
 بیرون بسبب زوال زردیت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهر
 غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود بسبب غلیان و دفع هر چه تانی است
 فی الحقیقت غلظت حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب زوال زیت و غلیان
 رقیق میگردد و بخلاف غلظت خون که چون سرد میشود بتر و نجر میگردد و منی مرد
 نسبت بزین سفید تر و غلیظ تر است و بعضی بر آنند که رنگ منی سیاه نام سیاه
 میباشد و در از صواب است چرا که ماده منی فی الحقیقت غنیست و چون جشی هم سیاه
 نیباشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بعضی مشاهده و نیز مخلوقیت لحم باعتبار اصل
 خلقت بر سفید است علی الخصوص لحم نر و نشین از نیجبت بنا بر سفید
 محالی است حاله دم بشیر در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم است و نشین بر سفید
 میگردد و مشاهده شاه بر آن که شیر زن سیاه نام بل زن جشی سیاه نمى باشد
 و ایضا منی مرد جشی فصل دوم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف
 فیه بین الحکما و البیاب وجود قوت عاقله و معتدله و منین اما حکما بر دلیل توفیق
 خود مظهر اند که اگر در منین هر دو قوت تصور کرده اید هر آینه وجود مولود از منی
 واحد ممکن الوقوع باشد و الحال لیس كذلك بشهادة التجربة اما البیاب
 مثل جالینوس وجود قوتین بمنی واحد بیان کرده و حجتها بجای خود قرار داده الا عاقله

کسی را که انقطاع هر دو رک گردند انقطاع منی بالکلیه نگردد و همچنین فی جرح
 انقطاع انشیزین بحال بود و عرقین باعث نسل نشود و الحق قال الشیم فان العرقین
 خلف الاذنین سبب لحصول الماده المنی من الدماغ
 الی الانشیزین و عند القطع و انکان لم یکن انقطاع المنی بالکلیه
 الا یقطع نصیب الماده المنی من الدماغ و الطاهر ان الغلام
 الماده المنویه من الدماغ لم یحصل الاستعداد فی المنی فی
 تولید الدماغ و من البدایه ان نقص عضوا لا یوین لامحاله
 یوجب نقص العضو المولد و دون اعضائه الرئيسه فان نقصانها
 سبب لنقصان خلقه المولد و حتی ان البلامه و اسورامه و جراحت و غیر
 فی الاکثر مهلک فعند انقطاع احد منها کیف یوجد الخلقه
 و یبق النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چرا که
 تولید منی از مجموع اخلاط است من حیث هو مجموع و اطلاق دم بانترک
 لفظی در محاوره بر مجموع صادق می آید زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر
 در عروق کسی باثبات نرسانیده الامع قلت و کثرت نسبت باخلاط دیگر و نیز
 عند غلبه مجموع اخلاط قصد عمل میگردد و چنانچه وقت شدت و جم قوی که اکثر از ماده
 بلغمی منی است بنابر اما قصد میگیرند و ایضا در ذات الجنین که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده
 صفراء و غلبه میباشند و قریب قصد و سل قریب داشته اند بداند که رنگ منی بنابر

چون خون قریب
 غالب منی است
 نسبت اخلاط
 و کثیر مقدار
 نامرغبت از اکثر
 با سحر از منی
 میگذرد که اکثر
 کثرت

تسخیل منی خفیه نمیشود و هذا ما قال القدامی من الحكماء فصل اول از
 باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهور ماده منی را از دماغ مفر کرده و
 نزولش از دماغ برده و درگی که پس گوشت است بنجاع و از بنجاع بجان صلب بوده
 بکلکیه و از کلکیه بواسطه رگی که از کلکیه بانیشین آمده بانیشین می آید لهذا فصد رگ پس
 گوشتی را سبب مفر و قاطع نسل نهسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش بنجاع باعث
 کمال آن تصویریده و نیز تا بعد فست تغییر بنزاج ماده منی راه ندهد و جالینوس مخالف بقراط
 بوده اما شیخ در قانون مظهر که از کلام جالینوس قطع این دو رگ بر عقر ثابت نگشته
 و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشتی در باب نسل سبب مفر و تید بقراط بوده اما جمهور
 ماده منی تنها از دماغ معاون او نگزیده اگر چه بر خمیر و اصل آن از دماغ مفر است
 بلکه ترشح اجتماع ماده منی از جمیع اعضاء بدن بهر سه اعضاء رتبه و ازین هر سه
 جاری بانیشین گفته و مشابیهست مولود بود و تولید عضو ناقص مولود بمقابله
 عضو ناقص ابون دلیل بر اثبات معنی خود آورده و علامه باختیار زید بن جالبی
 در عدم قطع نسل بقصد عرق پس گوشتی محتاج بیان کرده که در صورت تسلیم تولید
 منی و دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای انقطاع منی بالکل و یا برای
 قطع نسل باین مراد تا که انحدار ماده منی در عرقین و از آن بانیشین و پس نقض
 زنان بعد بر حتم گردد استفاده قوت عاقبت منی نماید و یا بعد از این تا که امتزاج منی
 از دم عرقین مذکورین با ماده منی نیامیزد موجب نمیکند نسل اول ظاهر البطلان که

یافته منی میگردد و از آنجا با دوعیه منی میرسد اما از قول قدما حکما و وصول این ماده
 بدین پنج ثابت که این رطوبت بعد از هم را بجمع اعضا و با مرید و کار عالم
 بواسطه حرارت غریزی تخیر میکنند سوی دماغ و در دماغ رسیده بسبب سردی
 این موضع حرارت متضاده از و زوال یافته سرد بوده متکاثف می گردد
 و بقوام اصلی که قبل از صعود پیدا شد میل میکنند و از دماغ براه عروق پس
 گونشی به شمع وصول می یابد و فایده وصول شدنش بنخاع تقویت استفاده و
 محصله دماغی است از تعدیل تا با دیگر قبل از استعمال منی قابل تخیر نماند پس
 آماده از شمع براه صلب بگلپتین تا آنکه رسد به وضع قریب بانشینان بعد از
 بگلپتین در عروق یک از گلپتین به نشین آمده نزدیک نشین وصول میگردد و این
 عروق ملواند از خونیکه استفاده حرارت از گلپتین برداشته است و فیکه آماده
 نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل میابد و مشابه او میگردد و باستی خفیف
 اعمی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید و از اینجا بانشین رسیده تمام
 تعدیل مزاج و سفیدی رنگ و نفع آن میگردد پس منافع میشود با دوعیه منی و در آنجا
 نفع کما نبعی یافته منی میگردد و اما آنچه بعد کمال رسد از تعدیل مزاج و نفع و سفیدی
 رنگ او و بانشین و در رسد بعد از این با دوعیه منی از منی مجازی میگردد و باستی
 آن سببی حقیقی چرا که این فصله غذا نشین است و سبب مختلف الاجزاء که شرط جاده
 منی قرار یافته بل هست مشابهه الاجزاء چون فصله غذا نشین است لهذا

از این فصل منقلبتی که در شسته شود بحکم دیگر آسان شود از لاق منی در قعر
 پیش که باعث بر تولید است و از استعمال امشاج منی ناکه باشد نکونش در اینست
 و عروق که قریب این باشد و از قید اخیر ناکه خارج گردد باین بانی اقسام طوباء
 هم چنین غلط است جمله از غلط و از طوبیت قرینه العهد بالانقضاء و طوبیت ثانیه
 است چنانچه حکیم علی شایع قانون تجریش بر خشت داده منی فصله بنظم
 رابع است که بعد تمام مضموم عروقی رطوبتی که از افواه عروق ترشح با اعضا بود
 متوزع غذا با اعضا میگردد و مضموم اعضا تمام شده غذا را میخورد و دیده
 باقی نخورده نزد اعضا بنا بر تغذیه وقت فقدان غذا را بهمانند چه عند فقدان
 غذا آن بقیه بعد تغیر خفیفه غذا را آن اعضا میگرد و ازین مابقی ماده منی
 میشود و اطلاق فصله بر ماده منی باعتبار ما فی فضل عن غذا را اعضا است چه عند
 قرار داد شیخ منی را از جمله طوبیت قرینه العهد بالانقضاء چگونه مثل دیگر فصله
 بر منی تصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل باضمم معنی افزون از چیزی
 گفته اند که قابل رد و دفع باشد مثل بول و براز و عرق و نخ و طریق و موصول
 این ماده از امشاج بدن مانعین بعضی بنحوی کرده اند که بعد تناول غذا را معتدلی
 بنفاد و دوست قابل احتمال منویت بوده از جمیع اعضا بر راه عروق قریه
 قاسم غذا را از یکدیگر می آید و از یکدیگر بواسطه اجوف نازل بکلیتین از کلیتین اعضا
 بواسطه شعبه اجوفی که با نشین آمده منتجع گشته اند با نشین رسیده بعضی مرتبه

قلت مقدارش و استغراق غول طویل آنهم اتفاق با وجود کثرت مقدار چه طور حاصل
 باشد. پرخا هر که حال و وقت وصول منی باعث وقوع احتمالات کثیره و کثرت
 اخراجش با این مرتبه و کثرت دم مع دیگر اخلاط با وجود اتفاق اخراجش با این مرتبه
 برابری منی کند علاوه ازین کثرت استغراق هر ماده که باشد باعث ضعف و
 خرابی بدنست خواه منی باشد خواه غیر الا ماده محرکه چنانچه بسیارست که من
 کمی اخلاط بدنی بوجه من الوجوه و غرضش بطریقیکه باشد الا کثرت نیست بدن
 صاحبش ضعف و غشی و بر دو طرف و دیگر حالات ردیه حادث میکند که اگر کثرت
 استغراق منی هم عارض نمیشود و نیز که امی رطوبت قریبه العهد بالانفعاد و از
 نشمرده همچنین حصول لذت که عند مجامعت از تکمیل روح حاصل میشود و هر قدر
 کسی نگفته و نیز تعلق روح کثیر بسبب رطوبت و فساد همراه فضل منی باشد بر حال
 در فضیلت منی با اعتبار رطوبت قریبه العهد بالانفعاد و بودنش و کثرت احتمالات
 و کثرت تعلق روح نیست دم و است جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضیلت
 پس منی جسمی است رطب یا ل شحیل از اشاع بدن باستحاله که صلاحیت میدهد
 با آنکه نگویند که از شخصی دیگر از نوع مفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل
 تولید اشتر که از منی حار و اسپ ماده طور میاید مراد از جسم درین محل جسمی است
 و از رطب آنکه قابل باشد ببار سهولت انقاز و انتشار و از جمله تغییر در هیات
 آنکه باشد سهل القبول برای انفعالات که تمام شود خلق بان و از سیال بسیار

و نیز اگر منی نزد ابلاب بفضل بودی تصدیق قولش که اگر دو چندش منی صالح میرود
 کرده آید، بقایه اش ضعیف نمیکند چه بطور صادق می آید و ظاهر که اگر منی فضل
 بودی هر آئینه استغراقش مضعف نبودی چه استغراق فضل به استغراق طبع میشد
 نه مضعف اما بسبب شدت حصول ضعف از استغراق منی نسبت به دیگر استغراعات
 از آنجاست که ماده منی نضج دم صالح و الطف محصله از احتمالات کثیره بعد از مضعوم
 از مسمی بر طوبت و قیمته العهد بالانقضاء معنی حین وقوع مضعوم چهارم معنوی بعد
 بل تحلیل عصاره باقی فاضل بوده باو عیه منی مجتمع گردیده غذا را نشین شده و نضج
 مرتبه ثانی یافته با سم منی مسمی میگردد و این ماده مجموعه بر سبیل مدد اعصار
 میرسد نه آنکه نزدش مخزنه میباشد پس استغراق این وقت جماع یا نضفی است
 یا زاید با کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر درسه
 چهار جماع او عیه اش تنی میگردد و لهذا کثرت کنندگان مجامعت را کثرت جماع
 اخبر و انزال بجای منی خون می آید بخلاف استغراق دم و دیگر اخلاط موجود
 بدنی که هر آئینه استغراقش اقل قلیل نسبت موجوده بدیهه کثر میگردد پس ضعفش
 چنانچه باید بطور نمیناید و نیز استغراق دم اکثر وقت ضرورت میباشد و ضرورت
 دائمی آن بنا بر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی طبع
 میگردد و نه ضعف بخلاف استغراق منی که ضرورت بی ضرورت بابر القذا و
 و انوثیت طبع با این فضل با وجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استغراقش علی الدوام

میگردد و حین تحرک ازین محل که وقت انزال بوجود می آید در اصل قضیب رسیده
 بواسطه مجری قضیب که بخروج منی مقرر است بمجامع نساء بطرف رحم منتهی گردد
 ملاخی فم رحم میگردد و او باعث جذب طبعی خویش با کشافت فم خود آن منی را بخود
 بیگیرد و در حالیکه توافق گردد و برانرا بین و این را جماع طبعی قرار داده اند اما از آنجا که
 ماده منی را اگر چه فضله منجمه فضلما بدن باعتبار ما یفضل من غذا
 الاعضا با احتیاج الیه بدن تصوریده اند الا در فضیلت منی که
 حیات مراد از دست و چران باشد که تقویت اعضا بر تیسر بل جمیع بدن بران
 منوط گردد لهذا گفته اند که منی قره چشم استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت
 پا و حکم دست بل شمر دگی منجمه اخلاط صالحه رو اما اگر منی را نیز فضله باعتبار
 ماده اش تصور کرده اند نقص دارد میشود چه اگر اعتبار فضله قابل رود و دفع تصور
 مثل بول و براز و غرق و منخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلما
 باعتبار ما یحتاج بهایست منجمه خلاف منی که هر آینه فایده اش بقول آنکه منی
 قره عین النخ با ثبات رسد پس فضیلت این باعتبار بول و براز و غیره ثابت
 گشت و اگر فضلما باعتبار ما یفضل من غذا الاعضا تصور کرده آید تا هم
 قابل تسلیم نیست زیرا که غذای انشیین از و حاصل میشود چنانچه شیخ در قانون
 تصریح کرده و نیز باعتبار عدم تقدیر روح هم فضلما قرار خواهد یافت با و صغیر
 مری بدن و مدار حیات موقوف بر آنست با آنکه در قوام بدن و خلق ندارد و جملا

سے آید نیز اگر چون مزاج مردان حارست و برودت خارجی بآبر متعویث
 حرارت نشان گشتہ و اجتماع آن در باطن بودہ موجب زیادتی باد میگردد و نیز
 حصول فرح و انبساط نفس از برود خارجی سبب سیلان طایع جانب جماع میگردد
 الا متبادر کہ صدق قول ثانی نسبت بمزاج مردان بار و المزاج صادق باشد
 کثرت شہوت بحسب بقا بقضیب یکہ گردد اگر چه فی الحقیقت داخل مرض نیست
 بل بقول لوندگان عیاشی الہم ازرقماستگذا لاسن جبتہ اند غیظی و نیز
 بعضی اوقات کہ لوازم بشریت داخل مرض میگردد مثل ودی کہ بعد از بول
 عارض میگردد و چنانچہ نسخ بجمتہ دفعیہ آن ترقیم خواهند یافت حین ساحت
 متوجہ شوند باب دوم از مقالہ دوم در سبب منی و احوال آن اذہنی فضلہ
 ہضم چارم عضویت اعنی از رطوبت نمجذبہ اشناخ بدنی کہ مراد از رطوبت
 فرنیہ العمد بالاعتقاد باشد بعد ہضم چارم در عروق انشین مجتمع گردیدہ منی
 میگردد و طریق نکونش در عروق انشین نجوی بودہ کہ دم محصلہ عروق انشینی
 کہ لطیف و نفع است در مجاری بیضتین کہ از شریان و ورید بیعت و متعصب ہما
 کثیر النعایج شدہ نتیجہ گردیدہ اند متحرک بروح بودہ احداث ہوائیہ لطیفہ مینامد
 و از اینجا مجاری اوعیہ منی کہ رگی از کلیتین در سگ از مصلب بہ انشین آمدہ
 و کثیر النعایج گشتہ مجری طبع داوعیہ منی قرار گردیدہ است نفع بر تہ ثانی
 بافتہ سلب سحر کہ قبل از طبع میدہشت نمودہ بقوام معتدل آمدہ سفید گردیدہ

[illegible]

لیکن بیایم و وصول نشانش گمانی با وجود کوشش و سعی الا کلام از تجزیه نشین
 باز ماند الا بمجمله هر چه از حال مجری و ادعیه منی به ثبوت پیوست بحواله آن در ذکر عا
 منی خیرت فصل دوم از باب اول از مقاله دوم شیخ بوعلی استعمال
 جماع مقوی العضو نهسته و ترک آن زبول آن گفته و این قول با خود از بقراط
 که در فضول خود یاد کرده که عمل در هر عضو فعلی که مخصوص العضو باشد مخلط
 و مقویست و تعطیل عمل باعث بر زبول و کمان بعضی بر صلیت این قول
 از افلاطون طیب که مقدم بر بقراط است کرده و جالبینوس استعمال جماع در زنان
 بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا سبب
 کشا و گی رگما که انیمنی سبب زبانی ریختن خون آن محل میگردد و پیش از آنکه
 گفته که سکون قوی موجب ضعف قوی میگردد و در یا منت قوی مختصه العضو با
 میکند صحت آن قوی را و باعث تقویت آن میگردد و طول و ذکر موه قصر و صحت
 فرج بنا بر عدم وصول منی بر قوت و صرافت بر هم زیرا که اول ملاقی بخواهیم
 میشود پس تا زمانیکه ملاقی رحم شود آنکس حرارت غریزی او میگردد و لهذا تولیدش
 ممکن نمیشد و بول حامل جماع و انیوط میباشد بشرط عدم استنجا و بول و بلای
 و اهوره و فضول و اوقات بارده بنا بر اجتماع قوی و حرارت در باطن از بر و قاع
 بر و ان شهوت قوی میباشد و زنان بالعکس و بعضی بر آنند که زنان از شهوت و اوقات
 و اوقات بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر تصدیق قول فل بصدق

نخواهد بود که ریاست انیشتین باعتبار نوعیت طاهر که مولد یعنی اندک باعث خلقت
 میگردد و بینه یعنی در جمهور الناس اقوی و اعظم از بسیاری و خلافتش حکم نادر و ظهورش
 بکلانی خلافت زمان گردد و پیچستین زمان خورد و پنهان و نبرد مردان در اصل قصب
 و در زمان در اصل عنون رحم و کلانی بنیشتین و انیشتین بتوسط باعث کثرت تولید
 منی که بمعنی سبب قوی که دال بر کثرت باه مردان میباشد میگردد و الاگاه کلانی آن
 زاید از حد که از طوبی حاصل میشود و اکثر ملک مطلوب کثرت است مطلوبیت است
 بساکنان آنجا انیمرض شایع میگردد و بل عیش کثرت مطلوب است که سبب انفعال و بل انفعال
 حرارت غریزی میباشد و بمعنی باعث ترقی مزاج مولود و اما فانا ببر و دوت و کثرت
 میگردد و لکن کلانی آن با غیره بساکنان آنجا میرسد که عیال و ابناء حرکت و سکون
 با سنا مستعدر میباشد اکثر بد یا قرب و ریای شور و غیره عاید میگردد و غلبه البرود
 و الرطوبه علی اکثرهم چنانچه بکلکته و غیره کثرت شایست عیش نقصان
 باه بل موجب البطل میشود و خودی آن از حد بالعکس چنانچه با بون ضعیف البنا
 و خشک و غیره باین صفت متصف میباشد و نیز انیشتین سبب بند که کثرت
 شعب و اورده و شرا تین و اعصاب و ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه
 نمیدارد و بل و را دنی ضرب با سنا ضعف طاری میشود و یشاید که در صورت وقوع ضربه
 قوی بهلاکت برانجا درونی سکران و صبی و شخ و کثیر الجماع قابل تولید نمیشود یعنی
 تا وقت الاعضا تولید سلیم نمی نماید و اگر چه تقاضای مقامی برتر قیوم نشین است و

علی الخصوص حين انزال و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جمیع وقت
 حين انزال لذات تابع نفسانی و بدنی گردید و نیز باعث احوال حرارت از حرکت
 بدنیة تحلیل رطوبات و ریاح و بسبب انزال استفراغ جوهر اخضر غذای که طبیعت
 خیر بدن بیدار و میداشد و بنا بر حصول لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنی
 از جهت منافع و مضار جمیع که بقید تحریر آمده بعضی تابع حرکت بدنی و بعضی حرکات
 نفسانیة و حیوانیة طبیعیہ میگردد و بداند که اطباء نسبت میکنند جمیع افعال بدن
 به طبیعت مدبره بدن و آن قوتی است عدمیة اشعور بنا بر تدبیر بدن با تخیر نسبت میدهند
 این فلاسفه نفس و طبیعت را بقوت جسمانیة حافظه برای کمالات بدن و از نشان
 طبیعت است که نزدیک قصد تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه
 مشغول شود جمیع حرارت بدن و استعانت قوی بنا بر تحصیل آن از اسباب
 که تا حين استغراق مثلاً بلع شلج و غیره اشغال و نیوی از ضرورت بدنی و نفسی
 خود مثل تدبیر غذا و دفع فضلات و از دیگر امور باز میماند یعنی بنا بر استغراق
 برای طلب جان مقابل بوجودی آید و نیز از نشان است که عند مساس حاجت یا غی
 من الاغراض متوجه میگردد و بتوجه کلیه جمیع قوی بدنیة و نفسانیة و ترک میکنند
 بانی افعال مثلاً فکر با مرهم پیش آید در پی تدبیر آن چنان استغراق بطوری آید
 که از جمیع ضرورت یا باز میماند و ازین قبیل است استغراق نقش بعشش حقیقی و خواه
 مجازی فصل اول از باب اول از مقاله دوم مخفی آرای ذوی الافهام

رهبری شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند غم شوقیه بغیر خواست قلبی بوجود
 ممکن نمیشد چنانچه بر عالمان اینکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کمالی بشر
 تقدم غم قلبی و معاونت شوقیه منوط گردید و حس که اوراک لذت جماع بدخول خود
 و انزال است از دماغ و تنحاع و دم معتدل از کبد و نزد بعضی شهوت بلعی جماع
 از کبد بشارکت گروه مقرر است بر طاهر که وقتی که عارض میگردد عند اراده روح
 شهوانی بهمهری سیم قوی و دم کثیر و روح غلیظ استلجاب و لیف عصبه مجوفه و دیگر
 اجزای تقصیبان سیم و شش متیش از روح و آورده اش از دم که انقباضی سبب عرا
 و طوالت اوست مایل میگردد و از انتشار و انکسار بلعی قرار میدهند و میگویند که حرکت
 جماع بلعی است موثر است ارادی یعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید
 پس وجود شهوت و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت بند و الانفا و الحال
 بعین کذلک لان مع وجود الجماع و عند توجه الطبیعه فی امرهم
 نیسی خیال الجماع و عند الفراغه عنه سمیل الطبیعه الیه و بل اکثر کثرت
 لغوئی داعی بر جماع میگردد و از خجست حرکت جماعی مانع امر طبیعی ثابت گشت
 و شراکت اختیاری نیز ضروری است یعنی امر اختیاری معین طبیعی میگردد یعنی در اصل
 حرکت طبیعی و با بفعل جماع اراده اختیار و نیز روح و سیم که عند اراده جماع تقصیب
 میرسد آنرا طبیعی و عضلات محوره را بارادی مقرر کرده اند و لازم می آید مجامع را
 حرکت نفسانیه و بدنی نیز به حرکت نفسانی باعث انقباض و تفرج و حصول لذت

و اندیشه پس و پیش و تحصیل معیشت فرزندان و نسوان و غیره لوازمات دنیوی
از قسم اکل و شرب و تنهایی حیات مستعار از آن گزیر نیست و نیز از لازمه انسانی است
چنان از خاطرش محو می شود که سوار تنزیح خواهش نفسی جماعی بجایاش قسم شده باشد
و نیز مقدر حکمت بالغه صانع قدیر بر غلبه شهوت خواهش جماع نسبت
بجمع امورات دینی و دنیوی گواه عباد و بلا بد و مت شدنش معبود حقیقی را فراموش
کرده و بر او امر و منهیات جل و علا خیال ننموده چنان اموات را یعنی بمعنی اموات
عقلی بوجود می آید که طایر و هم و خیال بآن مهم نمیرسد و چون علت غائی از
مجامعت بقای نوالد و تناسل است پس رایگانی شهوت و بر باد می تخم بوجه
حرمت مختار را باب دانش و پیش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع
ظاهر و بقای نوع او موقوف بر نوالد و تناسل ماهر پس حفظ صحت اعضا
تناسل و از ازاله امراض آن اهم مطالب بقای نوع گردید لهذا علیکم و علی
صحت اعضا تناسل بر آن منوط گرد و علم شریف طب مفر گشت بشرافه منوط
باب اول از مقاله دوم اما بر باب فطانت و بصیر اصحاب بصیرت منحنی
نخواهد بود که نشان اصلی شهوت جماع قلب است از انجاست که بی سلامتی قلب
و وجود و ساوس دنیوی و غیره کرد بات هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست
و چنان باشد که رئیس مطلق قرار داده اند الا قلب بواسطه روح شوقیه غنی
انجامش بخوبی میدهد چه از تجربه ثابت که اکثر مردم قلبیه داعی بر مجامعت میگردد و بدین

الا انما انما که نشست او که مدار العلم متوان گفت بوجه من الوجوه صادق نمی آید
 و داننده او بهمع نرسیده و آنکه خود تعلم انعلم شتم کنند از عال نشست و آیت
 ننمید از بد و شمره این علم نیز از و صادق نیست فقط اظهار زبانی دارند از بخت کبیر
 او صادق می آید الا انقدر است که در کنندگان آن بغیر نشست قادر بر حسن
 منی از بد از نسبت معاد خود میشوند بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و
 خفایت نداشته باشند که مثلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال صبیح
 نماید میثا پس استعمالش چنانچه باید مفید مدعا گردد و علاوه ازین
 در کنندگان اندری یحیی را انجام بسبب ابتلاء درت مختلفه فروج زنان احراق
 با خلاط گردد و عیاذا بالله جد ام عائد میگردد که در غلبه اش طوری ممکن نمیشد
 و این علم اکثر نجات جوگیا است که بنا بر حبس منی که انقبیل حبس دم است عمل در آن نجات
 این فریق گردد چون فائده قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش در گذر کرد
 مقالة دوم چون تقاضای حکمت خالق قدیری در ودیعت لذت
 جماع بقای نوع است لهذا آفریدگار تبارک و تعالی شوق مالا کام جماع
 در طینت انسانی سرشت نموده و میل طبایع خاص و عام بلذت مجامعت
 نسبت بدیگر خواهش لایبی و بر حوائج ضروری ترجیح داده و خبره اعظم
 شرافت عقلی را که افضل ما محتاج الیه بدست عند شدت قوای شهوانی
 چنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیا و شرم و لحاظ یگانه و بیگانه

میدارند از حال من زنمان که ترقیم میاید آشکارا خواهد بود فائده غیر محسوسه اما وقت
 بعدی رحم و قهالت است که انضمام هر دو ممکن نمیداشد البته داشتن تکبیه زیر که نزدیکی
 ملاقی فیما بین میگردد و عوام که تکبیه مطلقاً زیر سرین میدارند اگر چه در صورت
 نزدیکی رحم بسبب بلندی فم آن بمقابلۀ سر و کمر باعث بر لذت میداشد الا وقت
 بعدیش و قهالت بعدش میکند زیرا که مقتضای وضع طبعی رحم داشتن تکبیه
 با وضع مختلف میخواهد اعنی آنکه فم رحم مستوی بود داشتن تکبیه زیر که با سرین
 خواه عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد اما گسائیکه فم رحم
 مایل بر سر باشد داشتن تکبیه عریض زیر سرین مناسب است وقت میباشد چمن
 داشتن تکبیه زیر سرین فم آن مرتفع بیالامقابل قضیب میگردد و اگر زیر که
 خواهند داشت فم آن زیاده جانب زیر مائل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زمانیکه
 فم رحم مائل بیالاستندادن تکبیه عریض زیر که سرش بخوبی پیش مایل بر سرین
 فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانین میگردد و در صورت داشتن
 تکبیه زیر سرین فم آن زیاده مائل بیالاستندادن حصول مرام باز خواهد ماند زیرا که
 فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد و برگزندت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
 میلانش بجانین اصلاح آن از قباله مع تدبیرش از ادویه یا مرد عاقل و شایسته
 و واقف ابتکار سازد بر آید و مفصل یازدهم از باب چهارم اندر می
 بگری اگر چه علیست عجیب که در قضیت او بزودیهست عیاش ضروری میباشد

مکانی او بوده باعث قلت لذت جماعش میگردد و نیز مقتضای جاذبه جنسی
 مستغرق در غلبه فساد منی شدت نموده گمانی نقصان بر نقصان
 از دو جماع صغیره که بعد بواج نرسیده باشد باعث عدم ترغیب کس منشی مقتضی
 آن میباشد علی الخصوص تنفر نفس از اضطرابی آن مین جماع و نیز قوت جاذبه جنسی
 و نیز لذت کثیر نموده نقص باهی عاید مینماید و جماع عارض بسبب قذارت مکان
 و تنفر نفس از جماعش ضعف و حصول مرض بجزی بول لاحق میگردد و جماع
 زنیکه از مدت ممتد باو اتفاق مجامعت نگردد و به باشد بنا بر اجتماع فضول
 کثیر و فساد و تنفسه بکاهش نقص باه حصول می یابد و جماع مرصیه و نتیجه النظر
 بواسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاتمه باوصف اینکه تن و قذارت داشته
 باشند معین بر ضعف باه میشوند و جماع باکره اگر چه اکثر مرغوب مردمان این زمان
 و بسبب عدم واقفیت بهتر از جمیع می تصورند الا اضطراب وقت جماعی و
 وسایل آن کم که بسبب تنفر طبع میباشد مضعف است مجموع این زنان و زنایکه جماع
 لذت کما نیغی نمیدهد بسبب عدم حصول فرج که باعث عدم انشراح خاطر که سبب قوت
 قوی و انفاس حرارت غریزیست قلت اهنم طبیعت بنا بر تولید منی بوده ضعف باه
 حصول میگردد و از آنجا است که جماع مجبویه بسبب انشراح خاطر و میلان نفس حصول
 فرج که باعث تقویت قوی و انفاس حرارت غریزیست با وجود کثرت تنفر نفس
 اهنم بر تولید آن بوده چنانکه با ضعف یعنی آردا از آنکه او توبیت باستبار و جماع

و در کنندگان خلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگردد و گویا عادت
 بلاین فعل میشود بجهت حصول ضعف شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند
 و بل آنکه مختار باین فعل میشوند بجهت جماع و تزیین خلق پیش نهاد طاهر
 خود میدارند امتیاز خلق بالحقار مملو در باب همچنان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد
 زیرا که مرد موسی بر عاز به ثوران می آرد حرارت را و جذب میکند دم و روح را
 بطرف آلات تناسل و با دمید باند طبیعت و نفس را بر وجود آن آله مجبور بکار
 جماع و نیز غذا را شمع در اینجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و در
 خلق مورد بار و عدم جماع بدت طویله بیان نفس بر جماع مینماید پس باقی
 نماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه تولید لین اهتمام بر طبیعت
 نمیشد نکته جماع غلمان قلیح نزد جمهور و محرم است و در تربیت غرام کم میکنند
 استفراغ منی بنا بر عدم معاونت جذب رحم بدافعه آئین و من جهت غلبه
 بودنش و نیز کثرت حرکات شهوت بجهت عسر خروج منی ضارترین است
 و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث
 بر تحلیل میباشد اصناف آن میکنند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی
 شمر ضعف باه گردید فصل و هم از باب چهارم اما آنکه جماعت با هم
 مصنف باه بود و نیز بدلائل صحیح قابل تسلیم و هم تجربه و قیاس قرین از آنکه جماع
 عجزه که بسبب کثرت طریقات تعلیه با کم مضحکه که لازمه من عجزیت میباشد

بنابر شهوت زن گزینش بود که میباید و مرد از شهوت زن تسلی اوست نه آنکه آب خود
خارج کردن تسلی زن تصور کرده آید چنانچه خیال شهوت زانی شهوت مختلف از شهوت
واحد بخیر خلل و مایع تصور نمیکرد و الا مرد عاقل عامل اینکار کامل الشهوت برائی
محصل و شهوت کامله خدا دادی خویش نهایت دوسه را راضی و خوش خواهد داشت
بشرطیکه زنان فاحشه نباشند فائده عجیبه اما چونکه امورات و همیه را تاثیر عظیم
در افعال طبیعه خصوصاً بفعل جماع از آنجاست که فعل جماع وسیل نفس آن
تبغش مغلوله و محبت باینکار از امورات و همیه است لهذا ریت مجامعت
و نظیر مجامعت حیوانات و قرار و سماعت کتب مصنفه در باره و احوال اشکال
این و حکایات اقویا را از مجامعت و استماع رقیق و خوش الحان از امورات
نسیج شهوت و معاون بفعل جماع میگردد و بداند که خلق بالجیم عیث
غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی میگردد و چه رایگانی شهوت و منی
بفعل عیث و قلت التذازش آنهم تجلیل سبب این امور گردید چرا که
بمحبت عیثی بودنش سبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد
و چونکه طبیعت معاد بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که
ایمان که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد و ضعف بر پایه سبب قلیت
التذازش و عدم احتیاج استفرغ منی بواسطه عدم جذب رحم قلیت استقام
طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی منی بباریکی آن که قوت

با منطقی قشایب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و چشم برهم نهد و با گریه کند و
 یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا پا در کمر چید و یا آه سرگشته و یا سپرد
 نماید و یا مشغوب شود و یا سحباب گردد و آنکه منی در آغاز مباشرت فرو آید و بیوی
 بر او طاری میشود کما لا یخفی علی من له معرفه تامته فی هذه الصناعته
 العجیبه لازم که مجرب را از لباس شرم معر اسازد و در چادر مباشرت پوشاند
 و شربت عشرت بنوشاند و تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال
 واقفیت این امر و علم با وضاع و الطوار زمان که بمخرج هر یک مختص است و شوار
 بل غیر ممکن چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفه المراج
 که باعث و افکاری میگردد و ممکن نیست زیرا که شخص واحد واحد الشهوات و واحد
 است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور بر ابروی کردن میتواند و حال آنکه با وجود
 این احتمالات از خواص مختصه زمان ثابت و نیز بسبب خبت باطنی که بجنس زمان
 شتقق است ظاهر که او تا که مرد و او را همان خود نمی یابند و هم از خود نمی دانند و حال
 مزاجیه خویش آگاه نمیکند گو که مرد و هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری
 و بکار نمی آید زیرا که بغیر هوشیاری مفعوله بر حالات مزاجیه او واقفیت با سیر از منته
 امکان پذیر نیست لعماله شایقه بدیهه فروه ما بدان مقصد عالی توانیم رسید
 بان مگر لطف شمایش هند گامی چند و مخفی نیست که شهوات این زمان اگر کمال
 قاصر بالفرض اگر بر دفعیه شهوات زن واحد قادر گردیم تا هم کامل تصور گردد و در صورت

بنابر شهوت زن گریه بود و میباید و مراد از شهوت زن تسلی اوست نه آنکه آب خود
خارج کردن تسلی زن تصور کرده آید چنانچه شهوت را فی شهوت مختلف از شهوت
واحد بخیر خلل و مانعی تصور نمیکرد و الامر و عاقل عامل اینکار کامل الشهوت برای
عقل و شهوت کامله خدا وادی خویش نهایت و دوسه را راضی و خوش خواهد داشت
بشرطیکه زنان فاحشه نباشند فاحشه عجبیه اما چونکه امورات و همیه را تاثیر عظیم
در افعال طبیعه خصوصاً بفعل جماع از آنجا است که فعل جماع و میل نفس آن
تبغیض مفعوله و محبت باینکار از امورات و همیه است لهذا ویت مجامعت
و نظر مجامعت حیوانات و قرار و سماعت کتب مصنفه در باب و احوال اشکال
این و حکایات اقویا را از مجامعت و استماع رقیق و خوش الحان از امورات
نار میج شهوت و معاون بفعل جماع میگردد و بداند که خلق بالجیم عیث
غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی میگردد و چه رایگانی شهوت و منی
بفعل عیث و قلت التذازش انهم تجیل سبب این امور گردید چرا که
بحسب عیثی بودنش سبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد
و چونکه طبیعت معاد و بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که
ایمان که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد و ضعف بر پایه سبب قلیت
التذازش و عدم احتیاج استغناء منی بر اسس عدم جذب حرمت است تمام
طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی منقبض بباریکی من که فرود

ع
نار میج شهوت
طبیعت زن
نار میج شهوت
نار میج شهوت

با منطقی و تشاوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و چشم بر هم نهد و بگریه کند و
 یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا پا در که میچد و یا آه سر و کشتد و یا سر در
 نماید و یا مشغوب شود و یا بیجا بگردد و آنکه منی در آغاز مباشرت فرو آید بیوشی
 بر او طاری میشود کمالا یحقی علی من له معرفة تامته فی هذه الصناعة
 العجیبه لازم که محبوبه را از لباس شرم معرساند و در چادر مباشرت پوشاند
 و شربت عشرت بنوشاند و تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال
 واقفیت این امر و علم با وضاع و الطوار زمان که بمزاج هر یک مختص است و شوار
 بل غیر ممکن چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفه المزاج
 که باعث واقفکاری میگردد ممکن نیست زیرا که شخص واحد واحد الشهوات و در حقیقت
 است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور بر ابروی کردن میتواند و حال آنکه با وجود
 این اختلاف از خواص مختصه زمان ثابت و نیز بسبب خبث باطنی که بجنس زمان
 متحقق است ظاهر که اوقاتا که مرد و خواهران خود نمی یابند و هم از خود نمی دانند بر حالات
 مزاجیه خویش آگاه نمیکند گو که مرد و هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری
 بکار نمی آید زیرا که بغیر مهربری مفعوله بر حالات مزاجیه او واقفیت با سعه از سنه
 امکان پذیر نیست لعالمه شایقه بدیهه فرو ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
 بان مگر لطفت شما پیش هند گامی چند بخفی نیست که شهوات این زمان اگر کمال
 قاصر بالفرض اگر بر دفعیه شهوات زن واحد قادر گرد و تا هم کامل تصور میگردد و در صورت

عجیبه بقتضای امر عادی بودنش و بهیچلی و متوحشی و حیرت و همایش پیش و شدت بغیر
و کمی جفا و غم نفس و فتوری حرکات و سکات و حقوق ارتعاش به بدنش و بعد
انزال استرخاء مفاصل بل تمام اعضا گویند که بچنان گردیده اند و زردی با سفید
سعدی بی مدتی چهره و عرق پیشانی و روگردانی و جفا از جانب مرد و نافر از جمیع
حرکات علی الخصوص جماعی و بطور بله و رطوبت بفرجش بحالت کثرت ماده
منی اش و برب است که بسبب حالات انزالیه بوجود میسر شد الا بسبب عدم
وجود رطوبت خواهش مفعوله برقرار میباشند و در رطوبت علامت انزال
گردید بشرطیکه مرد منزل نگردد و چه از انزال مرد که از ریختن منی مرد مراد است رطوبت
او کما منعی دریافت نمیکرد و در غیر نسبت جماع غیر مجملی و در جماع مجملی رطوبت
کثیر ظهور میابد چه جماع مجملی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت می گردد کمیلان منیه
فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش
نیاید کرد چه اگر بافتگی رطوبت در عین شدت لذت بل بیشتر و لذت بسبب
ضعف قوای مفعوله و بار رطوبت مزاجی او نیز ممکن است الا بعد می علامات
مختصه انزالی علامت فارق فیما بین میگردد و بهر حال انکشافی این حالات
بغیر واقفیت از بسبب نکال دارد اگر چه بحسب جولانی خامه بر تشیخ آن خبر است
و اینست که از حالات مختلفه زنان نمیخواهد بود که اکثر زنان را انجام مباشرت
انزال پیدا مید و بعضی ساعتی امساک نماید و برخی آغاز مباشرت انزال کنند و برخی

آن باعث نخوت قلب و آلات ناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت
 لذت که انفعالی باعث بر حرکت روح و اشتغال حرارت غیر نرسیت و شدت اشتغال
 حرارت غریزی و حرکت روح طلب هوا را بد می کند و بطبعه پیدن مردی که
 در وقت شدت لذت رحم شد بد الخریک بجنب نمی بجا و منت مقاومت مویب باشد
 و بل اکثر زنان در بحالت می چنید پای خود را بکمر مرد و جذب میکنند از پای خود که مرد را
 بسوسه خویش تا که قریب تر گردد و رحم آن قضیب در نیوقت هر دو زن زن به
 برداشته در پیغوله ران خود داشته تا که قعر حشش نازل شده غنق آن عالی باشد
 که نزدی بمس حشفه ذکر برسد و التذاذ تا متر یافته نزدی نسرل شود پس آفت
 و دخول قضیب بفرجش نموده بکرت خفیفه متوجه شده از منکر فرم رحم را در یافته
 مس کند چرا که بے مساس فرم رحم کثرت لذت و انزالش ممکن نباشد پس قضیب که شدت
 و بیابالی اش نزدیک بانزال رساند حرکت قوی عمل آورده توافق برانزالین نماید
 چه توافق انزالین بسبب خوشنودی مفعول و باعث دفعیه مایه شهوتش و بسبب
 حل میگردد **فصل نهم از باب چهارم** علامت انزال زن جن ملاعبه اشتیاق
 تمام قریب مرد که ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه
 بیا به احساس میتوان نمود و ظهور باید در وقت قریب و نزدیک انزال خواهد ان
 مرد و ظهور محبت او در ران و بسبب که او در شدت خواهش و بقرارانه بمرد و طر
 و نشاط باطنی و نرا تمان مظهر مظهر و آغاز تبسم و ناز و کمرش و دیگر حالات

ملاعبه تا قبل از جماع بر توافقی از المین لابد می آید و از جمله ملاعبه و غنچه نندی تا
هیجان شهوت و تحرک منی آن می باشد و اگر چه نندی محل اوجیه منی زن نمی باشد
الا از آنجا که شدید التذکرت بر جم دارد و نزدی هیجان شهوت و تحرک منی آن
بوقوع میرسد و چون زنان عادتاً با اختلاط مزاجی خویش مختلف اند
لیکن بیاعتنا غلبت مردان و کثرت وقوعی آن اکثر ساس است تا از غلب
می باشد بسبب عادت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیرا که
نندی بسبب بلندی و پرگوشتی اکثر محل غلبت مردان می باشد و نیز نفس بسبب
شیوۀ این جسم زن و خوبصورتی و صلابت آن بحسب آن راغب میگردد و از غلبت
اکثر زنان بمساس آن علی الخصوص حین انزال میلان می باشد و غنچه فرج جانب
اعلام آن چه اعلام وضع است کثیراً عصباً قلیل اللحم مس این محل قوی و لذت
اینجا باشد بر تیج شهوت و غلیان منی زن می باشد و غنچه که بر جانب که میلان طبع
و شدت ظهور شهوتش یا نبه بر تبه است است مساس کننده تا تغییر تبت چنان
بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح بمعاونت دم غلیان بطا به نماید
از آنجمله عینین بسبب صفار لون خود ظهور سرخی نزدی میناید و گاه عند شدت
لذت تغییر تبت عینان بالقلب سواوش جانب بالا بسبب تغیر نفس از شدت لذت
می باشد و نیز ظهور تغیر مخصه عینین بنا بر شاکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
بر جم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد و عند کثرت لذت عظیم گردد و نفس

۱۵
 در آن روز
 طالب و غلام
 و آن و غیره
 جابجای
 سبب احکام
 از میان
 بر میان
 شوند از آن
 افضل این
 در میان
 نسبت
 موانع
 و غیره

زبان اسم و اقوی
می باشد لهذا بقید
که اگر کسی بد و باغی
به خود در ترک از دست خود
و قیاسی نیست از
بانی می باشد هر جا
ساز کرده و بدو پیش
لغت و اقوی می باشد
طبیعت فصولی می گردد
آسان است که از

بجماجم استلزامه فهم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج اما از آنجا که سقوط قوت
 الطفا فی حرارت و برود میسر که لازمه جماع خلأ گردید که اعظم مضار بدنی است
 لهذا خطا در حالت خلأ و برود میسر تبرز لملأ و حرارت و رطوبت بدینین بابت
 گشت و سزاوارست که جماع بصدرق شهوت بوجود آید یعنی کثرت ماده منویه
 در اعضا جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته اندر سید آلات محرکه
 و شقاق بنماید جماع را جماع نه آنکه بد انگیزی تکلف و فکر بصورت حسنه
 و دیگر امورات و همیه میباشد چه تصورات و همیه گاهی سبب بنابر حدوث حوادث
 بدنی میشوند و فرق در میان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر است که باشد شهوت
 صادقه علاوه از سنا فیه قرار دادی جماع حصول خفت بنابر زوال ثقل منی و
 ثقل منی باعث ثقل بدن و ثقل بدن بسبب زیاد و فصول قابل دفع و از زیاد فصول
 باعث غمزه قوای و حرارت غمزه قوی و حرارت غمزه قوی ضعیف از حمل
 بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعه از زوال ثقل وادی بدنی
 میباشد و شهوت کاذبه بعکس این فصل ششم از باب چهارم در
 فوائد ملاعبه که آنرا اساس گویند اما چونکه منی زن بسبب برود و رطوبت مزاجی خویش
 بطبی الحریکت است و حرکت او در جماع باعث سترع الانزال می گردد بواسطه حرارت
 مزاجی او ممکن نمیشد لهذا توافق انزالین بوجود آمدن دشوار بلکه امکان پذیر نیست
 از حیث ملاعبه قبل از جماع بنابر تحریک و بان منی زن ضروری افتاد و پس

روح و حرارت غیر نری میباشد از دیاد بر و محصله بدنی بوده سبب اطفای
حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جماع صین موجودگی رطوبات بدنی حرکات
جماعی ترقیق آن نموده وسیلانش جانب اعصاب که از جماع ضعف برداشته اند
گردیده مرضی من الامراض مخوفه از قبیل متعلقه اعصابی مثل فالج و لقوه و غیره بطور
یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده بدنی تقاعد انجوه جانب
و مانع بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر احتیاج رطوبات محصله بدنی از حرارت
جماع احداث حمیات نماید و از آنکه جماع بسبب کثرت حرکات و به استغفار
رطوبات مجفف میباشد و خلا که مجفف است از دیاد و پوست شده آنکس با جمیع قوا
بدنی و مرض میسی که دفعه آن عمر البرکت احداث نماید پس تبری جماع خلا
بسیار دیگر حالات ظاهر که خشکی خشکی و سقوط قوت بر قوت و اطفای حرارت
غیر نری بر حرارت غیر نری بر تیره که عباد با الله متعین بدو قبول که هر آینه زوالش بوجه
من الوجوه گاهی نبوده نصیب دشمنان شود و جماع استلزام که مراد از غذای فحشه
بعیت حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش با اعضا گردیده احداث
سده نماید و نیز لازمه جماع استلزام ضعف معده میگردد و چرا که طبیعت بخیا جماع
راغب و شایق میباشد و روح نیز بسبب لذت میلان بخارج نمودگی در دوا
طوری نماید و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال نفس بفعال جماع و لذت
بازی آیند از غم این جهت ضعف بهضم لازمه جماع استلزام گردید الاگاه عادی

اند چه صین انزال حرکت منی بفقو سیبانش و سیلان وضع طبیعی جوط آن زیر مجرای
 اندک انشیغی خارج نمیکرد و بل بسا است که باقی میماند بقیه منی در ذکر و نقص یافت
 قروح ذکر احوال میکند خصوصاً وقتیکه منی شدید الحمت و لذاع باشد
 و نیز اکثر رطوبات فرج بجای ذکر بنا بر مقابل و اتساع آنجوری خاصه صین
 انزال سیلان مییابد و بر عسر خروج منی مرد معادلن بوده غیر آنجوری و نقص آن
 حسب مراتب نقص رطوبات سید فرج بوجود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را
 اختیار میکنند باعث عدم قدرت بفعل جماع بهتیت قیامی و چون این وضع
 زبون ترین اوضاع بود بنگارش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که بهتیت
 منی جماع نقص می آید شرح آن تطویل لا طائل و نهسته ترک کرد که گنجایش این
 مختصر نمیدارد صین احتیاج از مطالبه مطولات عالم باشند انشاء الله تعالی
 جماع بعد همدم را و انداز که همدم بعدی معه دیگر همدم به مرتبه کمال نرسیده
 باشد و زنه حکم غلام خواهد بود و مضار جماع در حالت خلا بتز از ملا و دیگر حالات
 می باشد و شرط وجود جماع از اعتدال حر و برود و رطوبت و یبوست
 و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع اولاً تسخج حرارت غریبه بنابر
 ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه هاید مینماید و عند حرارت بدن و اشتدادش
 از حرکات بدنیه که مستلزم جماع میباشد باعث تحمیل قوی میگردد و ثانیاً
 الطهای حرارت که نتیجه برود بدنیه است بواسطه استفرغ منی که تسبیل

استقرار منی در رحم ممکن می باشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید مدعا
محصل آنکه وقت داعی جماع هنگامیست که شبنم باعث کثرت ماده منویه متحرک
آن عضو نماید و دفع آن موجب یکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد
و حافظ صحت عامل جماع را شاید که فاصله مدت بین جماعین آنقدر قرار دهد
که بعدش ضعفی و تغیری بمنزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حد
دست برداری از صحت خود تصور نماید و کسان ناعاقبت اندیشان زمان
تسخیر و مورد طعن نسبت این قول دراز نمیکند و با استفراغ ماده منویه نرم
ناقصه خود را صحیح تصور ید و چند سئ کلامانی بعینش میکنند انجاش نقصان
می بردارند که راز مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارای جهان
سیکرونا چارخیال دانگیزی انصاف بشهادت دل خود بر کذب عزم
سلمه خویش لب بلب می کشاند **فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع**
جماع از جمله اوضاع جماع وضعیکه باعث صحت و اسن از نقصان است
و افضلترین اشکال جماعت بنا بر سهل خروج منی قرار داده اند این است
که زن بر بستر نرم مستوی دراز شود و بالای زن آمده بر دوزانو قایم بوده هر دو پا
زن بر دوشسته و پنبوله ران خود نموده عانه بجانه شکم بسکم بسینه لب لببضم
شده بحکمت خفیفه جماعی مشغول شود و اسوای این وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن
بالا آمده و مرد از زیر بغل متحرک باشد ضارترین اوضاع بنا بر خروج منی تصور

و بدفعه نقصان ماده منویه بغداد رجب الجوه مشغول شود و میفند که حرکت نمودننده
سمیه غیر منصفه است برای انفصال جانب فی و اسهال بحسب اتفاق در صورت
وجود مجامعت عقبش مثل تدبیر تخمه پرواز و الا و انگیزی تقویت قوت هر قدر
که امکان پذیر باشد درین مرعیدارد و بعد تعب و مشقت که ظهور ضعف عاید نماید
بمقویات پرواز و مجامعت در احتیاجت بول با درار و در صورت تقاضا
براز بدفعه قبض معده رعایت بواسطه مشغول شود و اگر بعد حرکات نفس
اتفاق مجامعت بوقوع آید هر قدر که تقویت روح و حرارت غریزی که نفع
ترین اشیاست ممکن باشد بدفعه ضرر آن تصور کند در حالت زمان و بلدان
و ابدان حاره منفرطه بدفعه حرارتش پرواز و معده تقویت و بر تود را بالعکس
و اندالیماط تقویت زاید نسبت حرارت ملحوظ دارد لان البرودة
میمته للقوی و للحرارة الغریزیه و در رطوبت مزاج اگر نقصانش
بزود و طور نمی نماید و در صورت ظهورش تقویت متوجه گردد و تدبیر
به تدبیر خلاص پرواز و فایده غریبه اوقات هضم و اربعه در اشخاص بحسب
مزاج مختلف میباشد الاحسب قرار داد اطباء چنان مستنبط میشود که تقدم از شش
ساعت و تا خرازد و از ده ساعت نمیشد پس جماع اوسط این ایق بود
و اولی آنکه بعد نصف شب عمل در آمد آن خستبار کند که خواب طویل بعدش تدارک
ضعف جماع ینماید و استراحت بیدن و دافع ضعف و انیت جماع میگردد و بواسطه

سبب احداث عارضه نامرود و دیگر امراض انجری و حاجت برآوردن
 مرض بواسیر و غیره و امراض آنخل لا احتباس المواد الغلیظه فی طبقات
 اصحائه و حرکات نف نیه مغراط قبیل غم زفر و غصبت قرع و جمل که باعث
 بر تحلیل و حرکت روح اندوزمان و بلدان و ابدان حاره و بارده مغطین
 الا حرات نسبت به برودت کثر زبان دارد و همچنین طوبت مزاج نسبت
 به یوست چه استلار با وجود بالغیت مضموم موجب امراض حرکت بلاتلا
 بوجود می آید مثلاً امراض سدومی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت نماید
 بعد جماع بنابر استقرار طعام در معده و خواب طویل بر آن البته تدارک نصرت
 آن مینماید و در غلجان سده استعمال سکنجبین اولی است و خلااضر با استبلار
 از آنجا است که باعث انقباض حرارت غریزی و تحلیل روح لهذا تجمل ذوق بان
 و ذوق مینماید علی الخصوص بزراج بابیه و در دیگر تفاوتی بحسب الافرحه
 و مراد از خلااضر اشتها و صادق معه کمال مضموم اربعه نه مضموم عددی فقط
 و دفعیه تضر آن از اغذیه جیده انذار صالح الکیموس که بنابر تولید منی
 منبط یافته جو به مو مراعات تفریح و تقویت روح و تخمه که عبارت فساد
 غذا و تسخیل شدنش بکیفیت غیر صالحه و صین مجامعت درین آوان بکیفیت
 غیر مناسبه و تقویت پرواز و در حالت وجود استفراغات قویه و بطور مجامعت
 غلبش بتقدم مراعات تقویه مضارر بنابر نقصان جوهر ارواح و حرارت غیر

ایلام پشت و دوج کلبه و مثانه تکلیف بر رنج میدهد و انعدام رطوبات و غلبه
 شهاب بعلت غلبه علیل میکند و قبض شکم بر مرض قونج رنج می افزاید و خروج
 غم و قبض نشسته و قبض از دهن بشانه شکم تنفر میدهد و اجتماع اخلاط رو به ملاریه
 بدن جامع که حرکت جماعی تحرک آن بنیاید قشعر بر بعد جماع بکرت اهترازی اهتران
 میکند و موجودگی اخلاط عفنیه بن جامع اشتام را بختنه بساعت بعد جماع شارب
 تکلیف شمع میدهد و صاحبان ضعف اضمراضات فراق بعدش حدوث
 بنیاید و ترک جماع بکسان مبتلا می فراراج روی لحوق کرب نقل بدن و سر
 و صبر و کثرت احتلام بر احتلام میکند و مجتنب بجماع کاینکه عادی بعدش بر عث
 یا بر دیا ضیق نفس خفی و خفقان و غوغ غمین فوهاب شهوت طعام داشته باشد
 اولی و نسیب دانند و همچنین صاحب صدر علیل ضعیف و ضعیف العده را ترک دفع
 و زمان عادی امقاط را اجتناب جماعش اولی و فضل ششم از باب چهارم
 فی اوقات الجماع صیقل بوق صبح و کامل که بی تحمل تحمل از روی شکل و شایل و غیره
 لوازمات علی الخصوص تکلف باعث برین بل سبب ان شبن را کثرت ماده منویه دمی
 بوده باشد بشرط صحت قوی و افعال بدنیه اغنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و عدم وقوع ابتلا
 و خلا و تخمه و استفرغات قویه از قی و اسهال و نفوذ و مجامعت با بشرط در غنا و
 و اخراج دم کثیر بواسیری و غیره و عرق بسیار و هیضه و حرکات قویه بدنیه
 مثل تعبت و شفت که موجب ضعف قوی بدنی اند و مانند آن از تقاضای پول که

عنتی و صرع احداث میکند بهر حال جماع نزول او میگردد و فصل پنجم از باب
چهارم در مضار جماع استفرغ جماع از جوهر غذای اخیر که قابلیت خوریدن
سیدار و ظاهر و گواه بصدق این اضعاف استفرغ منی که شلش دیگر استفرغات
مضعف نیست باهر و بدیه حصول ضعف شدید یکسان شدید اللذت بفرط لذت
جماعی نیست ساطع بر استفرغ جوهر کثیر ارواحی او و سنگین جماع را تبرید
بدن و تنزیل و تبدل حرکات و تحلیل حرارت غریزی و انهاک قوت اسرع بر مضار
و دلیل کثرت هجان حرارت غریبه از جماع بند خن کثرت شعریدن گردید الا انجام
تبرید بدن تمام مینماید و ضعف و حواس و دماغی از بصر و سمع و غیره بمرتب
و انگیزی میکند و بساق آن فتور و وضع بجدی لمحو میگردد که حمل بدن نموند
بوده قریب بسقوط میرسد بل حالش شباهت بصرع خفی از امورات دینی و دنیوی
میدهد و نقصان حرارت غریزی غلبه سودا را و شدت حرارت غریبه کثرت
صفراء را صدق گردید و البقا شدت حرارت غریبه احتداد و احتراق با خلط
بخشیده بحدوث حمیات ماده محترقه هلاک میکند و شمره ضعف و دماغی حدوث
طنین و دو اربل بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار نعل در اعضایش
علی الخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد و غایت ضعف و دماغی در اعضا
علت رعشه و سهره مجنونه چشم و دیگر حالات ردیه که قرب نزع میباشد حدوث
میاید و لمحو شدت حرارت غریبه به پشت گرمی آن انجذاب ماده موجوده

در این کتاب
بسیار از این
آنهاست
و در بعضی
مکانها
بسیار از این
آنهاست
و در بعضی
مکانها
بسیار از این
آنهاست

از این کتاب
بسیار از این
آنهاست
و در بعضی
مکانها
بسیار از این
آنهاست
و در بعضی
مکانها
بسیار از این
آنهاست

بوجود می آید و استغراقش بجماع میگرد و لهذا از آن غضب حصول عقل عاید نمید
 و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده و زوال فضول
 کثیفه متخیر طبیعت گردیده و دفعه فکر غالب می کند چه فکر از انقباض روح و احتقان
 آن بداخل بطور می آید بل بدفعه و غلبه آن منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و عیث
 انبساط نفس بنا بر دفع انجره محترقه مظلومه و خائنه منویه و سواس سوداوی و بالغویا
 اکثر امراض سوداوی را مانع باشد و نیز بواسطه ابتعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی
 باستفراغ فضول و الفضاخ بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی الخصوص
 بزراج که یک حرارت غریزی قوی باشد و مانع می باشد و زوال او جماع کلیه
 استلایه و قاطع مواد و اورام عاونه قوا حیثین و یقینین بنماید و ترک جماع بدت
 ممتد و احتقان منی باوعیه اش ظلمت بصرد و وار و نقل سرد و او جماع حالبین
 و حقوبین و اورام اینها عارض میگردد و وقتیکه اعاده بدن کنند صحت پیدا بدو
 تقاضای فراجی بفعل جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع
 رسد و بدن و روارت حال آن و استقاط شهوت طعام بوجود آید و غضب گذاری
 اینحالات غیر بی غیر جماع ممکن نمی باشد و ابد اینکه بخار و دغلی کثیر داشته باشد و قوا
 مجامعت فزایل آن میگردد و دمی عند افراط باوعیه خویش باعث کثرت مختص شده
 انطعای حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی بدن عاید نمید از خجست گاه
 آتشی بکیفیت سمیه تجلی گشته بخارات رویه سمیه جانب قلب مانع صعود گردد و ایند

این عالم بالتحقیق از جانب و اهرب العوالم بتعداد تحقیق تحقیق پس مضیان می باشد
از مضایق مطلق برای کل سندها و هو الیق و اولی به من غیر نخل به
که باشد نثرای غلط و بیش فائده عجیبیه قدرت خالق بے نیاز چه قدر
عجایبات بحکم که ملاحظه انسانی با وصف نعم و فراست و عقل و کیاست و درویش
لال از انچه در ویندگی دم ماشیه بیش از نسبت بعضی زنان به ساعت صدق
از اقاویل المبار سابقین ثابت و نیز یافته اند بعضی طوایف ترک را دم نیمه
که بیوشید مخرج را و تحریک بار او و میگرد و بطایفه بلاد صین را به موجودگی دم
که حرکت نمیکرد و به سرعت می شکست و شکست آن قاتل انداخته می نمود
بنابر حفاظت آن نبشت کسی شقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند
و نیز تشریح و تبیین برای بعضی ملوک شام به شق نزدیک قرب موت آنها شبیه شلخ منفر
فصل چهارم از باب چهارم در منافع جامع جامع حکیم بر وجه اعتدال
باوقات فراغت و پیش و آتیه شود بنابر استفراغ فضول رو به مجموعه که باعث
انقار حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبک بدن و تهنیت
بنابر تعذیه و تنمیه بنیاد چه چین استفراغ فضول رو به ستفزه بخواهر اعضا استعدا
بدن بقدر انبار بدل تا تحلیل و انبعاث قوی و حرارت غریزی بر انضامش
فعل قوای طبیعیه بنابر تعذیه و تنمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول و حی
انبعاث روح بر فرج میکند و بسبب زوال نکرد و تسخیر روح که از انچه در خلیفه

مولود حسب تخیل مجامع نزدیک مجامعت و قرب لون مولود بلون التزام عینه
 انزال چه مشابعت صورت موافق تخیل بصورت دیگر سوای مجامع و بلون
 مولود بلون التزام بصورت طبعی است که امورات و همیه بواسطه حرکات
 روح در طبیعت فریقین متکثر گشته اند یعنی انتفاش امور و همیه در طبیعت
 باعث بر ظهور آن میگردد و بشرط انتفاش موافقت طبیعت منوط و این بصورت
 و همیه گاهی میباشد بسبب حدوث حوادث از جهت حکما امکان خوارق
 عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مویدا این کلام حکایت والد
 امام فخر الدین محمد الدیقلی که والدین تخیل کرد صورت حسنه عند محبت
 زوجه خود وقت انزال پس تولید یافت امام باینصورت حسنه تمخیزه والد خود
 چون تولید امام بصورت حسنه اولی صورت آن زمان گوید با وجود عدم صورت حسنه
 والدش متعجب شد و قوم باستماع این حکایت والد و شجر گردیدند بوجود
 صورت حسنه امام باعث تخیل صورت حسنه والدش عند انزال بعد از
 این خبر و آینه به خبر بودند آن قوم بر احوال غایبه از احوال موجودات این عالم و
 بر پیچون و چگونگی بمانند ما اعظم شأنه و ازین قبیل است تبدل فزاج بسبب تقویر
 غایت و فزاج آنکه نیست شک که وجود نیز عظیم باعث نیز فزاج و تبدل آن میگردد
 چه طور جمیع این تغییرات بسبب تکمیل حصول امور از راهب صورت با تکمیل
 این اشیا کلماته را نسخ اند و ان باعث استند اول جمیع حوادث حادث

حصصه خوار می پیدایش یافت از گمش مولود که راس او مثل سر کرمی و باقی
 بدنش بدن مار و بود و آن مولود که می آمد جانب مار و خود و شیر می نوشید پس رفت
 و بر برگه که در آن محل بود و می نشست در آن و بیرون می آمد از آن برگه مثل
 بعینه و باز نزد مار آمده پس در برگه می رفت و برین طیره عرصه یکماه منتفی شد
 پس از آن مفتی زمان فتوی بر واجب کفای آن ثابت کردند چنانچه بقبلش
 پرداختند هرگاه بخمال وجود مولود عجیبه از کیفیت مادرش از چگونگی حقیقت مادر
 سائل شدند مشارالیه سوا اینکه خوف خود از مشاهده مار و تخمیل آن برین میزان
 نپرداخت اینجهت عقلای زمان و کلامی دوران بوسیت نسبت به عاشرین
 پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت آنچه نیک باشد از ضرر و فضل آنکه
 از بشر بود تا نشاء بشود مولود با تصور خوب و سیرت نیک انتباه نکرد
 او را هم اخطا طلاق حکمت بخوی با ثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانیه
 با تحقیق میگرد و باعث حدوث احوال در بدن چرا که انشان نفس است جدا
 حسب توهمات جانویه امور و در بدن من غیر فعل و انفعال جسمانی اعمی احداث
 حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت غایه آنکه صحیح تخمیل متوهم مرضی نفس
 میگردد و بالعکس لان الوهم خلاق ثانی پس امکان اتفاق وقوع انفعال
 بدن از تصورات و همیه صادق الوجودش بدون حرکات روح محال است و چون
 تصورات و همیه بدون نوران امور طبعیه ممکن الوقوع نمیشد از آنجا است که وجود

بسبب مناسبت مقامی چارناچار بنده از ان خبر آید و الله اعلم بحقیقه
 و بعدد قه و کذب و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت و قبی گردد که مرد و آنفس
 از پره پنی جانب راست روان باشد وزن را بالعکس البته مرد بر آن زن غالب
 می ماند و باعث تولد فرزند نرینه هم شود و اندک و اگر بالعکس باشد همیشه پسر
 خاص و عام شده ازین باعث نیز پیش پسر داخت و تیر تیر چه چنان نبوت
 پیوست که جامعیکه باعث حمل گردد اگر تو عیش و تیانخ و یوم طاق امکان پذیر باشد
 یعنی یکم و سیوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و غیره تا پنج و بیست و یکشنبه و چشمنه
 بشرط توافق تیانخ و یوم بر ملا قیبت یقین و اثنی الیه المرجع و آب آلودم که حکم
 فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یا بدخلافش برعکس پس مانگیزی خیال
 بوقوع جماع حسب قرار داد بالا که کوزه خاطر دارد و در صورت عدم توافق
 تیانخ و یوم خیال یوم مقدم دارد هر یک ازین تیانخ و یوم و هر دو ماه
 و زوالش تا شیر می دارد و بر اختلاف مزاج و خلقت مولود بسبب احتمال تطویل
 از تقییمش در گذر و فصل سوم از باب چهارم جادرت کامله خالق قید
 بر داخلیت غبطه تخلیه فعل مصوره و ظهور افعال عجیب نسبت متصوره فعل
 عجیب در تولید مولود بر افعال و صور حده و قیاس حسب قرار داد همین افعال
 باعث بر تولید باشد ثابت و گویو بران اظهار ملا محیب آنکه شنیدم که حکایت
 کرد نام کامل فخر الانا مثل جمال الدین ترکستانی آنکه دختر امام فاضل نجم الدین

به بغیث فراخ که غلطت و لزوجت منی و ال بر آنست اکثریه خوامان تولید نرینه
 میباشد لان لبر و دة المزاج و رطوبته يدل على ان كيد المنی علی
 الغلط و اللزوجة لان فعل البر و دة التغلیط و التجمید المنی من ایما
 كان بجده الصفاة يدل على تولید من جهة خصوصاً فی الرجال
 لان منی هو لا یغلیط بالنسبة من النساء و لان قوۃ مزاجهم فی
 اصل الخلقة مع غلطته المنی لمناسبة مزاجه البالغی و لعل غلظت
 بخلاف النساء و بعضی تقدم وصول منی برحم از جانبین بر قلبه مولود نرینه
 و مادینه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برحم رسد و تاخر بمنی زن
 گردد مولود نرینه بوجود آید غلافش بر غلافش و اگر منی مرد با وجود تقدم وصول
 خود برحم نسبت بمنی زن قلیل است و باریق و ضعیف بسبب من الاسباب
 و در بصورت در تولید مولود بر نرینه فرق خواهد افتاد مثلاً اگر منی مرد با وجود
 قویست قوت او بزجاج کمتفی است فرزند نرینه با عضار و یا با وضع و طوار زنانه
 تولید خواهد یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده با عضار رسید پس با وجود عضار و وضع
 و طوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلب رقیق و ضعیف است با وضع تقدم وصول
 و خبر با وضع و صفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که بامری من الامور و اعضا
 و غیره شایع مردانگی یافته شود و عکس عکس چونکه انحصار مخلوق خالق برین
 بتکتمش تجوز کردن با وجود لا تعد و لا تحصى بودنش جلیست و نادانی الا

حال انقسام تولید مولود نجوبی و مشر و مابینگارش می آید عند ساس حاجت
 متوجه شود بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود بار سیده باشند و قوت قوای
 ذکوری و انباز مزاج و منی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک بقوت مزاج
 خاص خود با حسب تفاوت افرجه مختلف میباشد یعنی فایده حصول قوای ذکوری
 سی سال نهایت سی و پنج سال با اختلاف نه همدین که انتهای عمر طفولیت بر این
 قرار داد جمیع اطفال گردیده میباشد و حصول قوای ذکوری این زمان در اکثر
 به نسبت سادگی نهایت سبت و پنج سال میگرد و وفایده مزاج انانی سبت
 سال نهایت سبت پخیال متصور است و اگر چه شناخت این از علامات دیگر
 که بر قضین مسائل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این
 از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه بلبو سی پوشیده نیست ظاهر میگردد
 و بسبب اختلاف این حالات یعنی بغیر وصول هر یک مزاج خاص خود با
 و تولید مولود درین آوان حال مولود از تولید خنثی و غیره مختلف میباشد
 چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر پیدایش نر و
 سبت جمش و آفرینش زن بچپ جمش و خللات این هر دو بر سبیل ندرت
 و نیز کلائی و بزرگی بیضه راست مرد و وقت بلوغ یعنی وقت نبات شعوان
 سبب تولید اکثریه بر فرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ مین نبات شعوان
 آفرینش اکثریه براده میباشد و سفیدی و نرمی بشهره مع ظهور دیگر علامات مخصوص

محسوسات آنکه باشد برای القدر محسوس و دریافت نمیکند آنرا که نباشد بالقدر
 لا محسوس سبب التذاذ و عند خروج منی ظاهر که لاین مجری منی سبب الفعالی است
 از حدت منی و حصول زوجیت الم شبه تفرق اتصال ثبت آن مجری از حدتش و التهم
 آن تفرق بیاعت غریبت و لزوجیت منی بعدش و وقوع تفرق و اتصال
 و فی سبب سرعت حرکت منی باعث بر لذت سه باشد و همین است
 حال اتصال که باعث بر التذاذ است نسبت زن از انجا است که سطح حجم
 فی نفسه حاس و مرد منی زن سطح حاس و جمش بوقوع تفرق و فی از رخ
 لذت منیش و اتصالش با آن واحد غریبت و لزوجیت منی آن سبب التذاذ
 گردد و کثرت و قلت لذت جماع برای فریقین بسبب اختلاف اوج و سبب
 طبعی و تیر بر قوت و ضعف اسباب فاعله و منفعله مختلف میباشد چه قوت
 بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاذ و کثرت عا
 میگردد از انجا است که کثرت ارتسام لذت جماع بد انگیزه استیلا باعث
 کثرت و قومی آن رخ شوق به بری آن میکند و نیز سبب لذت مرد و مرد منی
 با عصاب حاسه تضییع از نخبه او را که میکند حاسه از حدت منی و حصول لذت
 میگردد و چنانچه در حکم فصل دوم از باب چهارم اکثر اطباء بطور مولود
 نر و ماده غلبه احد النین بر دیگر قرار داده اند چه یکم میل و دیگر استعیل مثلاً
 اگر منی مرد غلبه یافت مولود نرینه ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه

محل تکونش سوار هر سه اعضا بتسبیح بقای نفس ثابت نیست علاوه بر این
 ریاست انیشتین بحسب بقای نوع متفق نمیکند جمیع اطباست نه مولد روح
 اینجست تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیشد و بتفاتی انتشار فعل جماعت
 و سبب فاعلیش طبعیت و سبب ماکو آن روح و دم شمرانست که تنفیع میارند و قضا
 و روح و سبب موری ایستادگی و ریاح متولد نفس قضیب نیز معاودن است
 سبک و در وجود رطوبت فضلی بحسب تکون لا بدی میباشد و این رطوبت
 غیر نمدی و وودی است که حین تاثیر حرارت محصله قضیب درین رطوبت
 فضلی آنرا برنج تسخیل می کند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی در
 آن عضو است مگفته و بداند که خلقت مجری منی بر اعتدال بل مائل بلین سبب
 سرعت خروج منی است بر وجهیکه انزال آن آسان باشد چه شدت لین
 باعث بر تعسر بلکه بر عدم خروج منی میباشد و علامت نهمی سهولت انطباق
 اوست فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را در دو جنس
 محصور کرده اند جنس اول آنکه تغیر و بد مزاج خلقی را دفعه جنس دیگر آنکه اعاده کثرت
 اتصال طبیعی را دفعه و آنکه نه واقع شود دفعه جنس دیگر و بان پس لذت نمیدهد
 و ایلام نمینماید چنانچه حاصل نمیکرد لذت عند اجتماع ماده منویه و حصول میگردد
 لذت نزدیک متفرغ آن نیست برای این سبب الا آنکه اجتماع ماده منویه بالتدریج
 است و متفرغ آن و منی و سبب این از آنجاست که قوت حاسه دریا میکند

محل اوست دوم شریانی باعث بر زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح و داعی کثرت لذت عند احکاک فزین نزدیکی دخول و خروج میباشد و نشان کثرت روح طبعی کثرت آتش است پس اتمام انتشار طبعی بهجاست ارواح کثیره مثله دریا و دوم شریانی ثابت گشت و گاه سبب معظم انتشار روح دوم شریانی میباشد مثل انتشار عالم شباب و انتشار یک حادثه میگردد نزد افراد لذت و جماع مجبوره اما انتشار غیر طبعی مثل انتشار یک لب طفولیت یا شیخوخت و انقضاء جماع مدتی حاصل میگردد و بغیر از معادلت خواهش طبعی و نه تکلفی و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینه و استواری ظاهر و غیره گاه انتشار غیر طبعی فقط از یرج غلیظ میباشد مثل انتشار مرض فزیموسی غرض که بی وجود هر سه اغنی روح دوم و یرج انتشارش غیر طبعی میباشد اما در حالت قرار داد انتشار فقط از یرج متولد و نفس قضیبی بغیر از آید ریاح از اعضا و دیگر پس حاصل نمی شد انتشار بسن طفولیت تا حد بلوغت لعدم حصول الحرقه المحیلة لوطوبات الفضلیته ریاحانی سن الصبی و نیز اگر انتشار از یرج نفس قضیبی ممکن باشد هر آینه انتشار در افندی منفوخ باعث زیادتی انتشار نمیکردند و الحال ایس کذلک اما از آنجا که تولد یرج نفس قضیبی و قضیب و عروق بیضتین و نشین از حرارت این محل که طبع دهنده ماده منوانت احداث این یرج اسکان پذیر است الا روح در قضیب و بیضتین و نشین تولد شدن نمیتواند

که انتشار طبیعی است و یا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بر وجود روح مع روح
دوم کرده اند از آنجا است که حصول انتشار طبیعی بغیر از این هر سه محالست چرا که
در صورت وقوع انتشار تنها از روح هر آئینه انتشار خفیفه بغیر انتفاع
که لازم نیست است و بی سنگینه که لوازمات دم است آنهم بزمانه قلیل
مع فزائدت حاصل میشد لطافه الروح و تصور حدوث آن فقط
از دم البتة انتشار بزمانه طویل مع سنگینه بغیر حدوث و لذت کثیر که از روح
مختصه روحی است و بی انتفاع کما ينبغي که خاصه روح است بوجود می آمد
و نیز اندام مجری منی حین امتلاء آن از دم ممکن می بود و وجود آن از روح
تنها باشد که انتفاعی نسبت بقسمین اولین چنانچه باید ظهور می یافت الا شکی
و استحکام لذت کما ينبغي حصول نشود و در صورت قرار داد و از این
با هم انتشار طبیعی حصول نیگردد چرا که تصور روح و ریاح بعدویت دم
سنگینه بعد دم خواهد شد و در حالت موقوفیت روح و ترکیب روح دوم انتشار
موقوف خواهد کرد و تجلیم دم و ریاح با ابطال روح ابطال احساس لذت
میتوان شد و از قسم طبیعی است انتشار حین گرمی شرابین غشیتین بسبب است
روح دوم بجایانش منجذب گشته انتشارش بوجود می آید لان الحرات
جذاب و علامت فارق فیما بین هر سه روح در جماع نجوی کرده اند که نشان
کثرت لذت مطلق جماع بروح قلبی است چه روح قلبی بغیر مجرای خون شریانی نمی آید زیرا که

باطن زیر که امویطیعی اصلی موجب بران نشد بل شی دیگر است مکتبه اما از انجا
لا بد است برای کل تحریک از تحریک شهود جمیع روح و روح
دوم قرار یافت **باب چهارم از مقاله اول** اما کیفیت حدوث انتشار
از روح دوم برین پنج میباشد که جوهر قضیب را بتجویفی مقرر کردند
تا که شدید القبول باشد برای تمیید و اتساع و تحویل پس چون نفوذ کند در آن
قوی دوم کثیر روح شوانی و روحیکه بآن حس قضیب و احساس ملذت است
تمیید میدهند قضیب را از راه طول و عرض و متغیر میسازد آنرا اتفاخی کثیر بخلاف
قضیب که آنرا اتفاخی کثیر حادث نمیکرد زیرا که اعصاب و شریانین که در زیر
اند شدید القبول برای اتساع نیستند چرا که سمات آنجا تنگ مخلوق شدند
چه اگر گشاده می بودند هر آینه روح و روح آمده قضیبی بنا بر فعل انتشار برود
قبل از تمام فعل جمیع بسبب کشادگی سمات آنجا برودی تحلیل
می یافتند و فایده انتشار که قبل از جمیع است زائل میگردد و نیز حکیم مطلق جلدی
بر سر قضیب که در طرف بالایش منقبول و از آن است بمسامات تنگ خلق کرد
تا ریاح و ارواح که حین انتشار در آنجا جمع شوند محتبس شده برودی قبل
از تمام فعل جمیع تحلیل نشوند و جمیع بخوبی حاصل شود لهذا خصوصیت وقت مسامات اعصاب
قضیب گردیدند آنکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد تمام قضیب بمسامات تنگ خلق میگردد
بر آینه فعل اتفاخی و تعریف حین انتشار که مخصوص قضیب است بالکل امل می شد پس این

بنابر تسبیل اتساع مجری از آنجاست که طول زمان خروج منی که در صورت
عدم اتساع آن از ندی ممکن میباشد فاسد میکند و فاجش را برود مینماید آنرا پس
حاصل نمیشود از آن احوال که مقصود بالذات است و مجری آن بالای مجری منی
منفرگشت زیرا که حصول لیسین از بالا بریزد و دی حاصل میگردد بخلاف غلافش
و سبب خروجش آنکه حین ابتداء شهوت جماع حرکت مییابد از اجزای قضیب و الفاظ
بنابر تئیه جماع حاصل میگردد و ازین الفاظ منضوط میشود عده که موضوع است
در رقبه نشانه و از حصول انضغاط سیلان رطوبه ظهور می یابد و اهو المندی
هر چند که تلاش و انگیزه حال ماند که حالات تولید ندی و ودی مثل منی
گردد و الا چنانچه باید نشانیش نیافت بعقل ناقص چنان میگردد که شاید که
این برود و فضله بجهل فضله غذای نشین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون با ثبات
فضله غذای نشینی پرداخته و بجتهی مدفع آن بکاشته شاید که مدفع او ازین طریقی
بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی ندی مثل منی ظاهر و انبغی از تحریر شیخ با هر
آنکه سفیدی حقیقی نمیدارد و با و عیبه منی نر فرستخ منی باید آنرا منی مجازی گویند یا
مشابهت آن بمنی حقیقی و این منی مجازی فضله غذا برانشین است فصل چهارم
از باب سوم اما بدانید افعال علی الخصوص جماعی بر دو قسم منقسم میباشد
قسم طبیعی ای الصادرة بمقتضای مزاج اصلی و قسمی تکلفیه صادرة بحسب عقل
و ریاضت نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بان بر احوال طبیعی

خلق کرد خالق قدر قضیب را بر سه مجری اول فوق همه مجری بول دوم
پس زان مجری مذی سیوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب
هر سه متحد گردیدند اما دوی پس مخرج آن مخرج بول است و آن رطوبت
غریبه نرجه جاری میشود در مجری بول نزدیک اراده آن تا نوزده آن مجری نماید
چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود طول بیکروز زمانه مود آن در آن مجری
و چون بول بنفسه عاود است بتصور انجود آن مجری احتیاج گردید بدین رطوبت
تا که انکار نماید این رطوبت بسبب لعابیت خویش مدت بول را و محفوظ
نماید آن مجری را از انجود و تولد این دوی از غده موضوعه بقرب عنق
شانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منضبط میشود آن غده
نزدیک حرکت بول که برای خروج بیکروز و ازین انضباط ظهورش بوجود
می آید و نهاد هر دو در یک مجری قرار یافت و این دوی وقتی که کثیر گردد و
غلظت میشود و سیلان بینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتست خلق کرده شده
بنابر تلئین مجری منی و تسهیل الساع آن و از نشان اوست سیلان آن نزدیک
ابتداء شہوت جماع چه عند شدت آن سیلان منی و اخراج این بینماید از
تقدم سیلان مذی بر منی ظهور مییابد الا گاهی سیلان مذی بقدر تلئین مجری منی
میباشد و ظهور آن بخارج بمشاهده منی آید و قرار یافتگی مجری مذی علیحدہ
از منی بنا بر عدم اختلاط آن بمنی تا که فاسد نسازد منی را و فائده جریانش

گنجایش قضیب گردد و عند انتشار ظهور یا بدیجالات انسان که مسافت گنجایش
 غیبت قضیب نماید و لهذا ظهورش بگرد فصل دوم از
 باب سوم خالق ارض و سما ظهور قضیب انسان در حالت صغر
 و استرخا نسبت بدیگر حیوانات علامت فارق فیما بین کرده و بل سبب
 باعضاء انسانی خاصیت عجیب سوار دیگر اعضا نسبت تقضیب و فزوده
 که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم میرساند و صین استرخا یک مرتبه
 صغیر و نحیف گردد و در دعیت حکمت خالق بوجود حالتین بعضی و احد
 بحسب احتیاج بنا بر ظهور نوعیت است ورنه اگر فقط ضرورت اجزاء
 بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طویل نیفتد بل گنجایشی احسن از
 بول از سوراخیکه در جلد متکون میشد حصول می گردید مثل زنان
 و خواجه سرایان بر طلا هر که مخلوقیت این شکل طولانی بنا بر فعل مجامعت
 که علتش وصول منی است بفرم رحم که انیمینی سبب توالد و تناسل و ست
 ثابت و مخلوقیت شکل ایستاده را امری داعی نبود چه ایستادنش براس
 ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استرخا و اکثر ضروری بواسطه
 اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استرخا است مخلوق گشت از حیث
 مختلف البتّه بر هر دو فعل بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار یافت
 لهذا خلقت قضیب بجهت هر یکی باین فصل سوم از باب سوم

مطلق بر طبق ریاضتین مردان و انحصاری ریاضتین زنان درون فرج هر دو برود
 جانب چش بر توافقی انزالین با قریب تر که باعث حمل است گردیده چنان
 می باشد که سبب حدت فراجمی خویش نزدی سحرکت جماع تحریک می یابد و همین قوت
 ریاضتین مرد در حرارت بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت تنهال است اسرع
 بر انزال میگردد و بدینجهت ظهورش مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند و از
 سردی خارجی مانع سرعت انزال است لکن در محکم کثرت و منی زن کثیر التی
 بار و رطب باعث بر بلطی الانزالی اوست و با وجود این وقت بعدی از جماع
 در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماعی
 معاون بر بلطی الانزالی او میگردد و لهذا فعل حکمت خالق مد فون کرد تا حرارت
 بدن و حرکات جماعی باعث بر تند و یب منی او بوده سرعت بر انزال نماید
 بر ظاهر که در صورت خلاف این نسبت فریقین مانع توافقی انزالین که باعث
 حمل میباشد و علت غائی و دلیلت کثرت لذت جماع و ترطیب طبعان حاصل
 و عام مجامعت حمل است و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث خلقت نیا
 و دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او **فصل اول از باب سوم**
 سبب ظهور تقییب انسان با وجود استر خا نسبت جمیع حیوانات ماشیه
 چه سافت مابین صلب و ظاهر بطین جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق
 الیه المرحوم و آب مقرر گشت تا همین استر خا را تمسافت متع بوده باشد

و اهميه و اثبات لوازم عقلی و تعین بصحت اسوئتیقه عقلی و مضامین لایذی
فصل پنجم از باب دوم بر خاطر از باب بصیرت و اصحاب خبر
 مخفی سباده که حق تعالی ترجیح قوت شهودانی نسبت زنان از روی سرعت
 و قوت بمراد ان عطا فرموده و شهود او از بدیهیات ثابت حاجت دلیلی
 ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوی تر و وسیع تر بودن شهوتش
 از آنجا است که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید
 و کثرت تولید باعث کثرت تولید خلقی است نسبت به اناث و چون نزول
 منی مرد و آنکه هست بسبب قرب منش از او و تجمک س می آید و باعث عیبت باه
 گردد و الا ویر نباید بقرب موضعه چه از لوازمات است که هر قدر شهوت
 و لذت بیشتر باشد انزال منی زیاد تر و تیز حرارت فراخش باعث برتر عیبت
 انزال است لان فراج الذکور حار یا لیس و اما نزول منی زن
 از پستان است بسبب مسافت بدیر شهوت ناک شود و بسبب قلیت تولید منی
 بطبی الا انزال و باعث قلیت بر تولید نظر بنقصان ماده منویه در اصل
 خلقت بوده لهذا شهوتش ویر باید و تیز سردی و تری فراخش سبب
 ویر شهوت ناک و بطبی الا انزال او میگردد لان فراج الاناثی بارو
 رطب و تیز گفته اند که موضع خروج منی زن نمدی و موضع خروج منی
 مرد غالب باب سوم از مقاله اول حکمت دایه حکیم

محبت بد که داعی حالات فویمه میباشد مصنون داشته تا هست سال از
از دواج بل از جماع زن محتاط نموده بعدش باز دواج آرد و من بعد نیز از
امورات جایب انگران بوده در هر امر ناصح باشند نه آنکه چادر غفلت کشیده بگفتا
خرابیهای زمانه گرفتار کنند فصل چهارم از باب دوم پوشیده
آرامی ذوی الاضام و ذوی طبع سلیمه مباد که برای کل سن از انسان نبی
نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شدت استعداد
بفرح شل لوازم طبیعت فصل برع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن
غلبه حرارت و رطوبت است و خلوات آن از عقاید راسخه در ذهن آن و عدم تجارب
کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش مائل بحدت و فراجش به یوست
مائل و تقاضای طبعی ایشان را غلب بر و مقتضی سردی و کثرت معاش
و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات
بدنیه از محبت دوست میدارند نه اهل و لعب را اما کمال پس حرارت شان
با وجود اقل حدت و اضعف سورت نسبت حرارت شبان الا شرمع
بنقصان شل شیخ نیست ازین باعث توسط اخلاق و در شجاعت و تصور
و صداقت محبت کل شی من غیر تحویل کذب اما شیخ غلبه منیما بد بر
فراج ایشان برودت و یوست و باعث حصول عقل از تجارب بنین
سابقین و نیز بسبب غلبه یوست فراج این استحکام فراجی و عدم لقین با حکما

می یابد و صفراوی کمتر از دمی و بلغمی و سوداوی قابل کثرت مجامعت نیستند
 لصفحت بدین المراجین فی اصل الخلقه بهر حال کثرت قلیت جماع
 موقوف بر قوت فراج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت ماده
 سنویه داعی باشد کار بند شوند نه آنقدر که بد استگیری تحلف خود را در محله هلا
 اندازند. **آسیب** به مخفی بسا که او عینه منی در سه چهار نهایت پنج
 جماع علی التواتر متی میگردد **الحسب المراج** و در صورت اصراف ازین
 خون صالح که صلاحیت فدا را اندامها دارد و بیرون می آید که مدتی به تلافی آن باید
 بهر حال عمل زائد از ترقیم فدا زائد تصوریده محتاط باشد در صورت خلاف این
 تا سخی بر باد می شهوت بر نقصان شهوت علاوه از شمره مرضی من الامراض
 خواهد برداشت. و بدانند که حال مولود این زمان اتبر و خراب چه
 عین خروج فرج جو بای فرج بوده بهر خروج و دخول ملا اختیار میکنند یعنی
 بهر ده و آزرده سال که هنوز قوت قوای طبیعی طور نمی باید مشغول با بکار
 میشوند تا بست سال از قوت باهی دست بردار بوده با مرض بدنی گرفتار
 گردیده خرابی و سوانی می بردارند و حصول فرزند برابری قوای این بوجود
 می آید و مکروهات زمانه معادن برابری او بوده هتیت و اشکال قوای
 مولود کلیم تبر می شوند پس دانشمندان ذی هوش و معامله همان خونیست
 از حالات فرزندان خود خبر گیران باشند و پنبه غفلت را گوش بدر کرده از

که اگر که امی از جنس زنان بیاعتنا نشد باز دیگر اسباب مروج جهان هم از
 مرد میگیرد و مرد را از راه تسکین وقت نقص خود در نیکار عقب گذاری از آن
 میشود چه جایی فعل دیگر و در صورت واقفیت سبب جنابین و این فمابین
 شهرت می یابد بل قدرت بفعل دیگر هم میدارد چون اصل و نیکار اول کثرت
 و سرعت شهوت بعدش واقفیت چه سرعت شهوت سبب غلبت زنان
 میگردد و در وقت باعث دفعه نایزه شهوتش می باشد بل اهل هوشن صاحب
 فراست واقفیت را بر قلمت شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل
 آنکه تاکی شوق آن وفا خواهد کرد و انجام از نیکار باز مانده مغرور خواهد شد و این
 کمی شهوت بشرط واقف کاری جدائی فمابین ممکن نخواهد بود و در حالت
 نقص این هر دو هرگز گردانیکار نگردد که باعث خرابی است علی الخصوص
 باخذ زن فاحشه که فحش آن کافیت بر خرد اینکار فصل سوم از باب دوم
 استان مردان را اگر چه حکما بر سابقین باعتبار اوقات آن زمان بخوبی بخیر
 کشیده اند اما از آنجا که حوادث زمانه و تزییلات متعلقان فرصت آسودگی
 و اطمینان که باعث التراح خاطر و قوت قوای جسمانی است مهلت برسد
 نمیدهد اینجست قوائیکه پدر را حاصل میباشد نصیب پرنمیکرد و ازین عیش
 مولود بوقت من الاوقات بر سبیل منعت ظهور میابد لهذا مولود این زمان را بسیار
 بخیر از حلاوت دنیا و مافیها میباید و اگر کسی چون جماع و بلکه به صحبت زنان نگراند

که هر که بدینا پیدایش بسیار با زوان مرومی در آید و در مشاهدات حالیه و زمان
سابقه گاهی بسامحت فرین نه پیوست که کد امی زنان بسبب شهوت تام که
خود شوهران خود را با وجود نقص گذاشته ترکیب این فعل شدند و بلکه
اینمغه بعد اقامت می آید که شوهران او خبر گیران نشدند ازین باعث باختیار
صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم بطفه شریف قوم زنان
بوقوع نمیرسد و بلکه نسبت به پو ارج کوچ که در حقیقت پیشه فحش بسع می در آید
انهم اتفاقی زنار النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زنان با وجود نقص در رجوبیت
ترجیب او کرده هم صحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنانکه در عین شباهت
بیوه بوده در اکثر تازندگی اختیار دیگر شوهر نیکمیتند جای انصاف و محل
عورت که اگر شهوتش زائد بود می انجمنین حالات بچه وقوع میسر میگردد
و با اینهمه بی اعتدالی و نقص مردانرا کسی بشمار نمی آرد پس بحال شسته انصاف
از دست داده طوریکه ممکن باشد بخیاال رفع زبونی و در جنس خود میعوبیت
و نه زن عائد کرده مورد طعن جهان و جهانیان میکند مدعا میحصل آنکه بوجه
من الوجوه شهوتش زائد از مردانست نگشت لاشباهه بالبداهه و آنکه عوام الناس
بر حال شهوتش آگاه نمیشوند سبب بدو آراست که باعث خفت باطنی
از حال خود آگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات انکشافش
در انکشاف آن معذور بوده بر پر شهوتی او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که

۴
بسیار از زنان
در عین شباهت
با بد فاحشه
بوده اند و نیز
صریح ظاهر که
آنانکه در عین
شباهت با بد
فاحشه بوده
اند و نیز مرد
بسبب عدم قدرت
بر چگونگی
حالات انکشافش
در انکشاف آن
معذور بوده
بر پر شهوتی
او محمول
میکند زیرا که
صریح ظاهر که

ناچار احتمال بر پر شهوتی او میگردد و چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب
 خاص و عام پر شهوتی مفعوله شته گردد وید و الحال پس کذلک اما سبب
 شدت و خواهش زن باختلاف نه هین دو چند یاده چند بر اصل خلقت
 نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی آنرا بیان طراز نگردد
 بعقل ناقص چنان میگردد که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معدوم
 گردیده و با وصف آنکه اگر کسی از اهل دنیا درین باب تبکلم برود بسبب حاج
 معیوبیت کسی گردان نگردد ویده تا بر خوبی و کمناات آن نظر غور و مامل صورت
 می بست و بر حقیقت واقعی آگاهایی مییافت و تحصیل آن بعمل آورد و عمل در آن
 او باعث دفعیه نایره شهوت زنان میگردد و حقیقت شهوتش منکشف میشد
 پس طاهر بسبب لاعلمی تاویل دو چند و ده چند خیر بودند و محبتی و دلیل قایلیم نکردند
 تشفی و سکوت سامعین بگشت پس سرودی و تری مزاجش که از اول بطینت است
 گشته برانی است قوی و محبتی است ساطع بر کمی شهوت او و چهره انباش
 لان البروده سمیت القوی و الرطوبه مسترخي لها و معاونه للبروده فی
 الفعل و نیز اگر زیادتى شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی که بر آئینه
 در دین و دنیا زانند ازین تمسکه ندارم اعنی مثنی و ثلاث و رباع
 بهمار از و اج نسبت یک کس از خلق الله چه طور رواج یافته شاع می
 بلکه بر عکس آن بودی و نیز صریح خلاف مشاهده بکذب آن شهادت میدهد

و مافیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش و نیوی خواهد یافت
 اگر چه معاملات تقدیری ازلی متعلق باین ملحوظات و قابل فهم نیستند و بسبب
 عدم گاهی بآن گنجایش و فردن نمیدارند فصل دوم از باب دوم و ابتدا
 که کثرت ولد نیز باعث کثرت تعلقات دنیا و مافیها میباشد و وقوع این
 باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت قرار یافته چه کثرت
 مناکحت بسبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد
 ازین جهت قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز
 بنا بر حفظ صحت قلت مناکحت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
 باهی میباشد اما نقص العقل ناهای قبت اندیش جاہل طبع که تعدد مجامعت
 در روز و شب اختیار میکنند انجام ثمره ضعف باهی برداشتند از یک مرتبه هم
 خود را معذور میپندارند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن تنگین
 نمیشود چرا که جمیع ایشان بنا بر دفعیه خواهش نفسی خود میباشد نه برای تشفی
 و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در نیک و لاعلمی بر اساس انزال
 قلمی در مقابل را آگاهی نمیدارند و ظاهر که عین عدم انزال که اطفالی نایتز
 شهوتش مراد آن دارد و وقت استفسار انکار بر زبانش نمیرود
 و فاعل عدم انکارش را محمول بر پر شهوتی کرده تعدد مجامعت بوقوع
 می آورد و آخر کار شهوت فاعل ختمام یافته خواهش مفعوله برقرار می ماند

ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بمناکحت آوردن بازواج متعدده
 خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نباشد چه
 خوش آمد قول نامحرمه اسیر زن نتوان شد با الهامه و از برای یکدم شهوت
 که خاک بر سر او و چه از حالات زانده نمی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و
 غرض از انس مردوزن شهوت را نی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
 اینچند روزه از یک و دوه و چهار بر سبیل مساوات مساوات مکره هوس
 که حین کمی شهوت را سنگیری می کند و دامن هوس فراخ بقول آنکه مصرعه
 مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و بعد اطفای ناره شهوت مرد و غرض
 من الاغراض مختصه بذات زن متصور نمیکرد و اما امورات دیگر سوار این از
 قسم آسودگی اکل و شرب و غیره متعلق ذاتی خود بر فضل ایزد و هیال است که
 از بنی نوع انسان آسودگی ازلی پیدا هر کس و ناکس مدد و معاون حاجات او
 میگردد و از آنجا که انس مادر می و پدری بر جمیع متعلقات و نبوی بلا تصنع ترجیح
 بر ترجیح الاشیان تیر بغیر آسودگی ولد کما فیغنی مانوس و خوش نمی مانند چه چاک
 منکوحه که با وجود غیریت بخیر غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و پس دفعیه ناره
 شهوت در شربت ازلی اینان شربت نگردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا
 پوشیده نیست مرد عاقل عامل انیکار ملوث دنیا اندیش عواقب و ازین انجام
 هر مرام را اندیشید و از اندیشه پس و پیش اندیشناک بوده هر قدر که از ملوثات دنیا

و مافیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش و نیوی خواهد یافت
 اگر چه محاملات تقدیری ازلی متعلق باین ملحوظات و قابل فهم نیستند و بسبب
 عدم گاهی بآن گنجایش و فردن نمیدارند فصل دوم از باب دوم و بنده
 که کثرت ولد نیز باعث کثرت تعلقات دنیا و مافیها می باشد و وقوع این
 باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت قرار یافته چه کثرت
 مناکحت بسبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد
 ازین جهت قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز
 بنا بر حفظ صحت قلت مباشرت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
 باهی می باشد اما ناقص العقل ناهما قبت اندیش جاہل طبع که تعدد مجامعت
 در روز و شب اختیار میکنند انجام ثمره ضعف باهی برداشته از یک مرتبه هم
 خود را معذور می یابند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن تنم لکین
 نمی یابند چرا که جمیع ایشان بنا بر دفعیه خواهش نفسی خود میباشند نه برایشی
 و انزال طرف ثانی چه بباعث نقص عقلی و درینکار و لاعلمی برانستار انزال
 قلمی در مقابل را آگاهی نمیدارند و ظاهراً که معین عدم انزال که اطفای نایره
 شهوتش مراد آن دارد و وقت استفسار انکار بر زبانش نمیرود
 و فاعل عدم انکارش لا محمول بر پر شهوتی کرده تعدد مجامعت بوقوع
 می آید و آخر کار شهوت فاعل ختمام یافته خواهش مفعوله برقرار می ماند

ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بمناکحت آوردن بازواج متعدده
 خود را دام بلا کردن مختار زوی العقول و دانشمندان روزگار نیسابند چه
 خوش آمد قول نامحرمه اسیر زن توان شد با الهامه دراز برای یکدم شهوت
 که خاک بر سر او و چه از حالات زانده نمی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و
 غرض از انس مردوزن شهوت لانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
 اینچند روزه از یک و دوسه و چهار بر سبیل مساوات مساوات مکره هوس
 که حین کمی شهوت دامنگیری می کند و دامن هوس فراخ بقول آنکه مصرع
 مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و بعد اطفای نائره شهوت مرد غرض
 من الاغراض مختصه بذات زن متصور نمیکرد اما امورات دیگر سوار این از
 قسم آسودگی اکل و شرب و غیره متعلق ذاتی خود بر فضل ایزد بهمال است که
 از بنی نوع انسان آسودگی ازلی سید هر کس و ناکس مدد و معاون حاجات او
 میگردد و از آنجا که انس مادر می و پدر می بر جمیع تعلقات و نیوی بلا تصنع ترجیح
 بر ترجیح الا ائشان نیز بغیر آسودگی ولد کما نیغی مانوس و خوش نمی مانند چه چاک
 مشکوه که با وجود غیرت بخیر غرض خوابان آسودگی نان و نفقه پس دفعیه نائره
 شهوت در شربت ازلی اینان شرشت نگردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا
 پوشیده نیست مرد عاقل عامل انیکار ملوث دنیا اندیش عواقب زیر انجام
 هر طم را اندیشید و از اندیشه پس و پیش اندیشاک بوده هر قدر که از ملوثات دنیا

صحت کلی سپهر ساندند و محمد زکریا الفحصان ترک جماع کسیکه شغل بکثرت او
باشد و لیسوس دانسته بل اتفاقاً عرض و جمع شدید که گاه منجر بشنج باشد
نکاشته و دیگران مقراند که حین دفع فضله منی هنگام زیادتى آن علی الخصوص
در حالت جوا نی بجوانان اقویا موجب تشبیط و بسبب حرکات بدن و نفسانی
و جلال فکر و رفع غم و همسکن غضب خیالات فاسده و مایخولیا و جنون و دیگر
حرکات و ماعنی و حرارت بدن و تسروگی خاطر و ذکر ارجلا سید و عشق فانی
و دیگر نماید اگر چه بغیر از معشوق اتفاق افتد و بعضی امراض بلغمی و سودا و ارفع
لانیسج الحرارة العنبریه و معیش القوی و دفع الفضول
الروتیه بالجملة محال عقل است که در جماع منفعت نباشد چه ظاهر است که جماع
امریت طبعی و طبیعت اقتضای نمیکند امری را بدون منفعت پس منفعت او
از قیاس و تجربه ثابت گشت در مینصورت فاعل فعل جماع حسب تضای
خراج خود بغیر از فراط و قفر طبعی عاملین عمل باشد چه صحت و سویت مزاج بر اعتدال
این پنج طایفه دید چر که در صورت کثرت وقوع این امراض ایسی که در فیه آن ممکن
عائد میگردد و چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن اعراضی
که مذکور آن در ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عمل را آمد کار جماع بمقتضا
مزاج خود دانست که دارد تا از شر آن امن باشد و عمل را نیکار حسب مزاج مختلف
میباشد چنانچه بجایگاهش مبرهن گردید فصل اول از باب دوم پوشیده

بر امر و نهی تجوی کرده که اگر کسی عامل آن گردد هرگز بر نقصان و بدی ازین فرقه
عائد او نگردد که بر قضین احکامات دینی پوشیده نیست اما حکما بر تقدیرین
بنابر استغراق و حدانیت و معیوبیت صحبت این فرقه دور از راستی
ترک نمائست و همچنین این اختیار فرموده و معیوب ترین افعال نهی شده
و حصول ضرر بصحبت ایشان بعقل و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده
که مشر و عا درین مختصر درج کردن تطویل لا طائل تصور میکرد اما متاخرین
مثل جالینوس و شیعه آن و شیخ الرئیس و تابعین شان باطل را بمنع اتفاق
میدانند که منی فضله است از فضلهای بدن پس دفعه آن عین پس ضرورت شلنی
فضله ضرور افتاد چه در صورت عدم تدافع اغراض منکره که مشر و عا بدین آن
چیز و آرم ظهور گرفته باعث خرابی و رجمی نمران گردد و بطاهر که اخراج مانع از
اعتدال که نمران هر یک مخصوص است لابدی افتاد و قول بعضی علی العموم از جهات
منع کرده و نفی نفع آن نموده بطلان او صریح از تجربه ثابت است و بقراط میگوید این
حکایت جالینوس معاون برینکه جوانانیکه منی ایشان بحد افراط بود هرگاه ترک جماع
اختیار نمایند هضم ایشان کم شود و گرانی سر عائد گردد چنانچه جمیع کثیر بشغولی علم
ازین فعل بازماندند بسبب غلبه برودت در حرکات بدنی ایشان منفع گشت
و بدون بسبب ظاهر و در خرن و اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار مانع و با دستگیر
حال ایشان گردید امر جماع فرمودم در اندک مدت از عوارض لاحق نجات یافتند

سلام
بر گاه منی باشد
از افراط باشد
استلزامی
واما من
سعد و سعاد
و انچه آن
پس مانع
مستوی میکند
و از انجا که
بدین
نیز
میتواند
بر علت
بدون
نمران
بدین
سبب

بنا بر وضعی ایام جوانی شایان انسانیت نمیشد بل تجو عقلی و ملتق بر او کمال
 اخراج بود باب دوم از مقاله اول مخفی نماند که آفریده کار عالم
 جلیلت زنان را بر مکرو فریب کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا و غیره
 لوازمات دنیا که دامنگیر دوست همه مصنوعی و کفنی لی علی مالفی فی
 القرآن ان کید کرم عظیم و از نخبست بر دوستی و وفای او تکیه کردن
 تجو عقلی و ملتق و محتار نوی محمول سلیمه نمیشد حسب مقوله سعدی شیرازی
 زن دوست بود ولی زانی و تا جز تو نیافت مهر بانی و چون در بر
 دیگر نشیند و خواهد که ترا در گزیند و پس بر قول و فعل ایان اعتماد
 کردن دور از عقل صواب گزین است زیرا که بحسبیت این فریق بر سر
 نگریده بقول شاعری زن از چهلوی چپ شد آفریده و کس از چپ است
 هرگز ندیده و لیکن از آنجا که اهل دنیا را از آن گزیر نیست و چنان باشد که اسود
 دنیا برین بحسبیت گشته بل اگر گفته آید که دنیا همین است میشاید پس چنانچه
 نسبت و ربط این فرقه الزم افتاد الا خیال اصلیت این از سر بد کردن و با موافقت
 جایجا عقل ناقص و عمل نمودن و مشورت با او خواستن که اهل دومی العقول نیست
 زائد ازین ندانسته اند حق است و عین صواب چنانچه پیشوای دین تبیین یافته
 تابعین جناب که سوجد بی شل و اهل بحق بودند تا اهل اختیار فرموده و اجازت
 آن نسبت بغلامان و خاکپای غلین خود بخشیده الا نظم و نسق آنها بکلامی مجرب

بنابر ضرورت بکثرت مجامعت ازید نسبت بمراجعی خویش امریکه درین کار
 بمثل باشد راغب و شائق میشوند اعنی تشرب شراب که نشخو است
 عجیب و غریب مفید بامراه باختیار استعمال اینکار روائی میکنند و عادی
 میشوند بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن الوقوع نیباشد و نیز بجهت
 ملوثی خود زنان همصفتی خود را تبرغیب عادی می نمایند و این بیت مقوله خود بزرگان
 میرانند شراب تا نخورانی لقمه خط نبری و که بیحجاب شود کسین عاید ده
 پس لازمه دینی و شرافت نهی متقاضی است که ازین نجس العین که هرگز
 نمجر حقیقی و صادق تحقیقی بشهادت آن بقول آنکه جَسْمٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
 پر داخته و چرانی باشد که ناقص دین سلمانی است هرگز پیرامون این نگردد
 و اکثر کسان بحواله تشرب شراب نسبت بمعضی فقره ذمی اقتدار و موجد عالم
 حوصله عقب گذاری می کنند و بخیال نمی آرند که آن عالی همتان بامتسار
 نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند بل بسبب محواز مکروهات و نیوی باطنی
 محواز دنیا می دون میخوابند نه آنکه بلذات نفسانی و مکروهات دنیوی
 که باعث حرمت او بوده مختار اند بهر حال در صورت شرکت صحبت این
 کسان بنابر حصول انسانیت تبرک و امنگی می عیوب جهان و جهایان لمجاظه
 ننگ و غرت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختار نش اختیار وجود
 فی الحقیقت شرکت صحبت اینان عائد نمودن بدنامی و تمه خود برای دلوله چند نفر

است حسب ترغیب مغویان بد انگیزی خیال اساک اختیار برگ قنبر که
خیلی مسک است مختار میشوند و حین کمی شهوت و ضعف قوای شهوانی که شمره
دوم نتیجه کثرت مجامعت میتوان گفت بنا بر سهوی لوندگان عیاشی بد فقیه
باه با استعمال شراب که در اتم طلق است ترکب گناه کبیره که قریب بتکفیری انجام
میگردد و شرک محبت عیاشان بوده لقب عیاشی حاصل میسرند و
نیز اهل محبت حین شرکات شخص جدید ملوثی او به امورات حایجی مختار خود
میخواهند تا در محبت دیگر رفته عیب جوئی این تجوید و انواع انواع غیب
گرفتار عیوب جهان عادی خود بینند بحال آنکه عند قیام بصحبت دیگر غیر
اینها پشت از بام نوازند و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل میباید تا که خود
و نوش مثل خود نیازند باریابی همصحبته نمیدهند پس اهل هوش ناقص و
صاحب فکر صائب با رجاء عقل خدا و ادب واسطه دور اندیشی بحال سوط
انجامی امورات و سیمه معیوب نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان
و شرافت آبائی و اجدادی مقتضای وقتی و ندیمی که هر ایک و انگیزه حال
خود میباشد مرغی و آشته با وجود هم نشینی محبت شان شرک عیوب جهان مختار
ملوث نگردد علی الخصوص باختیار محبت شرب و شراب که مختار جمیع عیاشان
این نسبت و شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد و دوری جوید و نیست مختار
نجوی بوده که اکثر کسان بسبب خلقی از کثرت مجامعت عاری بوده بحسب قیامت

و نقصان زره که جمیع مدارج دنیوی بران قرار یافته آنرا حسابی نیست بهشت
 عالی و سابقه چنان مستبط گردید که هر که بسبب نقص عقلی درین گرفتار شد
 ثمره خرابی برداشت حتی که امر از وی اقتدار به پیرایونی محبت غیر جنب خست
 این پیشه نوبت بگد اگرمی و بر باد می نیک نامی و غرت بزرگان اندوخته
 سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوا و کوچ و بزرگ گردیدند و سودی
 نه برداشتند حسب این رباعی: رباعی: رفتی بنیرم غیر نگو نامی تو رفت
 ناموس صد قبله بیک خاک تو رفت: اکنون اگر فرشته کلو گویدت چه سود
 در شهر با حکایت بد نامی تو رفت: فصل چهارم از باب اول
 اگر چه انسان تا که در محبت عیاشان روزگار و زنان فاحشه عامله این کار
 منسلک نگردد و عقل و حواس دنیوی و لیاقت نشست و بر نه انسان
 بهم نمیرساند پس لازمه مر و عاقل از اهل دنیا و شرافت شریف این جهان مقتضی
 آن نیست که با وجود اختیار جمیعته این کسان نیک و بد زمانه را بد نامی
 و نیک نامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و بی دور اندیشی و خیال پس پیش دنیوی
 بعمل عقل دیگر نمیدانیک و بد خود عامل بوده خرابی دنیوی و نه خود دعا کرده
 مورد طعن جهان گردد چه مروج جهان و جهانیان امر عادی چنان به ثبوت
 پیوسته که اول قدم بعیاشی بیاعت سرخروئی بمعنی درین جهان خراب
 بخوبی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف که اول ثمره اش حقوق عیاشان

رشتی اعمال در خاطر مما اکمن بمقتضا عقل بارتسام خیال محبوبیت این
 بدفعه آن کوشد و در صورت غیر ممکن بودنش عیب را محبت عیب بعمل آرد
 نه باعتبار نه بقول آنکه عیب کردن را نهی میباید و حلوا خوردن را رومی شاید
 پس بهر حال بر سنگ ذهن کامل خیال مخط و داعی که ترک منکوحه بخت از سر برکن
 و بعد منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد چه ناراضی زوجه
 بیجا نخوژی عند الله و در سیاه دنیا متصور است و چرا نباشد که در صورت عدم خبر گیری
 و صین قطع رابط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر بدت العمر بر غیبت مسافرت
 و یا اختیار مرد غیر طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی و نبال میگرد و مشغول میشود
 غرض که هر ذی عقل بدنگیری انصاف هرگز بغیر خبر گیری خانه پیرامون این امر
 دیگر نگردد و اگر چه بابت ابر عمر باعث شدت شهوت و قوت قوای داعی که این
 مانع و حاج عبور و جرات و اخذ هر یک نیست بدام زنی نمی آید الا وقت کمی شهوت
 و قوای جسمانی که لازمه نزول نشسته نوعی و حصول نتیجه کثرت مجامعت است
 شهوتش سوا می مانو نه جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد و ناچار
 گرفتار دام بلا بوده روز بروز جنط و داعی ترقی یافته جمله عیوب او صواب بنمایند
 و بسبب عدم قدرت بفعل دیگر بچانه اومی افتد و حال آنکه صین که شهوت مرونم
 تسلی نمی یابد ازین باعث با وجود موجودگی این مربوط برود و بگذرد انواع انول و لذت
 و خراک این میخواهد تا آنکه از خانه خود بدر میکند بار دیگر معاینه مشکل این بل گوار نمی نماید

زشتی اعمال در خاطر ممالک من بمقتضای عقل بارتسام خیال محبوبیت این
 بدفعیه آن کوشد و در صورت غیر ممکن بودنش عیب را محبت عیب بعمل آورد
 نه باعتبار نه بقول آنکه عیب کردن را نه سری میباشد و حلوا خوردن را روی باشد
 پس بهر حال برنگ ذهن کامل خیال مخط و داعی که ترک منکوحه بخت از سر برکن
 و بعد منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد چه ناراضی زوجه
 بیجا نخوژی عند الله و در سیاه دنیا متصورست و چنان باشد که در صورت عدم خبر گیری
 و صین قطع رابط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شود هر مدت العمر بر غیبت مسافرت
 و یا باختیار مرد و غیر طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی و نبال میگرد و مشغول میشود
 غرض که هر ذی عقول بدنگیری انصاف هرگز بغیر خبر گیری خانه پیرامون این امر
 دیگر نگردد و اگر چه بابتدای عمر باعث شدت شهوت و قوت قوای داعی که
 مانع و حاج عبور و جرات و اخذ هر یک نیست بدام زنی نمی آید الا وقت کمی شهوت
 و قوای جسمانی که لازمه نزول نشه نوعی و حصول نتیجه کثرت مجامعت است
 شهوتش سوا می مانوئه جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد و ناچار
 گرفتار دام بلا بوده روز بروز مخط و داعی ترقی یافته جمله عیوب او صواب میباشد
 و بسبب عدم قدرت بفعل دیگر بچانه اومی افتد و حال آنکه صین کج شهوت مرونم
 تسلی نمی یابد ازین باعث با وجود موجودگی این مربوط برود بگرفته انواع افول است
 و خواست این میخواهد تا آنکه از خانه خود بدر میکند بار دیگر ساینه مشکل این گوارا نمی نماید

و با وجود این با تعجب که محبوب ترین خلایق تصور گردد و بشاید که بیاعتنا و بیاد
 که نتیجه این خلایق انتظام دنیا و دین است عقلای زمان و کلاسه دوران
 خلایق عقل را اختیار کرده و محبوب ترین انکاس شده باشند و در کلامی نظیر
 عقل صواب گزین تجوز بر معیوبیت این میکنند و بلکه تقاضای دین بین و دنیای دنیا
 بر وجهیست مردانگی الزم بیناید لمحتاج الخاص و العام المیه و ضرورت محتاج
 دنیا و دین ظاهر که هر که بمناسکت خود آید راضی و خوش ماند که عند الله عز و جل
 و نیز وقت وقوع چهار مناسکت که حد تکالیف شرعیست از حصول امر بازماند
 رسوا خلق الله عقیقه و تکلف جان که از بس غریبست عائد نگردد و لاجرم عنان
 قلم را بخیر لایب دی خیر و بد نگارش این بدعای ضروری آشناساخت
 دوم از باب اول اما مخفی و محجب نماند که علم عیاشی علمی است مشکله که
 از ابتدا تکون الی الآن دانسته این بسع رسیده و نه کدای کتب شمس کلب
 این فن باشد بنظر گذشته بنا بر علیه متیقن شد که بسبب اشکال کلام کس پیرامون
 این نگردیده و اگر گفته آید که بیاعتنا زبونی این کسی گردد این نگردیده و در از صواب
 بیناید چرا که این متعلق بل خردی از اخبار علم ابدان است و علم ابدان علیست پس شریف
 که پیشوائی دین بین ما بر علم ادیان ترجیح داده فرموده العلم علما علم الادیان
 و علم الادیان و شرافت خیر شریف بشرافت طاهر و یونانیان که موجود عالی حوصله
 و بلند همت بودند تا اهل راترک کرده و بلکه محبت اینان را محبوب ترین خلایق انکاس

نگریده زبان فاحشه را بمناکحت می آزند و یا بمناکحت چهاران واج بوجه
 حلت که حکم شرع شریف باین امر شائع یافته گرفتار دام بلا میشوند و چنان
 نزول نشسته جوانی و استفرغ ماده منویه عقل بجای می آید و گرفتاری آنغیا
 الیم باعث انواع انواع تردوات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در وقت
 عدم واقفیت این فن لایستی منافع و مضار جماع را محتاط نمیشوند پس با
 ازمنه قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل مینمایند که اصلاح آن
 تا مدت العمر ممکن نمیشود و از اجراء کار زن بازیما نند و وقتیکه حصول
 تسلی عائد نگردد و ناز و حرارت شوقش رو به کمی نهند طبیعت او بجا نبوده
 خواهان امور بجا نخواهد گردید که ازین رو سیاهی شوهر در خلق و زبونی
 عند الله متصور خواهد گشت و با است که در حالت ظهور این حالات غیر
 مناسبه موجه جهان و جهانیان اکثر اوقات ذمی غرت و غیرت جان شیرین
 خود بارالکان سیانند و بجرام موت گرفتار بوده تا قیامت بعد از آن گرفتار
 میشوند و حال آنکه از روی انصاف بیک کس بکزن بشکل تسلی سیاه و چربا
 که حالات زن خبیث باطنی او آشکارا نمیشود تا حال شوق و هم آن تسلی
 و غیر تسلی او بهرین گردد پس به چهار راجه یارای که مناسبت کس ماند الا در صورت
 و تمکاری این فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس مشغول خود بوقوع پیدا نمیکند
 بهر حال کسب این کمال حصول این دولت لایزال محتاج الیه خاص عام که کسی ازین گزیر

عند ابیت الیم و اهل تصوف که اهل اله و فقر ار مراد است کفر دانسته اند
 مقوله حافظ شیرازی که در طریقت ماکا فرست برنجیدن و عین صوابست
 و محض خیر علاوه ازین که امی ملت و مذہب ترخیص هم نمیدهد که باعتبار
 نسبت بدان قوم جائز باشد غرض که بهر حال پیرامونی این امر شنیع و فعل
 قبیح که امی ذوی العقول ذی حوصله بلند همت تجوز اختیار آن نمیکند
 لیکن از آنجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بے بهره اند بحجت
 نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده و بامورات جا بجا خیال نموده تمکب
 این امر شنیع میشوند علی الخصوص حین شدت مادی و سنویدگی جوانی مراد از
 اختیار این فعل میازند و همعمران جمع شده تفاخر میکنند و یکدیگر شریک
 حال آسنا نشود و آنرا بخت تعبیر مینمایند و ممانعت ناصح را بخیال نمی آرند
 پس لوندگان هر مذہب و ملت اختیار این فعل میازند و بسبب کثرت
 ترغیب و اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شائع گشته شاید که
 کسی ازین فعل باز مانده باشد پس اگر بمقتضای عمر و شهوات نفسی
 و لذات جسمانی و زبونی اعمال داعی آن شود و اینکه شاعبه ملکیت غیر
 نداشته باشد مثل لولیان اختیار کند اگر چه حکم شارع مطلقاً خفست آنهم
 نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویاً در صورت ضعف قلب تمیز
 نیک و بد و خوب و زشت که این معنی وقت کمال قوی و داعی و قلبی بوقوع سیر

و سوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قادر بر انتظام اغذیه میباشد و پوست
 ماده اش باعث قوت مزاج و اعضای لهذا بالفعل جمیع نسبت بلغمی پوست
 الا در صورت کثرت اسرع بر نقصان و نیز لایق معرفت و کثرت مجامعت است
 لمخالفتة فی کیفیتین و ترکیب هر ماده که بدگیری صورت بند و اگر کثرت
 است حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلمت افغالش قلیل بطوری است
 ازین باعث حکم آن معدوم میگردد و غرض که هر ماده که غلبه یا بند حکم آن مقدم
 دارند و نیز بر عضوی از قوی بدن انسان از ضعف قوت و باز از ضعف
 جمیع نقصانی در یا بند حکم بر ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواهد از
 قوت قوی و خواه از جسمیت **فصل اول از باب اول** بر عالمان حکامات
 دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوای زن منکوحه
 و کنیز شرعی ترکیب فعل شنیع بودن علی الخصوص بمنکوحه دیگران که زنا
 همین مراد است و حد نص قرآنی شاهد برین که الزانیة و الزانی مجلد اکمل
 منها ماته جلد نذر خلق شر مسار و نبره کار و باعث کونهای عمر و کمی رزق
 و خوار خلق و سوار و روسیاه دنیا گرفتاری عذابین متصور است اگر چه
 سائر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر اتیه عفو جرایم
 را توقع از ذات کبریای او ممکن الا گرفتاری گناه عیدیت که تا یوم قیامت
 بغیر سزا بد کرداری خود رهای ممکن الوقوع نباشد چه بخیدگی شوهر عیادت

از انجمله اگر اعضا تناسل بقوت پیدایش یافته اینکس نسبت با ذرات
 انواع خویش در امر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد و الا بالعکس چنین
 کلافی و عارضی سبب تولید منی کثیر علی الخصوص در صورت خلقت او بر قوت
 و الا فلا پس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که شعور بر کثرت طلب غذا
 و فهم اوست مستعدی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر
 آفرینش آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر مجامع قوی خواهد بود و در
 صورت وسویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانی که مراد از قوت
 معده و جمیع قوای است اعنی طالب کثرت اغذیه مع قدرت قوت
 معده بر انقضائش علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت میباشد
 که عدم لشل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت را لایق و متفرادی
 مزاجی او کمتر از وسویت و در پیاپی که میبست مزاجش اسرع نقصان
 میباشد الا نسبت وسوی سرعت و جرأت بر مجامعت مبداء و محده
 ماوتة و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال در امورات لایبی مثلش
 خواهد بود و یعنی مزاج بیاعت برودت ماده خویش البته قادر بر تضام تغذیه
 کثیر نیست از جهت قایل کثرت مجامعت نمیشاید مگر نقصان منی بسبب
 رطوبت مزاجی بزودی عاید او نمیکرد و سرعت قدرت به فعل جماعت کمتر
 از همین اولین مبداء و در پیاپی لبر و دقة قوت و معاوتة الرطوبه که

نیک و بد امتیاز نگزیده شریک محبت بد بوده نومی آن گرفته مرکب افعال فنیجه
 میشوند بالا انجام حین کمال قوای نفسانی و ظهور عقل کامل ترک آن اختیار مینمایند
 و منظر حیات مبررات و مصدر افعال نیک میشوند لکن کل شیء مرجع الی
 اصله و در صورت خلاف خلاف این پس شرافت نطفه کما حق هر عقل منزه اکثر
 خواهان امور است خلاف عقلی که مراد از محبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی
 و بمعنی است نیک باشد و حصول کمال جوهر عقل بر عنایات بغایات و اشیاء لطیف
 مقدّم چه بر هر که از بنی نوع انسان ذیل عاطفت می رسد کمال عقل میسر بدوین
 ذوی عقول سلیمه مختار محبت شریف و ناکر معیوب جهان و جهان می باشد بر
 ظاهر که مادی صواب و عیب و نیکی و بدی دنیا و دین باعتبار تربیت و عادت
 و خوگرقتن است بوقوع این امر و فقیهین شاکر الاتر جمع به انات لنقصان
 فی اصل الخلقه چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از مذموب اطباء ثابت الاجرم
 عاقل بر معیوبیت این جهان ناپا بدار که هر آئینه نمونه جهان باقیست غور و
 تامل بکار برده ترک نماید و بر او امر و منهیات حق جلشانه که مخبر صادق باشد
 آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شر ساری و دوجانی نجات یابد باب اول
 از مقاله اول اما از جمله مصنوعات خلقت بی نیای حیلست خلقت چنان
 بشهادت و معائنات استنباط گردید که از جمله اعضاء بدن انسانی عضو
 قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق میگردد چنانچه بدی است حاجت و نیازی

که در عالم است
 نجات و نجات
 و نجات
 و نجات

ذکر و انات مناسبت نام عطا فرموده بمجمله از آن نوع انسان را از روی
 فهم و فراست و عقل و گیاست بر دیگر انواع حیوانات اغرار و استیاء بخشیده
 و از انبیاان بکمال شرافت جوهر عقل افراد ذکر را من و جبر بر انات ترجیح داده
 از نجسیت پاسبان و شرم و حفظ به ارج تاملی که از لوازمات عقل است در نهاد فاعل
 نقش گردانیده بخلات انات که قلمت صبر و تحمل چنین بد ذاتی و سوز باطنی بجا
 و عدم لحاظ غرت شوهری و ظهور امر جابجا که سبب عدم کمال جوهر شریف عقل
 میتوان گفت پیرایون سرشت خاطر شایسته و نیز کمی فهم و ادراک اختیار نیست
 و اجتناب از او امر که متعلق نسأ است علامت بر نقصان خلقت ازلی او است
 و بطور قوت و شدت قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر انات
 قوی گردانیده ازین باعث تعدد جماع آنرالی چنانچه از مرد بوجود می آید ازین
 هرگز ظهور نمیکند و همچنان افراد ذکر را بحسب تفاوت مزاجی بر یکدیگر ترجیح
 کرده چنانکه مزاج دسوی و صفراوی نسبت بلغمی و سوداوی با مزاج صحت قوی
 خواهد بود از آن پس تاثیر صحبت را عده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر است
 از آنجاست که آفریدگار تبارک و تعالی انسان را باعتبار خلقت بجهت نیک منزله
 و پاک بیا فرید پس از فریقین صحبتی که اختیار مینماید ظهور افعال آن بوجود می آید
 لان للصحب تاثیر او نیز بوجه اغلب شرافت لطفه را بر شرافت افعال
 مقرر کرده اند ازینجاست اگر چه بعضی از اهل شرافت باعث نقصان عقل خلقی نیمازند

بسبب قوت محنت و هجوم علایق از حوائج ضروری و ضروریات لایبسی که هر بنی نوع
 انسان را تا بقای حیات مستعار از آن گزیند نمی باشد با وجود گوش زدگی
 التماس با فی الضمیرشان در طاق نسبت می انداختم چون تکرار التماس آنها بمن
 گوش زدگی کرد و بارای گزیند ماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد و بیان
 بعید از مودت پنداشتم بقول آنکه آزدن دل و دوستان جلست خیالش و بجاگر
 که محبت بستم و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کار ساز با سرعت از من به سبک تحریر
 درآمد و بضایار الابصار فی حد الباه که هم تایش التماس میتوان گفت مسمی فاما گزیده
 و از آنکه بعضی مضامین نسبتی زبان نسبت سبب فیما بین که اولی ترک آن نکرد
 مردان و انگیزی میکرد لایبسی آمد از تجربه قلم شکسته رقم بترتیبش خبر داد اما البصیرت
 قول آنکه الانسان مرکب من الخطاء والنسیان باوصفیکه بهره از علم تحریر ننماید
 و بعینه مطالب بزرگ و استخراج مضامین سترگ بسبب نقص عاری ام لند از
 از عالی همتان بلند محنت و عالی رتبتان و الامتیت که اگر سهوی باطلی و نفس سنان
 و یا برقم الالفاظ در یابند بنظر اصلاح اصلاح متوجه شوند و ستم را بر خطا روا
 ندارند الی الخطایا معترف و بالجهل معترف و بالتوفیق الی الله بالید
 و به حسب و نعم التوفیل مقاله اول پوشیده آرائی ذوی الانعام و
 ذو طبایع سلیمه سباده که او سبحانه جل شانیه جمیع النواع حیوانات را در نفس
 قضای حاجات علی الخصوص در قوای شهوانی شریک بیکدگر آفریده و فیما بین

الآخر: ولا يستوى فيها واحد من البشر: وانا عقلت مضافه هذه العلانية وتبين
العقل عند شدة قوائس الشهوانية: فيسيل البليغ بازواج نوعه حتى يحصل
بقا نوعه من جنسه: وآفاق فوط لذات الجماع على جميع لذات العالم: فيسيل له
طبائع الخاص والعام الاتم: بحاجاته اعظم شأنه: وارسل الرسول على عبده
شفقة عن قلبه لا فدام من الصلوة اعنى محمد رسول الله خاتم النبيين
شفيع المذنبين بالكرامه: امام المتقين بالخلق الكريم هادي الصراط المستقيم لهم
الال على الجميع: واكرمهم بالخلق المنيع: وصدقوا بالبر بالتصديق: واظهر
العمر بالشجاعة لتحقيق: وابين العثمان بالحيار والغنار الخفي والجلي: وكتب
الكرار الغير الضرر بالعلى رضوان الله عليهم حسين اما بعد بروايش
حكما حكمت آيين ولبس بان طبابت قرين وتخرج سنانا لشفقتين
ومعاشران عشرت كزبن ومحققان كامل وعارفان واصل كه حقايق علوم
بنظر تحقيق ومدارج فنون را به هنر تدقيق پیش نهاد خاطر و مد نظر ميدارند
اخفا و احتجاب ننماید که من همچو ان گوشه نشین غرلت و منروی زاویه مول
حسرت بل لاشی فی الحقیقت محمود از قدیم بصادق الطبابت و شرف طبابت
ناغز و گی و انگیز دارد و الا از واقفیت دقایق این فن و از بهر احوال این
علم معدور از عین باهر خطبه که از مدت قدیم باران ندیم و دوستان محکم که با هم صحبت
میتنند از جهت ترفیم رساله فی الباه که عاوی جمیع مدارج این امر باشد سایل بودند بآ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قدر بقدرته على معرفة ذاته من وجود مصنوعات جميع الحيوانات
والنباتات والمعدنيات. وتشر من جنس الحيوانات على النباتات والمعدنيات
من الموجودات من جهة العقل والادراك بين الارض والسماء. وخصص
تأثير النباتات والمعدنيات على ازالة الاستقام. وكرم نوع الانسان على باقى
انواع الحيوانات لنطق والكلام. وفضل به باعتبار التكلم حصول العلم باهية ذاته
وزينة بحلية العقل. وتتمصيل العلم بصفاته. ونظم العالم بنظام الادب. و جعل
المذاهب باختلاف الادب. واماال الطبائع بالبدائع والباركل فرد بالصفاء
ويعبدونه بانحاء العادات. ويسمجونه بانواع العبادات. لا يوافق احده في العبادات

على سبيل امر
على سبيل كبريه
على سبيل نوع
"

Ziyā al-abṣār .

49 C 156

~~49 C 156~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Abdul Kishore.

